

شریفین پیدا کند زیرا که سبب توسل ذات مبارک حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 وصال حق تعالی محال و مشکل است و شاید که ذات حق تعالی بدان لفظ ^{توسل} ~~توسل~~
 صلی الله علیه و آله وسلم را خطاب فرمود معنی دیگر نیز بشود از آن جهت که بعضی علماء
 معنی یا تیناً فرداً منوّه اند که فرد در عربی بمعنی تنهایی باشد که معنی آیت و
 خواهد آمد آن انسان نزدیک ما تنها و فرد الباری معنی روز آینده را میگویند
 حق تعالی را علم ازلی و ابدی و او خالق جمیع السد است پس برین اعتبار
 یا تیناً فرداً خواهد آمد آن انسان نزدیک ما بروز آینده که فرد اینجا و روزه قاری
 روز قیامت را نیز گویند و این معنی نهایت و کمال فصاحت و بلاغت قرآنی
 است که قرآن مجید با وجود عربیت او بعضی معانی الفاظ او ببارسیت نیز رسیده
 می شوند پس همچنان لفظ شاید با استعمال اهل فرس معنی معشوق و محبوب میا
 پس در بصورت معنی آیت انا رسولناک شاید یعنی حق تعالی می فرماید که ا
 رسول کریم صلی الله علیه و آله وسلم من ترا معشوق و محبوب خود گردانیدم و پس
 است و خود فرستادم چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم معشوق و محبوب خدا
 هستند پس اولیاء کرام که فانی در ذات محمدی صلی الله علیه و سلم بوده اند آنهم
 محبوبان و معشوقان الهی اند چون روز رحلت او نشان از دنیا و روز وصال
 حق با کمال وجه است لهذا روز رحلت او یاء الله روز عرس میگویند
 که عرس در عربی بمعنی شادی می باشد که اولیاء الله عروسان حق بوده اند
 و معنی لفظ شاید دیگر هم می تواند که شاید مشتق از شهود است و شهود معنی
 حضور باشد چنانچه حق تعالی میفرماید که صلوا لئلا تکفوا انما انما شهد و خلقتم

بیان آنست که غلط خوانده اند
 غلط تلفظ است نه در زبان عربی
 پس آن درست است

بیان وجه تلفظ است
 اولیاء الله عروسان

معنی آیت گردانیده اند کفار فرشتگان را زنها آیا حاضر بودند آن کفار بوقت پیدایش
 آن فرشتگان یعنی کفار فرشتگان الهی را باعث مستوری آنها از چشم
 خلایق دختران خدایمی گفتند معاذ الله عنده پس حق تعالی در شان کفار الزامات
 میفرماید که فرشتگان رازن میگویند آیا آن کفار بوقت پیدایش آن فرشتگان
 حاضر بودند که با ایشان دختر بودند فرشتگان ظاهر گردید پس ازین معنی شاید
 یعنی حاضر و موجود آمد پس مضمون آیه کریمه انما ارسلناک شاید همچنان شد
 که اسے نبی کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما تر افرستادیم بجانب امتیان و رسول
 گردانیدیم در حالیکہ تو حاضر و موجودستی یعنی انجیکہ از ازل تا ابد موجود و حاضر
 بودہ اند ذات مبارک تو عین و حقیقت آنها بودہ است کہ انجملہ مخلوق از
 نور مبارک تو بودہ اند و این ہم معلوم باد کہ شاید مشتق است از شہادت
 کہ معنی معاینہ است می تواند پس معنی آیه کریمه درین صورت بدین منظر گردید
 کہ اسے نبی کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما تر ارسول گردانیدیم در حالیکہ شما
 کنشده بودہ ذات ما را خود بدرجہ کمال کہ همچنان مشاہدہ ذات حق بکسے حال
 نیست زیرا کہ ہر فرد بشر مشاہدہ ذات حق در ذات او کہ نفیہ میشود از
 طفیل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است تا نہ حق تعالی مشاہدہ خود را در قرآن
 بحسب یاد میفرماید کہ وحی افتمکم افلا تعبدون یعنی در ذات شما کہ ذات مابھی
 است اورا چشم بصیرت نمی بیند و مشاہدہ او نمیکند کہ تجلی ذات حق تعالی
 در جمیع افراد انسانہ تجلی حقیقت محمدیہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است زیرا کہ
 تجلی مشاہدہ ذات الهی در جمیع افراد مخلوقات نزد اولیاد اللہ بدین وجه کہ از

ذات حق تعالی بلا واسطه ظهور تعین اول که حقیقت محمدیه صلی الله علیه وآله و سلم است گردید و از تعین اول ظهور جمله کائنات شد پس تجلی حق تعالی به تجلی تعین اول و جمیع کائنات در مشاهده اولیا و انبیا شد پس بدین وجه مشاهده حقیقت محمدیه علیه الصلوة والسلام عین مشاهده ذات حق تعالی ظاهر شد و بے توسط مشاهده حقیقت محمدیه محال بود مشاهده حق هم ازین معنی واضح گردد که در حدیث شریف وارد است که من رانی نقدر اسی الحق معنی حدیث آنحضرت میفرماید یکم را و پیدا و حق را و پدید نزدیک اولیا و انبیا معنی ثابت اند اگرچه علماء و ظاهریان و بیانات بعیده افتاده اند و همین معنی آیه کریمه است مکان قباب قوسین او اولی معنی آیه پس گردیدند آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم شب معراج بمقدار دو مکان بقرب الهی بلکه زیاده از قربت دو مکان یعنی اگر نصف دایره جدا جدا دیده شود پس این هر دو نصف دایره با دو مکان علیحده علیحده بنظر می آیند و هر گاه که هر دو مکان یک جا وصل شوند پس آن همین صورت دایره بظهور رسد همچنان در میان ذات احدیت و وحدت که حقیقت محمدیه است بقی اعتباری است مگر در حقیقت وحدت عین احدیت است و احدیت عین وحدت و همین احدیت است که بصورت وحدت ظاهر گشته است همچنانکه همین کلمات است که بصورت دو مکان ظاهر گشته است و همین خطی است که بعد وصل شکل دایره عیان گردیده باید دانست که جمله افراد موجودات مظاہر اسما و الیه اند زیرا که ذات حق تعالی بر مرتبه تعین اول که حقیقت محمدیه است به تنزل صفات و صفات تنزل اسما گردید به تنزل جمله کائنات شدند مثلاً چیزی که از ان نفع رسد ظهور اسم النافع است

باین سخن ظاهر شد معنی حق تعالی

نفس کبری بر دو مکان ظاهر گشته است

رشتی که از آن مرز عاید شود و ظهور اسم انصار است و همچنان در ادویه و علاج
 که از آن از ادم مرض شود و ظهور اسم الشافی است و از دوامی که قبض شود و ظهور اسم
 القابض است با بجز ظهور ذات حق تعالی در جمیع کمیات است و ذات حق تعالی
 متصرف در آن است که ظهور بر اسمی که بر اسمی که خواهد می کند همچنانکه آتش که بر وقت
 ملاست و معارفت او با جسم انسانیه مظهر اسم انصار است چون خواست همین نشان
 را مظهر اسم النافع بحق ابراهیم علیه السلام ساخت و همچنان اگر می خواهد بظاهر اسم
 اسم النافع ظهور اسم انصار میفرماید چنانچه مولانا روم علیه الرحمه از آن خبر میدهند
 شنوی چون قصه آید طبیب ابد شود آن دو در نفع خود مگره شود
 از قصه سراجین صفا فرزند روضن با دام مشکلی مینمود و اولیاء الله که
 فانی به حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله وسلم و ذات حق تعالی بوده اند تصرف
 او شان نیز همین تصرف حق بوده است ظهور بر اسمی که مظهر است که خواهند
 میکنند چنانچه در بعض احوال اولیاء الله وارد است که از تصرف او شان یک
 شئی منقلب بشود و دیگر گشت همچنانکه در احوال شریف جناب شیخ فرید شکر گنج
 قدس سره وارد است که حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس سره در وقت بفرمودند
 که در اثنای راه بخارگان با گونی باسے شکر از حضرت شیخ قدس سره
 ملازمت حاصل کردند حضرت شیخ از او شان پرسیدند که درین گونی باسے
 آن بخارگان و تجاران بخوف سارقان عرض داشتند که درین نمک است
 حضرت شیخ ارشاد فرمودند که همین بوده باشد پس بجز در شاد حضرت شیخ
 علیه الرحمه آن شکر نمک گردید بجز در این واقعه آن تجاران مضطرازه بخدمت

این کتاب در حال کرامت و کرامت حضرت
 در زمان حضرت شیخ فرید شکر گنج
 در زمان حضرت شیخ فرید شکر گنج
 در زمان حضرت شیخ فرید شکر گنج

شیخ حاضر شده عذر خواستند و طلب عفو قصور از خدمت حضرت شیخ نمودند آنگاه
 در شاد مبارک حضرت شیخ قدس سره گردید که درین حال همچنان با کوفی ناسی شکر از
 پیش ما بگذر و چون آن تاجر همچنان نمود بازار شاد حضرت شیخ قدس سره باو شان
 گردید که درین کوفی با عیبت عرض نمود که درین شکر است حضرت شیخ علیه الرحمه
 ایشاد فرمودند که همین بوده باشد پس بجز در شاد آن ملک همچنان شکر گشت
 و اشیخ باد که جمله اسماء را الله کلی هستند که تحت هر اسمی متعلقات آن اسم که مظاهر
 آنست بمنزله افراد آن اسم است و هر گاه که تعلق آن به مظهر او بخصوصیتش گردید
 ظهور مظهر آدمی شود معنی تعلق اسم الهی بخصوصیات مظاهر ظهور همین اسم است
 به تخصیص که به تخصیص ظهور اسم نیتواند و بعد عرض تخصیص همین اسم بصورت
 مظهر او همیشه و همچنانکه حیوان مثلاً کلی است پس مجرد حیوان را در خارج وجودی
 نیست مادامی که مقید بقیدی و تحقیقی نباشد مثلاً ناطق یا ساهل و غیر آن هر گاه که
 به حیوان خصوصیت ناطق عارض گردید پس همین حیوان بصورت حیوان ناطق
 ظاهر و ناطق که تخصیص به حیوان عارض شده است همین حیوان است نه غیر آن پس
 در مظاهر اسماء الهیه نیز همین قدر باید فهمید که ظهور اسماء الهیه همچو حیوان به عرض
 قیدی و تخصیصی همچو ناطق و ساهل نیتواند و بعد عرض قید و تخصیص که آن قید
 و تخصیص عین آن اسماء است همچنانکه ناطق قید و تخصیص حیوان است عین حیوان است
 ظهور مظاهر اسماء الهیه بشود مثلاً الناطق که اسم الهی است کلی است که تحت آن
 زید و عمر و بکر مندرج بوده است چون مشیت ایزدی بجانب خلق زید گشت
 تعلق خالق بدان خصوصیات شد که از آن خلق زید شود و مجرد آن خلق زید گردیده

بیان حال تعلق اسماء
 به مظاهر

این اسم را در وقت حاجت
یا در وقت غم یا در وقت
بیماری یا در وقت
سختی بخواند که حاجت
او برآید و غم او
برآید و بیماری او
برآید و سختی او
برآید

انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول لكن فيكون ويحسان الرزاق اسم الٰهی است
تحت آن جمله مرکوبات مثل انواع اطعمه و اشربه مندرج است و هرگاه تعلق
اسم الرزاق بحسب خصوصیات برزوقی و مطعمی شود ظهور و ایجاد آن
و مرزوق گردد و همچنان که در کرامت حضرت شیخ قدس سره شکر نمک گردید و نمک
شکر شد معلوم باد که شکر و نمک هر دو مظاہر اسم الرزاق اسم الٰهی است که
یک جا به تعلق اسم الرزاق بحسب خصوصیات ایجاد شکریت ظهور شکر گردید و در دیگر جا
به تعلق همین اسم الرزاق بحسب خصوصیات ایجاد ملحیت ایجاد ملح یعنی نمک گردید و بی تحقیق
ذات واحد که حقیقت الحقایق است در پرده این مظاہر است و متصرف در جمیع
مظاہر است پس اولیا کرام حق تعالی که فانی بذات حق تعالی اند و ذات حق تعالی
بشان اولیا و اولیای تعالی است تصرف او شان بحسب مظاہر حق است که تصرف
او شان بین تصرف ذات حق است پس در هر محل اگر خواهد تعلق اسم الرزاق
بحسب خصوصیات ایجاد شکریت از شکر دور کنند و در آن ظهور اسم الرزاق به تعلق
بحسب خصوصیات ایجاد ملحیت فرمایند که آن شکر نمک گردد و اگر از نمک تعلق اسم
الرزاق بحسب خصوصیات ملحیت دور فرموده در آن تعلق همین اسم بحسب خصوصیات
ایجاد شکریت فرمایند آن نمک شکر خواهد شد و اگر محض تعلق آن اسم بحسب خصوصیات
آن شکر بردارند که در آن ظهور خصوصیات دیگر شئی فرمایند پس آن شئی
مفقود محض خواهد شد یعنی مثلاً از شکر محض تعلق اسم الرزاق بحسب خصوصیات ایجاد
شکریت برداشته در آن تعلق آن اسم الرزاق بحسب خصوصیات ملحیت یا غیر آن میکنند
پس آن شکر بصورت دیگر شئی بدید نخواهد شد بلکه خود از نظر غایب و مفقود

قوله که دید چنانچه در کرامت حضرت قدس سره بالا گذشت که باعث عرض ساختن
 معنیه زیور خود بدست حضرت قدس سره زیورکش از نظر غایب گردید و این تصرف
 به حقیقت تصرف ذات هبات است که ذات حق تعالی براتب تزللات بصورت افراد
 عالم ظاهر شد و غیر حق بنا وجود نیست همچون روغن و آب هر دو مظاهر اسم بر
 است که این هر دو منجمله مژروقات است ظهور آب به تعلق اسم الرزاق بخصوصیات
 ایجاد مائیت گردیده و ایجاد روغن به تعلق همین اسم الرزاق بخصوصیات
 گشته پس تصرف باینکه حضرت قدس سره تعلق اسم مذکور بخصوصیات مائیت که
 مضر چراغ است از آب مرتفع گردیده تعلق همین اسم بخصوصیت و نسبت آب
 گردید و شان قدرت حق تعالی از شان مبارک حضرت قدس سره که ظهور
 قدرت ذات حق تعالی انوار ظاهر و متجلی گردید و الحمد لله علی ذلک و اتمتع باد که
 حکما و فلاسفه قایل اند که الله عز و جل موجودات از سیولی و صورت است و سیولی
 سیولی ماده باشد و صورت به معنی شکل و آن عبارت است از طول و عرض
 و عمق که بماده عارض میشود و مگر ماده بے صورت و صورت بے ماده بنجاح
 یافته نمی شود زیرا که اگر ماده بوجود خود آید متشکل شدن آن به شکم به عارض
 شدن طول و عرض عمق ضروری است و این مجال است که بے شکل بنجاح
 وجود ماده سیولی باشد و همچنین وجود شکل که عبارت از طول و عرض عمق
 است بے وجود ماده مجال است زیرا که شکل عرض است پس وجود او را
 محلی ضروریست پس حکما و فلاسفه بطلان میان سیولی و صورت قایل اند
 و می گویند که سیولی بغير صورت و صورت بغير سیولی یافته نخواهد شد و صورت

بیان حکما و فلاسفه که
 از سیولی و صورت

راسیولی و سیولی را صورت لازم است و هرگاه که حکما و فلاسفه بدلائل خود قدم
 سیولی ثابت کردند و ازین انکار حشر و نشر و غیره بسا امور خلاف شرع شریفین
 لازم می آید علما و ظاهرا از اهل اسلام از ایجاد عالم به سیولی و صورت انکار کرده
 بخلق عوالم از جزو لای تجزی قایل شدند و می گویند که ایجاد جمیع عوالم از جزو
 لای تجزی است یعنی هر نوع را که حق تعالی پیدا ساخت اولاً جزو لای تجزی ماده
 آن نوع پیدا کرد و از اجزاء لای تجزی افراد آن نوع را ترکیب داد و پیدا ساخت
 و آن جزو لای تجزی حادث است پس جمیع افراد عالم نیز حادث است و ازین معنی
 جمله احکامات شرعیه مثل اثبات حشر و نشر و غیر آن ثابت گردید و معنی جزو لای تجزی
 آنکه چنانکه جزو صغیر باشد که باز جزو او نشود و علما و ظاهرا جزو لای تجزی را بدلائل ثابت
 کرده ابطال سیولی و صورت نموده اند مگر از مطلق کتب مبسوطه علم کلام و فلسفه
 واضح میشود که دلایل هر دو فریق از علما و ظاهرا بر اثبات جزو لای تجزی و حکما و فلاسفه
 بر اثبات سیولی و صورت ناقص است و فیضان حق با اولیا و حق است که از این
 حق میفرمایند که ظهور عوالم از تشکلات ذات الهیه است و ذات حق تعالی به جمله
 مظاهر حق که افراد عالم است ظاهر و متجلی است پس جمیع عوالم باعتبار ظهور و خا
 است همچنانکه بالاعراض کرده شد که ایجاد عوالم از تعلقات اسماء الهیه گردیده
 است پس ازین انکار حشر و نشر و غیره امور ات خلاف شرع لازم نیاید که این
 احکامات شرع شریفین باعتبار ظهور ذات حق بوده اند و مظاهر حق جمله حادث
 اند و باعتبار حقیقت بطون افراد و جمیع عالم قدیم است زیرا که حقیقت عالم
 که ذات حق تعالی است قدیم است و همین ذات قدیم در افراد عالم ظاهر و

این متن در کتب کلامیه
 از جزو لای تجزی

این متن در کتب کلامیه
 از مظاهر حق

متجلی است و علماء و ظاهرا بر اهل اسلام باعتبار علم الهی که ازلی و قدیم است از قدیم
 عالم انکار نمی کنند زیرا که هر گاه که علم الهی ازلی و قدیم است افزا و عالم از ازلی
 تا ابد در علم الهی است از یوجه افزا و عالم نزد علماء و ظاهرا نیز قدیم است مگر چونکه
 این هر دو فریق بغیرت افتادند که عالم را غیر حق میدانستند اینها با حق رسیدند
 و از حق محجوب شدند **س** تو خود حجاب تویی حافظ از میان بر خیز و در بسته
 شود که ذات حق تعالی را باعتبار اسم بوالظاهر حکمی دیگر است که بدین اسم حق تعالی
 بطهور ذات خود ایجاد کائنات فرمود و آن کائنات را لقب حادث منفر از
 فرمود باعتبار اسم الباطن از حوادث و غیره منزه و قدیم است پس حادث
 و قدیم هر دو از شیوات ذات حق تعالی است که پر شانه ذات حق تعالی
 متجلی و ظاهر است و داعیای الی الله باذنه و سر اجابتی را معنی آیت و آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم طلب کننده و خواسته اند بجانب حق تعالی حکم او و ذوات
 مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پراغ روشن است یعنی ذات
 احدیت همچنان در ذات وحدت متجلی است که فیما بین احدیت و وحدت
 حاجبی نیست و ظهور وحدت که حقیقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ذات
 احدیت بلا واسطه و حاجب جلوه گر است که وحدت و تعین اول مراتب ذات
 احدیت است اینها که ظهور ذات احدیت از جلوه ذات محمدی صلی الله علیه و آله
 و سلم بدرجه کمال است فلینذا ایمان و تصدیق بر آن حضرت صلی الله علیه و
 آله و سلم عین ایمان و تصدیق ذات احدیت و محبت از ذات محمدی صلی الله
 علیه و آله و سلم عین محبت از ذات احدیت است چنانچه در حدیث صحیح وارد است

این عالم را ازلی و قدیم
 و ازلی و قدیم عالم را ازلی
 و قدیم

تفسیر آیت داعیای الی الله
 باذنه و سر اجابتی

لایب من احدکم حتی اكون احب الیه من کاله و ولده و الناس اجمعین یعنی مؤمن
 نخواهد شد و ایمان او بر ذات حق تعالی درست نخواهد آمد تا شوم من دوست
 نزدیک او از حال و از اولاد او و تمام او میان پس ازین حدیث واضح شد
 که کمال ایمان بر حق تعالی نخواهد شد تا که او محبت از آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم زیاده تر از همه پیدا نکند زیرا که محبت آن حضرت صلی الله علیه و سلم عین محبت
 حق تعالی است و اطاعت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عین اطاعت
 حق است فلذا حق تعالی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را اعیان الی
 ورمو و یعنی طلب کننده بجانب حق تعالی زیرا که هر که بجانب آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم آمد و رجوع کرد و بچسبید بجانب حق تعالی رجوع شد و سراج
 فیرفیع چرخ روشن با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطاب فرمود با آنکه
 شمس و قمر از چرخ روشن تر بوده اند و نور شمس و قمر از نور چرخ زیاده تر
 در عیناب علمای ظاهر چند توجیحات بیان فرموده اند یکی از آنها آنست
 از چرخ استمداد و در مقام تاریکی میکنند بخلاف شمس و قمر که از آن استمداد
 روشنی در هیچ مقام تاریکی توانند و فیضان نور شمس و قمر فیضان هیچ نور چرخ
 نیست که از یک چرخ چنانکه از علمای لائیه و لائیهی روشن میشوند بخلاف
 شمس و قمر که از آن دیگر شمس و قمر موجودند فیضان ذات مبارک
 آن حضرت هزاران بار او می و امت مرحومه فیضان میشوند بلکه وجود جمله
 کائنات از فیضان وجود مبارک سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم
 است لهذا حق تعالی ذات مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را

از چراغ روشن تشبیه داده است و واضح باد بر گاید فتیله خواهد که فیضان نور
چراغ بدو فایز گردد و خود چراغ شود و او را ضروری است که از نور چراغ سوخته
شود که سوختن فتیله باعث فیضان نور چراغ خواهد شد همچنان بر که خواهد که نور
محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بخود جلوه گر شود و در مشاهده نور محمدی صلی الله
علیه و آله و سلم که در ذات او و جمیع افراد موجودات متجلی است میباشد
باید که خود را در عشق محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بسوزد و ذات خود را
در ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فنا سازد و نفی خود کند و خود
خود را نیست و نابود سازد که باعث حجاب و حصول به حقیقت محمدی صلی الله
علیه و آله و سلم همین خودی است پس در احوال و حصول به حقیقت محمدی صلی الله
علیه و آله و سلم که بذات او و جمیع افراد موجودات متجلی و ظاهر است با وضیب
شود و از فیضان آن سراج غیر که در ذات او و جمیع عوالم ظاهر و متجلی است
باو فایز شود و اولیاء امت مرحومه مقتبس از نور همان سراج غیر اند و شان
همان سراج غیر از شان اولیاء امت مرحومه متجلی است که ذوات مبارک اولیاء
گرام هم سراج گشته روشن ذوات مبارک او شان تا قیام قیامت باقی و فیضان
نور او شان بجمیع اولاد کائنات فایز است خصوصاً جناب محبوب سبحانی صلی
الله علیه و آله و اولیاء سلسله که طریق محبوبه که چراغ هدایت راه حق اند و فیضان نور
هدایت همیش در افزایش و ترقی است و اقتباس انوار ذات مبارک محبوب
همین اقتباس انوار ذات محمدیه صلی الله علیه و سلم است و طریق وصول حق بدین
طریق محبوبه اسهل و واضح است و اولیاء سلسله محبوبه که چراغ هدایت راه

بین برین کلماتی که در
با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
نور در شمس و قمر و فایز آن

چنان است که ذرات اولیاء
باقتباس از نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
و سراج محبوبه اند

مخلوق اند نور او شان اتم و کامل تر است چنانچه ارشاد مبارک جناب محبوب
 سبحانی رضی اللہ عنہ است ایضاً بنا باللف و الفرخ لایقوم معنی میزند از ما مقابل
 برار میزند است و بچہ کہ از بیضہ برآمده است قیمتی ندارد و یعنی آنکہ هنوز بخودی
 خود است مثال بیضہ دارد پس ارشاد مبارک حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ
 عنہ است کہ علامی ما کہ هنوز در خودی خود است و مبتدی است مقابل ہزار
 مریدان سلسلہ دیگر است و آنکہ از خودی خود برآمده مثال بچہ مرغ دارد یعنی
 آن علام کہ از خودی خود برآمده و کسیر الی اقد تمام کردہ اورا قیمتی نیست
 و مقابل او کسی نمیشود و رزقنا اللہ ثبات اقدامنا علی عقبہ محبوب بہ سحرست حبیبو محبوب
 امین ثم آمین کرامت وقتی سکندر جاہ فرزند نظام علیخان از ما روضہ بخار
 بسیار علیل بودند کہ جلد الجبہ از ان علاج عاجز شدند آخر الامر در باب صحت مزاج
 ایشان در خدمت حضرت قدس سرہ استداو کردند پس حضرت قدس سرہ عصا
 مبارک دستی نمود سر فرزند زبیرہ ارشاد فرمودند کہ این را بہ شب زیور زمانی
 بپوشانند و بر بالین رضی اللہ عنہ و بصبح آن عصا را مع زیور بخدمت مبارک خود
 برد سازند چون حسب ارشاد مبارک حضرت قدس سرہ عصاے مبارک خدمت
 قدس سرہ را زیور زمانی گران بہا پوشانیدہ بالین سکندر جاہ نہادند چنان شب
 بایض شفا اکلی حاصل کردید و مریض را از حدوث بچہ مرض مہلک طاقت نشست
 و بر خاست بندہ لکن در کلام بوم طاقتنا اصلی او شان سر فرزند شد کہ ہمین وقت
 مثنی اقدام نمودند و در مکان مبارک حضرت قدس سرہ انقراح این امر
 حاصل شد کہ عصاے مبارک حضرت قدس سرہ مع زیور شاہان بخدمت

ذات احدیت و تعیین اول واسطه و حاجیه نیست ذات احدیت بنا واسطه
و حجاب از وحدت و تعیین اول جلوه گراست ازین وجه ظاهر شد که ظهور اسماء
و صفات حق تعالی که اینهم از مراتب نزولی ذات حق بوده اند بواسطه حقیقت
محمدیه صلی الله علیه و سلم بوده است و حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم
را تقدم بر اسماء و صفات الهیه حاصل بوده است اگر چه علماء و طاهریه تقدم صفات
الهیه بر ذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم قایل بوده اند و می فرمایند که
ذات مبارک آن حضرت صلی الله علیه و سلم از کلام لفظی حادث که بقدرت ما
بنندگان می در آید و تغییر کلام نفسی قدیم از او بوده است افضل است و کلام
نفسی که صفت حق تعالی است و میرا از حدوث است افضل از ذات مبارک
آنحضرت صلی الله علیه و سلم است زیرا که ذات مبارک آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم باعتبار مرتبه ظهور حادث است و ارشاد مبارک آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم درین مرتبه ملقب به عبید است و به علماء و طواهر ابراهیم
بطون بحثه و گفتگو نیست و کلام از تعیین اول و حقیقت محمدیه صلی الله علیه
و سلم از مراتب بطون است تا هم بدین قدر علمائے طاهریه را مجال انکار نیست
که ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدین اعتبار که نور مبارک آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم سابق از موجودات مخلوق شد اول است و بدین
وجه که ذات پاک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر مرتبه ظهور آخر انبیا رسد
آخر است پس نزدیک علماء و طاهریه نیز ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
به روشنان از دو نام اول و آخر ظهور فرمود پس حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم

که اول مراتب تشریحات حق تعالی بر اسماء و صفات حق تعالی که این هم از مرتب
 تشریحات ذات حق تعالی اند مقدم باشد زیرا که بصورت خلاصه آن یعنی تهنیم
 اسماء و صفات حق تعالی بر حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم تعین اول اول مراتب
 مراتب تشریحات حق نخواهد بود و این معنی خلاصه نفس الامر و خلاصه مشاهد
 جمیع اولیاء الله بوده است پس ازین بیان حقیقت محمدیه صلی الله علیه
 و سلم را مرتب از جمیع حتی که از اسماء و صفات الهیه حاصل است و نیز
 بلکه جمیع افراد موجودات از نور محمدی صلی الله علیه و سلم مخلوق بوده اند
 فلذا جرم کتابی که بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم نازل شد قریب تر در بارگاه
 الهی بنسبت دیگر کتب اینها باشد لهذا نام آن کتاب قرآن بمعنی قریب از
 حق تعالی است که از حق تعالی سر فرزند گردید و ما موصوله است و مراد
 از و قرآن است هو ضمیر است راجع لبوسه ما شفا و بمعنی دفع مرض باشد
 مرض بد و مستم است چنانکه مرض ظاهری میسبی که آن برچی است که در بدن
 انسان که از سود اعتدال عناصر حادث میشود دوم مرض باطنی و قلبی و آن
 احتجاب و پنهان است از مشاهده الهیه باعث وقوع عجب عزیرت ذات
 و نزد اهل حق این مرضی است صعب و مشک تر که نزد او شان اگر مرضیت
 پنهان است و دیگر امراض ظاهری و جسمی نزد او شان مرضی نیست بلکه شفا و است
 که باعث ترنن در جات او شان است. این مرض قلبی و باطنی را حق تعالی در
 قرآن شریف یا فرموده است فی قلوبهم مرض و فرادیم احد مرصنا یعنی در
 کفار مرض است یعنی حجاب و غشاوه است از دیدار حق تعالی بطور اسم

بین انواع امراض

تشریح تشریح تشریح
 مرضی در بیماری

متصل پس ظهور اسم متصل نشان کفار حق تعالی زیاده فرمود که او نشان
 را از مشایده حق تعالی محجب زیاده نمود پس معنی شفا بلحاظ هر دو وقت میرود
 وجه گردید پس شفا باعتبار تفسیر دوم مرض شفا حقیقی و باطنی است چنانچه
 ذکر این شفا حقیقی در قرآن شریف وارد شده است که حق تعالی میفرماید و این
 کفر در قوم مومنین یعنی آن قوم که مومنین است با بیان حقیقی آنها از وجود خود
 انرا حق تعالی شفا میدهد یعنی سزای مجازات غیرت می کشند و شفا بدین معنی
 جسمی تفسیر اول ظاهری است چنانچه ذکر آن غیر حق تعالیست در قرآن مجید
 است یخرج من بطوننا شراب مختلث الذرأه شفا رنداس معنی برآید از
 شکم ما که گس شهید شربت که گو تا گون دست را که با سکه او که در این شفا
 براسه آدمیان در او از ان شربت شفاست که انسان با سستهای آن اند
 اکثر ارض جسمی ظاهری شفا می یابد رحمت است الهی است که از ان شفا یرو
 شفا ظاهری و باطنی به نیکوگان حق تعالی می شود و مومنین جمع مومنین است
 ایمان بدو قسم است ایمان حقیقی و ایمان ظاهری ایمان حقیقی آن است که از
 مومن حجاب غیرت که حاجب از مشایده الهی است مرتفع شود و ذات آن مومن
 و نیز جمیع افراد مخلوقات بجز آن یک ذات را هد موجود و مشهود نیست
 و ایمان ظاهری آنست که کلمات توحید بر زبان مومن جاری شود و اگر حقیقت
 معنی توحید در حسرت حقیقی مومن حقیقی است و حسرت ظاهری مومن ظاهری
 است یعنی بر آن مومن که بر آن ایمان را مشایده الهی است از ایمان حقیقی
 نقیب و حاصل است و بر آن مومن که بر این ایمان است که شفا یرو که

عبارت حور و قصور است که التذاری نخواهد بود و داشت زیرا که چنانکه انکس از مشا
حق تعالی در دنیا محبوب بود در حقیقت هم محبوب خواهد بود چنانکه حق تعالی مجید فرموده است
من کان فی هذا اعمی فهو فی الاخرى اعمی یعنی انکس که در دنیا نابینا است
که او را مشاهده حق تعالی برشان در دنیا نصیب نگردد و دیده است پس حال انکس
در آخرت همونطور خواهد بود چنانکه در دنیا بود و بالعکس در حال بودن من براس
جمله قرآن شفاء و رحمت استعدای شود شفاء بودن جمله قرآن در اینجا مناسب مقام
است زیرا که حق تعالی جمله قرآن مجید را هدایت فرموده است و ارشاد کرده که
هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ یعنی این قرآن مجید هدایت است براسه متقین معنی هدایت
الوصول الی المطلوب است و مطلوب حقیقی ذات حق تعالی است چنانچه بزرگ منیر
توئی مطلوب که مشغول غیوم و توئی معبود که نزدیک دریم و هر که آن
غیر غیور نیست بلکه شان اوست که او بر جا به شیوات رنگارنگ متجلی است و متقین
جمع متقی است و متقی نژاد اولیاء الله کسی است که از مشاهده غیر حق خود را نگذارد
و همیشه مشاهده حق باشد یعنی این قرآن موصل الی المطلوب و رساننده منجانب
حق کسی راست که مشاهده حق طالب صادق باشد یعنی برکات قرائت و باسما
یا فهم معنی قرآن مجید سخن مومن انجمن است که اگر بخلوص نیت و اعتقاد باشد سخن
سامع و قاری قرآن است حسب عود و استعداد خود از قرب حق تعالی محروم و
محبوب نخواهد بود چنانچه به حدسیته وارد است که نزدیک شد کسی به بارگاه حق تعالی
زیاده تر بغیر تو موصل آن چیز نیست که از نزد حق تعالی برآمده است و آن تسبیح
است پس صفت مومنین حقیقی حق تعالی در دیگر آیات قرآنی نیز بیان فرموده

تفسیر تفسیر التفسیر

است انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم واذا اقلبت علیهم آیاتہ زادتهم ایمانا وعلی برعیم متوکلون معنی جز این امر نیست که مومنین همان کسان اند که هرگاه حق تعالی پیش او شان ذکر کرده شود دلها سے او شان ترسناک و بزم میشوند و هرگاه پیش آن مومنین قنارت آیات قرآنیہ شود ایمان او شان زیادہ می شود و بر پروردگار خود توکل میکنند یعنی مومنین حقیقی همان کسان اند و سوا سے او شان مومنین نیستند مگر مجازاً اگر هرگاه ذکر یاد خدا کرده شود دلها سے او شان خوف ناک و بزم می شوند یعنی فنا ذات او شان ظهور تجلی حق تعالی و در قلب او شان جا سے بیگیر و هرگاه تلاوت آیات قرآنیہ پیش او شان میشود پس بساعت آن آیات قرآنیہ بر او شان جاؤنگی میشود که زبان انکشاف مشاہدہ حق با او شان فایز میشود و همین زیادتی ایمان باشد و حصول مشاہدہ و قرب الہی بساعت و یا بقرائت قرآنیہ ستر حق است که چون ذات و حدیث بتنزل صفات الہیہ گردید و صفات الہیہ بتنزل اسماء الہیہ شد و اسماء الہیہ بتنزل ظهور حمد مخلوقات شد پس بر فردوسه از افراد مخلوقات را نسبت بہ ذات از اسماء صفات حق تعالی و اسماء و صفات الہیہ مرتبہ عروجی است بہ نسبت مظاهر حق و افراد موجودات زیرا کہ همین اسماء و صفات حق تعالی واسطہ مرتبہ نزولی و ظهور با عیان مکنذ و افراد موجودات بوده اند پس مرتبہ عروجی بطا مرسیہ توسط اسماء و صفات حق غیر ممکن است چون کلام لفظی کہ تغیر کلام نفسی صفت حق تعالی است بہ تکلم یا ساعت در آید چگونه بجانب مستکلم حقیقی کہ ذات حق تعالی است نکشد و اصل الی الذات نگر و اند پس ازین معنی بودن جمله آیات قرآنیہ دانہ مرتبہ عروجی

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
والآله الطيبين
الطاهرين

و حقیقی واضح شد پس بدین تفسیر معنی براسه بیان صادق آمد و بصورت بودن من
 براسه تعیین بودن بعضی آیات قرآنیه شفا و امراض ظاهری و جسمی آنهم ظاهر است
 که به تحت هر آیه و لفظی از قرآن شریف تاثیرات و منافع کثیره مستور است
 چنانچه عالمین از تاثیرات همین آیات قرآنیه کارهای بزرگ و در حدیث وارد
 شده است که پیش یکی از صحابه کرام رضی الله عنهم شخصی مار گزیده آمد پس آن
 صحابه سوره فاتحه خوانده بجانب گزیده گی مار وحیدند که فی الحال زهر آن مار از آن
 کس فرود رفت پس آن شخص مار گزیده براسه دادن گو سفندان بطریق بدیه
 به آن صحابی اراده نمود پس آن صحابی از گرفتن آن گو سفندان انکار ساختند
 و بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض نمودند که گرفتن همچو اجر جان است
 یا نه پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم ارشاد فرمودند که بدیه آن شخص مار گزیده قبول
 کن و براسه وسعت بیان جواز یعنی براسه بیان این معنی که در اخذ همچو بدیه
 به هیچ وجه شبهه و شک نیست نیز ارشاد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گردید
 و افر بوالی سبها یعنی براسه من نیز از آن حصه بدیند و هم براسه دفع سحر که برتدا
 مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گردید و مؤذنین یعنی سوره قل اعوذ
 برب الفلق و سوره قل اعوذ برب الناس نازل گردید این حال است کلام
 الهی را که صفت حق تعالی است و اولیاد الله که توفیق بقفاست و ذات
 حق تعالی اندند بندگان الهی به توجهات او شان از امراض ظاهری و باطنی شفا
 می یابند و حال شفا از امراض ظاهری جسمی از توجه مبارک حضرت قدس سره
 ازین کرامت ظاهر گردید و شفا و امراض باطنیه از توجهات حضرت قدس سره

باین آیه که در قرآن
 ذکر شده و تفسیر آن است

باین آیه که در قرآن
 ذکر شده و تفسیر آن است

که بعد با علما آن سرور آرزو شده است و می شود حاجت بیان ندارد و در هم یکی با
 در کرامت حضرت قدس سره مذکور خواهد شد که شخصی را مسکله و حدیث الوجود
 بفهم نیامده براسه اتفاقاً آن بخدمت حضرت قدس سره حاضر گشت پس انگش را
 از توبه حضرت قدس سره کشف عطا شده مشاهده حق با و نصیب گردید واضح
 با و که چون دانسته شد که با اولیا و حق تعالی بجای اسماء الهیه تصرف حاصل است که
 پیر فرس از موجودات ظهور هر اسمی میخواهند میکنند پس اولیا اگر شفاء
 که داعی مریض خواهند ظهور اسمی که باعث شفاء مریض باشد در آن مریض میفرمایند
 پس فی الفور آن مریض شفای یابد زیرا که خواسته اولیا و الله همین خواسته
 حق تعالی است شلاً اگر کسی را شکایت اسهال است که قبض اسهال باعث
 شفاء باشد به ظهور اسم القابض آن مریض را شفا حاصل می فرماید اگر که
 عارضه قبض است که اسهال باعث شفاء او بوده باشد ظهور اسم الدافع
 در آن مریض میفرماید که ظهور همچو اسم در مریض شفاء بوده است پس حق
 مریض اول اسم القابض حیاتی و اسم الدافع جلالی است که باعث مریض است
 و ظهور اسم جلالی همین امتحان الهی است که معنی مرض است و به تصرف اولیا
 که اسم تاثیر اسم جلالی که بحق مریض ظهور یافت بود بجالی مبدل میگردد و این
 معنی بعضی اوقات از ارشاد اولیا دانند که می نیز میگردد و چنانچه در اینجا از ارشاد
 مبارک حال سکندر جاه معلوم گردید که بلاست سکندر جاه و زیور عصا سکه
 مبارک حضرت قدس سره منتقل گردید و حق تعالی میسند با پدران ائمه
 یزید بن ابی سنی آیت تحقیق که نیکی با می برزند بدی با را پس نیکی با

جهان تاثیرات اسما و جاسم اندویدی و جهان تاثیرات اسما سے جلالیہ اندر پیرا کہ امور
 خیرات از صوم و صلوة و غیره از انسان کہ بطور می آیند همه تاثیر و ظهور اسم الهادی
 است و آنچه نسیات و غیره از کسی صادر میشود آن همه از تاثیر فضل اسم جلالی
 الهی است و در حدیث شریف آمده است کہ الصدقة تدفع البلاء یعنی صدقہ
 میکند بلاء را الحاصل آنچه وصول نعمات الهیہ مخلوق و دفع بلاء از مخلوق کہ از انجا
 الهی فایز و سسر و از مشیود جمیع بواسطه انسان کامل کہ اولیای حق اند فایز و
 عاید می شود و اگر چه اکثر اوقات اطلاع آن بمباشد لیکن بحقیقت اقطاب و اوتاد
 کہ در اطراف جهان تشریف میدارند بر اسے همین کار اند کہ از ذوات
 مقدسه او شان فیوضات و برکات به مخلوق خدا فایز و عاید شود و بعضی اوقات
 بدون هیچ فیوضات بواسطه اولیای راشد باندگان ظاهر نیز میشود و چنانچه درین
 کرامت مبارک حضرت قدس سره معلوم شد کہ سر فرامی شفا و بسکندز جاہ از
 عالیہ حضرت قدس سره گردید اللهم اشفا شفا و کلاما لایقا و در تمام تر رفع عنا
 عنک و اجعلنا و ائمتنا فی مشاہداتک و فیت اقدامنا علی محبتہ او بیانک و اجابانک
 امین ثم آمین کرامت بوشکی بی بی صاحبہ کہ اسم او شان حفیظہ بی بی
 بود و نسی حضرت قدس سره بود چون بی بی صاحبہ موصوفه را والدہ صاحبہ
 او شان یعنی صاحبزادی حضرت قدس سره بعد تولد بر اسے دعا برکت بخند
 حضرت قدس سره فرستادند حضرت قدس سره بلا حفظ بی بی صاحبہ
 موصوفه ارشاد فرمودند کہ امین مخلوقه الی رس کویچہ کردی خواب نمود و
 دیگر احوال چنین و چنان خواب شد چون حضرت صاحبزادی صاحبہ حضرت

کرامت حضرت شمس
 صاحب حضرت حفیظہ بی بی
 صاحب حضرت شکر الی

قدس سره را بساعت این حال بر تخی عظیم طاری گشت چون همچو رنج مخصوصا
 در ایام زنجلی با ریح بلکه مملکت می باشد اشغال حضرت صاحبزادی صاحب در همین
 هفتگی گردید انانند و انانانیه را چون بعد رحلت حضرت صاحبزادی صاحب اکثر اهل
 خانه منصور جنگ مرحوم خادمان حضرت شاه عارف الله صاحب شوهر حضرت صاحبزادی
 صاحب و والده حضرت بی بی صاحب موصوفه بودند خدمت گذاری پرورش حضرت
 بی بی صاحب نمودند چون حضرت بی بی صاحب بسین دو آرزو سالگی رسیدند و
 درس قرآن مجید می گرفتند اکثر بر حال مبارک حضرت بی بی صاحب موصوفه وقت
 و بکار طاری میگردید و بعد چندسے تو اثر جذبات بر حال حضرت بی بی صاحب شروع
 گردید حتی که بنیال این معنی که شاید شدت جذب حضرت بی بی صاحب موصوفه
 و پاک نفس بوقوع چاسپی که اندرون مکان بودند سازند و بزنجیر آهنی با پی مبارک
 حضرت بی بی صاحب موصوفه می گذاریند و شادی حضرت بی بی صاحب گردید
 مگر شوهر حضرت موصوفه را بقربت قدرت بنو و آخر الامر حسب ارشاد مبارک حضرت
 قدس سره حالات حضرت بی بی صاحب بطور آمدند که حضرت موصوفه بقلب حال
 و جذبات خدا سے لایزال مخلوق الکریم بر جای که خورشید طبعیت مبارک
 بود سے بلا پرده تشریف می بردند و جمعی از خلایق بر اسے عرض حاجت و حصول
 مقصود همراه خدمت حضرت بی بی صاحب می بودند و آنچه از زبان مبارک حضرت
 بی بی صاحب ارشاد میگردد و بدلائل انخی ظهور آن می گشت و خادمان حضرت بی بی صاحب
 هر چه بخدمت حضرت موصوفه می گذاریند نمودن وقت بکافران خدمت مبارک تقسیم
 میگردد و حضرت موصوفه تا عهد افضل الله و له مرحوم بقید حیات می بودند و افضل الله

رئیس وقت نهایت بخدمت گذاری حضرت بی بی صاحبه مصروف و مشغول بود چنانچه
 مبلغ یکصد و بیست و پنج روپیه بطور روزینه بخدمت حضرت بی بی صاحبه می گذرانیدند
 و آنهمه نیز بعقرب او حاضران خدمت مبارک تقسیم می نمودند اللهم حسب علینا شیوہنا
 اولیائک و امطرنا بامطار رحمة اجابک آمین ثم آمین حق تعالی در قرآن مجید
 فرموده است یعلم ما بین ایدیم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیئی من علمه
 الا بما شاء معنی آیت می داند حق تعالی چیزی که رو بر و سه مخلوق است و آن
 چیزی که پس پشت او شان است و اعاطه نمی کنند او شان به چیزی که از علم خدا اگر آنقدر
 که خواسته است حق تعالی اعاطه آن و معنی اشیا می رو بروئی و پس پشت
 مخلوق اشیا موجوده و معنیات باشند یا اوزر و بر و زمانه حال پس پشت
 زمانه ماضی و استقبال باشد یعنی بحق تعالی علم اشیا موجوده و معنی و نیز علم
 و استقبال و ماضی است که او تقابل جمیع اشیا و از زمانه عالم است و علم او از
 و قدیم است علم حق صفت الهیه است که از ان احوال مخلوقات و دیگر معلومات
 الهیه بحق متکشف و متجلی است و علم الهی که صفت حق تعالی است بری از زوال
 و حدوث است و نسبت علم الهی جمیع از زمان یعنی ماضی و حال و استقبال و جمیع
 افراد عالم خواه از موجودات باشند یا معنیات برابر است که جمله افراد عالم در
 در علم الهی حاضر و موجود اند بخلات علم ممکنات که حادث است و نیز علم استقبال
 در اشیا و معنیات به ممکنات حاصل نموده است علما و ظاهری گویند که علم حق تعالی
 حضوری است و علم ممکنات حصولی است یعنی پیش حق تعالی همه معلومات چنان
 مستم ذوات و جوهر باشد یا از قسم احوال و کیفیات باشد موجود و حاضر بوده اند

تقسیم کردی که علم الهی
 از علم ممکنات
 یعنی من علم الله و انما علم الله

بیان علم الهی و انما علم الله
 از علم ممکنات

بیان علم الهی و انما علم الله
 از علم ممکنات
 علم حضوری و حصولی

که غیب عنده شیئی یعنی از حق تعالی که دایمی معلوم او غایب نمی شود و نشان او است
 و حصول علم ممکنات موقوف به آلات و اسباب است ازین معنی علم ممکنات را
 حصولی میگویند اگر چه نسبت بعضی معلومات خارجیه بعضی اوقات علم ممکنات هم
 حضور می یابند مثلاً زید ما و امیکه پیش کس حاضر باشد علم زید با کس حضور می
 باشد و بعد از آنکه برود علم زید با آن کس حصولی شود که به قوه حافظه و تخلیه حاصل شود
 لیکن علم کل معلومات ذهنیه که معقولات و کلیات هستند حصولی است که حضور آن
 در خارج نمی تواند مگر پیش حق تعالی که همه معقولات و محسوسات و موجودات
 خارجیه و ذهنیه حاضر و موجود اند علم حق بدین معنی حضور می است درین محل علماء
 سنگمین براسه تفهیم طالبان مثالی می نهند که شخصی بجای ساکن است که در دیوار
 او دیوار سه حایل است و پس دیوار نیز کسان دیگر ساکن بوده اند و قریب آن
 دیوار مکانیست بلند تر که بران موضع نیز شخصی است ساکن پس حال ساکنان
 با نظرت دیوار باعث حایل شدن دیوار فیمابین منکشف نمی شود مگر کسی که موضع
 بلند از مقام دیوار ساکن است باعث رفعت و بلندی مکان از حال ساکنان
 هر دو طرف دیوار واقف و مطلع بوده است و هر یکی از ساکنین هر دو جانبش
 حاضر و موجود اند پس حال ممکنات حال ساکنان پس دیوار است و حال علم الهی
 حال ساکن موضع بلند از مقام دیوار که هر یکی از افراد موجودات پیش او حاضر
 و موجود اند و علم حق بجا از همه اعلی و بلند تر است تعالی الله علوا کبیرا لا یخفی عنہ
 شحال ذره من احوال الخلاق یعنی بقدر یک ذره از احوال خلاق از پوشیده
 نیست علماء و طهارت سنگمین میبرایند که معات حق تعالی نه عین ذات او بند

اینست علم حق
 که در این عالم
 باقیست از
 علم حق تعالی

نه غیر ذات او زیرا که اگر صفاتش عین ذات حق باشند چون صفات غیر قائم بنفس بوده اند
 لازم می آید که حق تعالی غیر قائم بنفس باشد تعالی عن ذلک علواً کبیراً و اگر غیر ذات حق
 بوده اند صفات متعدد اند و قدیم ازین معنی تعدد و قدما و لذت و جمیع آید و حالانکه قدیم
 براسه یک ذات حق تعالی راست و نزد اهل حق همه صفات حق بلکه جمیع افراد عالم بر
 عین ذات حق است که حق تعالی بر افراد موجودات بشناسند انبیا و غیره بوده است پس
 اگر صفات عین ذات حق باشند ازین معنی بودن ذات حق تعالی غیر قائم بنفس لازم
 نیاید زیرا که ذات حق تعالی بر ایشان با سببی ظهور فرموده است چنانچه آب اگر حباب
 گردد و اگر چه آن حباب غیر قائم بنفس است که قیام حباب به آب است مگر حقیقت آن
 حباب عین آب است که همین آب بصورت حباب ظاهر گشته است پس نزدیک
 اهل حق علم و عالم و معلوم حقیقت واحد اند یعنی چون ذات حق تعالی ظهور خود بدین
 شیوانات خواست پس همین ذات حق باعتبار مدیریت عالم است و باعتبار
 آن شیوانات که ظهور حق تعالی بدان شیوانات گردید معلوم است و باعتبار آنکه
 ظهور ذات حق نشان نسبت فیما بین عالم و معلوم گردیده است علم است پس حق
 تعالی بر ایشان با سببی ظهور فرمود یعنی نشان با سبب علم و نشان با سبب عالم و نشان با سبب
 معلوم ظهور فرمود زیرا که غیر حق معلوم و نسبی است و این معنی باید که معلومات حق
 را و نسبت است یکی نسبت بطون و دیگری نسبت ظهور با اعتبار نسبت بطون با سبب
 معلومات حق تعبیر کرده میشوند قدیم اند و باعتبار ظهور با فرار گفته میسر میشوند حادث
 اند پس حباب معلومات حق خواه بر تبه بطون باشد یا بر تبه ظهور شیوانات ذات
 حق تعالی اند که ذات حق تعالی بر تبه ظهور با سبب هر چه فرود آمد افراد کائنات مسلی

بیان نورانی
 در بیان صفات حق تعالی

تفسیر
در بیان
توحید

گردید چنانچه حق تعالی میفرماید و علم ادم الاسباء کلها ثم عندهم علی الملکة
 فقال انبیونی باسماء طویلا و ان کنتم مرادقین معنی آیت تعلیم که از حق تعالی
 آدم را اسما ابریشمی پس ظاهر کرد آن اشیاء را پیش فرشتگان و فرمود که اگر شما
 راست میگویند درین معنی خود را انصاف است بر انسان و قابلیت خلافت
 شما بوده اند نه انسان استهان اشیاء بیان کنند پس علامه از جواب این معنی
 عاجز آمدند و گفتند که لا علم لنا الا ما علمنا یعنی ما را علم نیست مگر آنقدر که آموختی
 مرا باید فهمید که چون از تعیین اول که حقیقت انسان کامل است ظهور جمیع افراد
 موجودات بدین مظهر موجود گشت که ذلت حق با اسم تعین اول ظهور فرمود
 و تعیین اول با اسم جمیع افراد موجودات ظاهر گشت پس آدم علیه السلام
 اول انسانند که حامل تعیین اول و حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم بوده اند
 پس حق تعالی حقیقت آدم علیه السلام بر او شان منکشف ساخت که آدم علیه السلام
 حامل تعیین اول که شمار و مبدء جمیع مخلوقات است و ذات حق تعالی بلا واسطه
 و حجاب بصورت تعیین اول جلوه کرده است خود را یا یافتند پس آدم
 علیه السلام را مشاهده اصغری حاصل گشت که جمله اسماء و سمیات که موجود آمده اند
 و خواهند آمد در ذات خود موجود اند و ذات خود محیط جمله عوالم است و غیر تجلی
 ذات حق تعالی در تعیین اول که خود حامل این بوده اند بدرجه تمام و کمال است
 که از واسطه تعیین اول حق تعالی جمیع موجودات و افراد کائنات ظاهر و متجلی است
 که بر اسماء و سمیات از هر شانی ظهور حق است چون بر فرشتگان همچنان
 جامعیت نیست زیرا که فیضان وجود بر فرشتگان هم از حقیقت محمدی است

صلی الله علیه و آله و امیها به دو سلم محیط اعلیٰ علیٰ عین و جمیع عوالم است لهذا انسان کامل را
 بر جمیع عوالم حتی که بر فرشتگان شرف و فضیلت حاصل است و چون نشاء وجود
 بهمیه موجودات علوی و سفلی از حقیقت انسان کامل سرور از گردید حقیقت انسان کامل
 بعد رویشا جمیع افراد کائنات گردید پس در سببیت خلایق و فیضان وجود عوالم
 علوی و سفلی انسان کامل خلیفه حق گردید چون اینقدر انکشاف حقیقت انسانی به فرشتگان
 حاصل نبود لهذا فرشتگان استحقاق خود در باب خلافت به نسبت انسان نشاند
 چون حق تعالی انکشاف حقیقت انسانی آدم علیه السلام فرمود که آدم علیه السلام در
 ذات خود ظهور جمیع اسماء و مسجیات مشاهده کردند که علم آدم الی اسماء کلها ارشاد حق
 مشیر به جانب است و فرشتگان نیز حسب اطلاع الهی ازین معنی مطلع شدند
 که معنی خلافت الهی که فیضان وجود است در جمیع موجودات در حقیقت انسانیست
 نه در غیر آن و همین معنی انسان استحقاق خلافت داشته است لهذا ملائکه در بارگاه
 الهی عذر جبریت خواستند و عرض داشتند که ما را این معنی اطلاع نبود که استحقاق
 خلافت حق تعالی به انسان کامل است نه بغیر او زیرا که حصول علم با بغیر تعلیم تو که متوجه
 و نیز عرض از فرشتگان گردید که انک است العزیز الحکیم یعنی ذات پاک تو عا
 است بر جمیع مخلوقات که کسی را گنجایش اعتراض بر فعل تو نیست تو هر چه خواهی میکنی
 و صاحب حکمت هستی که فعل تو عالی از حکمت نیست اگر چه ما از حکمت فعل تو اطلاع
 نباشد و واضح باد که انسان جامع جمیع مراتب عروجی و نزولی حق بوده است
 زیرا که از حقیقت انسانی ظهور جمیع مراتب عروجی و نزولی ذات حق گردیده است
 لهذا انسان را در راه وصال حق تعالی ترقیات غیر قنایی میباشند و نیز درگاه

جان ناسی معنی انسان را
 نه در سبب است و ملائکه
 در سبب است

که بذات انسان جمیع مراتب نزولی نیز با مراتب عروجی موجود بوده اند بسا لکنین مرتب
 حق عروج و نزول لاحق حال میباشد بخلاف فرشتگان که هنوز هر فرد از ملائکه از
 یک مرتبه است از مراتب عروجی حق تعالی که همانقدر وصال و قرب حق با و شان
 سرفراز است و تجاوز از آن مرتبه کردن نمی توانند چنانچه حق تعالی در قرآن مجید
 قول فرشتگان نقل میکند و اما الا اوله مقام معلوم یعنی نیست از ما گروه فرشتگان
 مگر براسه او مقامی است معین و قول جبرئیل علیه السلام در شب معراج در رؤیای
 شیخ سعدی بشیرازی علیه الرحمه مذکور است **اگر یک سهر موسی**
برتریم فرسخ تجلی سوز در پیم **با آنکه جبرئیل علیه السلام از جمله ملائکه افضل بوده**
اند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مقام نهایت قرب الهی که دنی فتنی کما فی القابین
جبرائیل است تشریف بردند پس به انسان کامل به نسبت ملائکه بدو وجه حاجت
است یکی آنکه جمله مراتب عروجی ذات حق در ذات انسان است که بفرشتگان
نوده است چنانچه دانسته شد و دیگر آنکه جامعیت مراتب عروجی با مراتب نزولی
در ذات انسان است که بفرشتگان حاصل نیست بهین وجه ملائکه همیشه در مرتبه
و تقدیس الهی میباشند و نیز براسه تنزیه و تقدیس حق تعالی به فرشتگان
عزیز نیست و ازین وجه سرکشی و عصیان از ملائکه بطور نیاید چنانچه حق تعالی
در تشریح تفسیر ازین معنی خبر میدهد لا یصون الله ما امرهم و یعطون ما یومنون
یعنی کسی نمیکند فرشتگان فرمان حق تعالی را بلکه حق بر آنچه بر او شان امر کند
بجای آرند همچو حال انسان است که جامع جمیع مراتب عروجی و نزولی است
پس بر وقت سیر عروجی انسان مراتب نزولی و بر وقت سیر نزولی انسان مراتب

سیر عروجی در ذات انسان موجود و حاضر نزد انسان محیط مراتب عروجی و نورانی حق
 بروز سیر بوده است چون دانستیم که علم و معلوم و عالم همین یک ذات حق تعالی
 است پس معلوم کفایت همین عالم است و علم ذات بذات است در ذات
 بذات الهی است جای که حق تعالی میفرماید ان الله کل شیء صیفا معنی آیه آنست که
 حق تعالی جمیع اشیا محیط است پس از احاطه او و زه بدون کی رسد به غیر حق
 وجودی نیست آنچه هست ذات حق است اگر محیط است یا محاط یا عالم یا سایر همه
 چنانچه حق تعالی ازین معنی در قرآن مجید فرماید و هو الله فی السموات و فی الارض
 يعلم سرکم و سرکم معنی آیت او حق تعالی در زمین با آسمانها است صیفا ندانند آنچه
 است و میدانند آنچه ظاهر است از شما یعنی در آسمانها و زمین با آنچه موجود اند
 مظاهر ذات او نیز که ذات حق تعالی بشان این مظاهر ظهور فرموده است پس
 سر و پهرتها یعنی پوشیده و آشکارا و شما که هم از شیوانات اوست میدانند حال
 علم حق دانسته شد که علم ذات بذات است و قدیم است و عالی از جمادات است
 این مسلم مطلق حق تعالی بشان اطلاق است که علم حق تعالی با این نشان
 از تقدیرات هری است یعنی حصول علم حق تعالی بشان اطلاق نه ضرورت
 آلات و اسباب است نه علم او را یکبارگی چیز مانع و حاجت است زیرا که غرض ذات
 او برسد ذات است علم ذات بذات از آلات و اسباب هر کار است
 چنانچه در علم ممکنات همچنان بعلم حق مشاهده است ممکنا بگریزید که از چه علم حق
 حصولی است مگر علم ذات ممکن بذات او حضوری است که نفس عالم همین عالم
 دایما حاضر و موجود میباشد و گاهی غایب نمی شود پس این علم ممکن از علم حق

معنی آیه است که
 فی السموات و فی الارض

بچند وجه مثال می تواند سیکه آنکه همچنان که معلومات حق تعالی از پیش حق غایب
 نمی شوند نفس عالم نیز از پیش او گاهی غایب نمی شود و دوم آنکه همچنان که علم
 حق تعالی محتاج به آلات و اسباب نیست و نه علم او را کدامی مانع است همچنان
 بعلم نفس آلات سمع و بصر و غیره ضروری نیست سیوم در علم حق تعالی معلوم عین عالم
 است و عالم عین معلوم چنانکه دانسته شد در علم نفس نیز معلوم عین عالم و عالم عین
 معلوم است که همین نفس عالم است و همین نفس معلوم است و بعلم حق تعالی در علم عین
 مثالی چون نه پیدا شود که پریشان ظهور همین ذات حق تعالی است چون ذات حق
 تعالی که منزله بوده است ایشان تقید بصورت مظاهر ظهور فرموده و به هر فردی از مظاهر
 حق بطور کمال احساسی از یکدیگر علیحدگی پیدا کرد و ذات مطلق از نشان اطلاق
 تقید آمده پس صفات حق در مظاهر نیز نشان تقید ظهور کرد پس صفات مظاهر صفات
 همین ذات مطلق اند که در مظاهر نشان تقید ظاهر گشته اند زیرا که مظاهر اسم همین ذات
 مطلق است که نشان تقید آمده پس ظهور صفات حق تعالی در مظاهر نشان تقید
 نیز مناسب شد که صفات تابع ذات بلکه از شیوات ذات بوده اند فلاحرم صفات
 مظاهر عین صفات حق بوده اند که نشان اطلاق مطلق و نشان تقید مقید گردیده
 اند مثلاً کلام حق تعالی نشان اطلاق مطلق است از آلات و اصوات و حروف
 و غیر آن یعنی کلام حق تعالی بجهت آنکه تکلم است که او نشان است و هم بی صوت و بی
 حروف بوده است زیرا که ضرورت آلات و اصوات و حروف به کلام نشان
 تقید است که اینها یعنی آلات و اصوات و حروف قید کلام واقع میشوند و همین
 کلام حق تعالی مظاهر که ظهور نشان تقید است مقید بالآلات و اصوات و حروف

این کلام از صفات مظهر
 ذات حق است

ظهور فرمود که کلام مظاہر حق تعالی را از کلمات یعنی لسان و اصوات و حروف ضروری
 میباشد و غیر آنها ظہور صفت کلام از مظاہر حق نمی تواند و همچنین صفت علم نشان اطلاق
 مطلق از اسباب علم است و نشان تشریح و تفسیر که مظاہر اوست حصول صفت علم مظاہر
 باین اسباب آن یعنی تواند و همچنانکه حصول صفت علم مظاہر مقید باسباب علم است پس
 علم مظاہر حق مقید باین معنی بوده اند که مخلوقات مظاہر خواه از قبیل اعراض و کیفیات
 باشد یا از قبیل ذوات و جوهر از موجودات باشند نه حیات که آنچه اعراض و کیفیات
 که از قبیل معنیات باشند حصول علم معنیات نیز بمظاہر حق نمی تواند اسباب علم نزد
 علما و متکلمین است بوده اند یکی جوهر اس سلیمه و دوم خبر صادق سوم نظر عقل و جوهر اس جمیع حاصل
 است و آن نزد علما و متکلمین پنج بوده اند ذوق و ششم لمس و سمع و بصر و نرد و حکما
 فلسفه و ده اند که این پنج که مذکور شد و آنرا حکما جوهر اس منہ ظاہری تعبیر میکنند و پنج
 دیگر اند و آن تمخید و حافظه و حس مشترک و ایه و تصرف است که حکما آنرا جوهر اس
 باطنی تعبیر کرده اند و علما و متکلمین را از ان بجز نیست که در لایله اثبات آن جوهر اس
 اسلامی تمام نیست پس ذوق بمعنی چشمیدن و ششم بمعنی شمیدن و بو گرفتن و لمس
 مس کردن و سمع بمعنی شنیدن و بصر بمعنی دیدن باشد که بواسطه این اسباب
 علم ششی با انسان حاصل میشود و مثلاً از چشمیدن علم این معنی با انسان حاصل شود که
 این شنیدن است یا نمکین و از شمیدن علم این معنی حاصل شود که این ششی خوشبو
 یا بد بو همچنان حال باقی جوهر اس است و خبر صادق خبری که مطابق واقع و نفس الامر
 باشد آن دو گونه است یکی آنکه خبر متواتر و خبر متواتر آن است که از جابحه برسد
 که اجتماع آن باعث بردار و نزدیک عقل تصور نشود و همچنانکه خبر بوجود مکرر سخن

ببین اسباب علم
 همین

کسیکه مشرف نشده باشد و در خبر رسول صلی الله علیه و سلم که آنهم مقید علم و حقیقت
 است و نظر عقل نیز بدو مستقیم است چنانچه بدیهی که او را از دلیل حاجت بنا شده
 مثل زمین ز پاره جهان بالا است دوم نظری که آن بدلیل و حاجت معلوم
 گردد و مثلاً عالم حادث است که او را از دلیل و حاجت معلوم کردیم که عالم متغیر است
 و هر چه که متغیر است حادث است پس علم حادث است الحال همین یک ذات
 است که نشان مطلق است و همین ذات است که نشان مقید به صفت تقید است
 چون نشان مطلق نشان مقید تجلی فرماید و نشان مقید به صفت تقید فانی نشان مطلق گردد
 و صفات این نشان مقید که در آن نشان مطلق تجلی فرموده است نیز مطلق میگردند
 پس در اینحال علم این نشان مقید محض و در آن مقید است مقید و مخرج با سبب
 علم و نیز مختصر بر همه اشیا بود و چیزی باشد بلکه علم او نشان احوال آن اشیا است
 هم بر او نشان مشکف پیشینند زیرا که علم همین ذات مطلق است که عالم انقباض است
 همچنان حال مبارک حضرت قدس سره ظاهر گردد بدین حضرت قدس سره در آن حالات
 حقیقه بی باقی است فرموده بزرگوار همیشه آنکه ظاهر گردد بدین ذات مبارک حضرت
 قدس سره تجلی ذات حق تعالی در او را در این عالم است پس علم حضرت قدس سره
 نیز علم حق بوده است همین جهت از شرف عالم است که در این عالم در این عالم
 یعنی نشان حق تعالی که به صورت متجلی و متجلی است و ظاهر گردد بدین عالم که در علم
 حق یعنی معلوم است حق تعالی که نشان اطلاق است که در آن در آن است که در علم ذات
 مطلق نشان اطلاق نشان مقید معلوم گردد و ظهور در آن عالم است و اطلاق نشان
 مقید ظاهر و مشکف میشود و همین معنی کشف است اللهم انکشف عنی الحجاب لئلا یغیب

عن مشاهدتک رہنما لائزغ قلوبنا بعد از تدبیرت و جب انما من لدنک رحمت انک
 انت الوهاب والدر شریف حضرت بی بی صاحبہ قبلہ یعنی داماد حضرت قدس سرہ
 حضرت شاہ عارف اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ بودند کہ حضرت موصوف
 اولی از اہل دنیا بودہ اند کہ بطلب راہ حق بخدمت حضرت قدس سرہ
 حاضر شدہ از تکمیل مراتب سلوک بہرہ یابی حاصل فرمودند مزار مبارک حضرت
 رحمۃ اللہ علیہ در ننگندہ کہ در اضلاع حیدرآباد دکن واقع بودہ است
 رونق افزو است و ہمہ نجار سے اقامت حکم حضرت قدس سرہ گردیدہ
 است و ارشاد حضرت شاہ عارف اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ است کہ
 ہر سال بچاسے عرس خود عرس مبارک حضرت قدس سرہ ادا شود چنانچہ
 ہمچنین حسب ارشاد مبارک حضرت شاہ عارف اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ
 در ننگندہ ہر مزار شریف حضرت رحمۃ اللہ علیہ عرس شریف حضرت قدس سرہ
 ادا می شود و لقب حضرت قدس سرہ بہ بیت لفظ دولہ در ننگندہ مشہور است
 یعنی ساکنین اسجا حضرت قدس سرہ را باسم شاہ عظیم علی صاحب دولہ یاد میکنند
 و وجہ لقب دولہ سابق کرامت حضرت قدس سرہ کہ در باب انہار اندو
 مرحوم ظاہر گردید گذشت کہ حضرت قدس سرہ در بلدہ کلیان بپاس عروجی
 زیب جسم مبارک فرمودہ بودند زیرا کہ ننگندہ قریب کلیان واقع بودہ است
 روز سہ حضرت شاہ صاحب موصوف رحمۃ اللہ علیہ بہ درگاہ نمود حالت
 مشغولی میداشتند پس یعنی از ملازمت بر اسس فرورستہ بہ درگاہ حضرت
 رحمۃ اللہ علیہ حاضر شدہ دیدند کہ ہر عرصہ مبارک حضرت علیہ الرحمہ علیہ السلام
 در آنجا ہستند

ذکر حال شریف حضرت
 شاہ عارف اللہ صاحب
 قدس سرہ و ادا خدمت
 قدس سرہ

شاہ کا دولہ

بیان کرامت حضرت شاہ عظیم علی صاحب
 در باب حیا و شرف

پس مجرب و معاینه این حال آن ملازمه استغاثه و گریه و زاری آغاز نموده گفت که
 فلان و فلان حاضر شوند که حضرت را شخصی قتل ساخته است پس بساعت
 این معنی حاضرین خدمت حضرت علیه الرحمه قریب خدمت مبارک حضرت
 رحمۃ اللہ علیہ حاضر گشتند پس حضرت رحمۃ اللہ علیہ را دیدند که صحیح و سالم
 به درگاه خود مشغول اندازان روز حکم شد که بعد از آن کسی لور و گاه خود

نیاید حق تعالی در قرآن مجید فرموده است ولا تحسبن الذین قتلوا فی
 سبیل اللہ امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون ترجمین بما اثمتم اولئذ من فضل
 معنی آیت آن کسانیکه در راه حق تعالی قتل شده اند آنها را میت گمان نکنید
 بلکه او شان نزویک حق تعالی زنده بودند و خوش هستند بخیری که حق تعالی
 از فضل خود با او شان عنایت فرموده است و اینجا باید فهمید که شهادت
 بدو قسم است یکی شهادت ظاهری و دوم شهادت حقیقی و باطنی شهادت
 ظاهری بدست کفار و ربهما قتل شدن است و شهادت حقیقی باطنی فانی
 از خود و باقی بحق بودن است و اینجا باید فهمید که معنی لغوی شهادت
 حضوری است در هر دو شهادت مرعی و موجود است زیرا که کسی را
 حق تعالی از دست کفار شهید میشود او را نیز حضور است و قرب حق حاصل
 است و کسیکه فانی از خود و باقی بحق است او را نیز قرب و حضور حق
 حاصل است و بمیان شهادتین بودن بین است یعنی شهادت باطنی و فضل
 از شهادت ظاهری بچند وجوه است و جداول افضلیت شهادت باطنی
 بشهادت ظاهری آنست که شهید ظاهری یک وقت از حصول شهادت

در کتاب التوحید

شهادت

شهادت

چنانچه مولانا جامی علیه الرحمه فرماید صریح یک بار میگردد هر کسی بچهاره
 جامی بار یازده وجه دوم آنست که شهید ظاهر را قرب حق تعالی بعد نقل این
 عالم است و شهید باطنی و حقیقی را بدرین عالم قرب حق و در عالم رتبه
 است و وجه سوم آنست که ارواح شهیدان در قنادیل عرش بعد نقل
 این عالم خواهند بود و شهیدان حقیقی بر آن در زمان در حضور عرش
 در مرد و عالم خواهند بود و وجه چهارم در حدیث صحیح وارد است که کسی که
 از دار دنیا نقل کرده در بارگاه الهی مغفرت یافته به راحت اخروی منعم شد
 هرگز او خواهدش باز گردیدن خود بدار دنیا نخواهد داشت مگر شهید که او نخواهد
 داشت که بارهاست مستعد و بدینا آید و باز شهید شود چنانکه با اول در رتبه شهیدان
 حقیقی برداشته است باز بر دار دیگر و حصول این تمناست او نشان خواهد شد
 و حصول این تمنا به شهیدان باطنی و حقیقی باقصی مراتب است چنانچه بالا گذشت
 پس به او نشان ^{بر آن} بر شان ترقی درجات و علوم مراتب است و وجه پنجم آنست
 که به شهیدان ظاهر بعضی سیرت عنایت است و به شهیدان حقیقی و باطنی سیرت
 دو کون و تصرف دو عالم سرفراز است و شهادت حقیقی و باطنی همین مرتبه و
 مقام قرب حق تعالی است و درین مقام نیستی وجود عید است که مولانا
 نظامی گنجوی فرموده اند همه نیستند آنچه هستی نومی در راه روی بحصول
 این شهادت همین جهاد کبر عبارت از فنا کردن نفس و غریبت خودی است
 چنانچه ارشاد مبارک حضرت عمر رضی الله عنه است هر گاه که از جهاد و کفار فارغ

شدند و چنانکه من الجهاد الا الصغری الجهاد الا کبری یعنی باز ششم از جهاد اصغر که آن غسل
 کفایت است بجانب جهاد کبری که آن جهاد نفس و فناء اوست باید و سنت
 که جهاد بوزن فعال است که مصدر باب مفاعله است که مجرد او بهر معنی بشقت
 است پس شقیته از فنا کردن نفس و خودی بالاتر مقصود نیست و این شهیدان
 حقیقی قتلان حق بوده اند که جسم ایشان خاصیت روح دارد ایشان منحرف
 بحکم است و از جانب حق تعالی بایشان روحی تازه سرفراز است چنانچه
 بزرگه میفرماید که شکر خیر تسلیم هر زمان از غیب جان می رسد
 در تفرق و انفصال جسم بایشان اختیار است هر حالیکه خواهند و جسم خود
 تصرف فرمایند و این امر باعث عجبی نیست که او شان تصرف فی الاکوان
 حاصل است چنانچه در حالات بعضی از اولیای ائمه دارد است که بعد جدا
 شدن سر مبارک ایشان از جسم در مقاتله و جنگ تا زمانه محمد زنده بودند
 بلکه در اوعیه منقوذه السلاک سلسله بعضی بزرگان بصحبت رسیده است که او شان
 قطع اعضا کسوف انسانی و نیز درستی آن اعضا و بحالت اصلی خود از تاثیر آن
 اوعیه می کنند چنانکه تاثیرات در اوعیه گروه رفاعیه که منسوب به سید احمد
 کبیر رفاعی قدس سره بوده اند سویدارند که از آن که امارت خراب حضرت سید
 کبیر رفاعی قدس سره بطور میرسنند که در این معنی بدرجه اشد شهادت رسیده اند
 بلکه اگر کسی تواتر رسیده نشد که بیدم بجا و درست است و این شهیدان
 حق تعالی که گروه اولیای ائمه هستند باو شان جهاد حقیقی را بر می خیزد
 و عرض بودت با این جهاد فعال است زیرا که این جهاد حیات حق است

وحق تعالیٰ از موت و دیگر عیوب منزہ و مبرا است اگر چه موافق آیه کریمہ ایک
 میت و انہم میتون یعنی آیت حق تعالیٰ میفرماید کہ تو اسے محمد صلی اللہ علیہ
 وسلم میت بودہ کہ موت ظاہری لاحق شد میت و او شان نیز میت
 ہستند کہ موت ہمہ کسان نیز لاحق شدنی است مگر اولیاء اللہ و حقیقت
 حیات نبودہ اند بلکہ زندہ ہستند محض بجایی از دنیا میفرمایند و موت او
 باعث زیادتی قرب حق تعالیٰ و ترقی مقامات او شان است چنانچہ
 گفتہ اند الموت حسد یوصل الحیب الی الحیب یعنی موت حسد ہی است
 کہ میرساند دوست را بجانب دوست و ازین وجہ آثار حیات از بعضی
 اولیاء بعد رحلت نیز ظاہر میشوند چنانچہ حال مبارک حضرت قدس سرہ
 بسین میگردد کہ بعد وفات شریف چہمان شریف خود بند فرمودند و
 مبارک حضرت شاہ حماد قدس سرہ بسین گردید کہ بعد دفن شریف منگ
 فرمودند و براسے حصول ہمین شہادت کبریٰ حق تعالیٰ بدیگر جا ارشاد
 فرمودہ است *ولا تقتلوا النفس التي حرم اللہ الا بالحق* معنی آیت قتل نمیکند
 نفسے را کہ بزرگی داوہ است حق تعالیٰ اور *الظنور* کمال اسماء خود مگر
 حق پس قتل نفس درین آیه کریمہ منوع شد خواہ نفس خود باشد یا
 غیر پس قتل نفس حقیقی ہمین فنا نفس است یعنی نفس خود را فانی
 سازید و نفی کنید مگر در ذات حق تعالیٰ کہ فنا نفس در ذات حق تعالیٰ
 حق است زیرا کہ بر غیر حق تعالیٰ وجود سے غیر متحقق است و وجود و بقا
 بحق تعالیٰ است کہ آیت کل من علیہا فان و یبقی و ہد ربک ذوالجلال

نفسیہ کلمہ و لا تقتلوا النفس
 الی جسم اللہ العالی

در الکرام مفسر آیت هر موجودات نیست و نابود اند و بقا و ذات حق تعالی است
 و ال همین معنی است میگویند به کلمه طیب لغتی و اشبات است پس بحالت ذکر
 لغتی با و یا و کرام محبتین حالت علی حدی اعصاب و به بعضی اوقات بطور می آید
 و بحالت ذکر اشبات اعضا و بحالت اولی میشوند و اولی اعلم باید دانست که
 شهادت خانبری حضرتین امامین حسنین رضی الله عنهما محض به تکمیل مراتب
 خانبری و باطنی بود که حضرتین حسنین رضی الله عنهما بدرجه امامت که اعلی ترین
 مقام ولایت است در بارگاه حق سر فرار از الله است تقیاً علی عبته اولیاً
 و اما بعد آ و اما علی رهنا و اجابک سرمد آ بجزت جیبک و محبوبک صلی الله
 علیه و آله و سلم حضرت شاه عارف الله صاحب رحمه الله علیه حسب الحکم حضرت
 در سر در بندگی ننگه شریفی می داشتند در مکان سکونی حضرت
 شاه عارف الله رحمه الله علیه از آب وضو حضرت رحمه الله علیه درخت نیست
 که به سبزی آنرا میر می گویند سداگر دید که شاخها سے آن درخت نهایت
 سرسبز و تازه بود و همراه حاکم آن ضلع ششتران بودند ششتران براسه
 خود میدان آن درخت به ششتران خود را داده قطع شاخ آن درخت است
 و همین خدمت مبارک حضرت رحمه الله علیه نظریه سرسبزی از قطع شاخها
 آن درخت منع ساختند آن ساربان و غیره نزد حاکم وقت غلط اهلان
 نمودند که در پنجا چپان فقر جمع شده اند که مابراسه گرفتن شاخها سے درخت
 رفته بودیم و آن فقراده سه تنک غرت ماگر دیدند حاکم آن سمت است
 این کلام بحالت غیظ آمده حکم نمود که درخت را از بیخ و بنیاد براندازند پس

اشاره حاکم وقت این درخت از بیخ و بنیاد کندیده شد در آن وقت حضرت
 رحمة اللہ علیہ فرمودند کہ ما سر حاکم ضلع قطع کردیم چون ارشاد مبارک حضرت
 رحمة اللہ علیہ بگوئید حاکم آن ضلع رسید حاکم ضلع مضطر از بخدمت مبارک حضرت
 رحمة اللہ علیہ حاضر شدہ معذرت باخواست مگر معذرت او بمرض قبول شد
 ارشاد شد کہ اگر شدنی بود شد اکنون بچو معذرت تسبیح بکار نمی آید اکنون
 ما در اینجا نمی مانیم پس حضرت رحمة اللہ علیہ از آن مقام تشریف بردند بیسے
 گذشت کہ افعانان ہر اسپان آن حاکم بغاوت اختیار نموده سر آن حاکم
 قطع نمودند اکثر حضرت موصوف رحمة اللہ علیہ با جازت حضرت قدس سرہ
 بہ سفر مشغول می بودند و ہر جا سے کہ تشریف می بردند ساکنین اسجا بمعانی
 کرامات حضرت علیہ الرحمہ همچنان اعتقاد می داشتند کہ سوار بان و دیگر ساکنان
 سفر سخی مدت حضرت علیہ الرحمہ مع ہر اسپان باسانی می شد حتی تھاسے
 در قرآن مجید میفرماید اما امرہ اذا اراد شیئا ان یقول لکن فیکون
 سبحان الذین پیدا ملکوت کل شیئی والیہ ترجعون معنی ایت ہر این است
 کہ امر حق تھاسے ہر گاہ کہ ارادہ کند بسوسے ایجاد چیز سے نیست کہ می گوید
 بان چیز کہ شو پس سے شود آن چیز پاک است آن ذات کہ بدست قدرت
 و اختیار او ہر شیئی است و بجا نوب اور جمع کردہ خواهد شد امر حق تھاسے
 بدو قسم است سیکے امر شیری و دوم امر تھاسے یعنی امر شیری اگر حق تھاسے
 براسے نظم عالم و نفع ایشان در معاملات و عبادات بہ مخلوق حکم فرمودہ
 و امر گوئی آنت کہ حق تعالی بصورت ارادہ ایجاد شیئی بوجہ و شدن

تفسیر این آیت ہذا از اسطخانی
 ان یقول لکن فیکون

بین انواع امر حق تھاسے
 یکے شیری و دیگر تھاسے

آن شئی که حکم کند پس آن شئی موجود شود و در امر تکوینی شئی مأمور به یعنی چیزی که
 بطور و وجود آن حکم گردیده است بر تبه بطور است که به کل کون که امر الهی است
 مبنی بر ظهور میرسد پس در امر تکوینی وجود مأمور به یعنی وجود چیزی که بطور
 و وجود آن حکم گردیده است از فروریات است که وجود مأمور به را تخلّف
 از امر الهی نمی تواند زیرا که امر تکوینی بار اوده ایجاد کون میشود که اذ اراده
 که در آیت مذکور است وال برین است و تخلّف اراده الهی از مراد حق
 تعالی که عبارت از ایجاد آن شئی است محال است که درین صورت عجز حق
 لازم می آید تعالی عن ذلک علوا کبیرا فلهذا حق تعالی فیکون فرموده است
 یعنی از امر تکوینی وجود مأمور به منفک و جدا نیست و امر شریعی را وجود
 مأمور به لازم و ضروری نیست چنانچه ایمان و صلوة و صوم که جمله مأمور به
 بوده اند و بر هر یکی مخلوق براسه بجا آوردن آن ارشاد حق گردیده است
 چنانچه از ارشاد حافظوا علی الصلوات او اسے صلوات و امنوا بان شریع
 امر بایمان و کتب علیکم الصیام حکم با داسه صیام است و از اکثرین ناس
 او را مأمور بها که صلوة و صوم و ایمان است نمی شود و علم او امر تکوینی و
 علم مأمور بها آنرا علم تکوینی میگویند چنانچه حضرت خضر علیه السلام را علم تکوینی حاصل
 است که اجرا سے او امر حق تعالی از دست خضر علیه السلام باطلاع عواقب
 اموری شود و اگر چه ظاهرا بعضی از آن مخالف امر شرعی مینمایند چنانچه در قرآن مجید
 فقد خضر و موسی علیهما السلام مذکور است که خضر علیه السلام بلا و جبر شریعت
 ظاهری قتل نفس طفل و شکست کشتی نمود و شکستن کشتی بحق صاحب کشتی

اینکه خضر علیه السلام
 را علم تکوینی حاصل
 بود

و موت طفل بحق والدین او به عاقبت الامر نافع بود اگر چه در شریعت شکستن
 کشتی غیر و یا تلف مال سکمه بخرق نادرست و حرام است پس معنی فعل
 الحکمیم لایحلو عن الحکر یعنی کار حق تعالی که دانا است از حکمت و دانائی نفا
 نیست و چون موسی علیه السلام بر آنحضرت علم شریعی حاصل بود از راه علم خود
 بر حضرت علیه السلام در باب قتل نفس و شکستن کشتی معترف شدند و ذات مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم جامع علوم تکوینیه و تشریحیه است و چون نشود
 که ذات مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنشاید جمیع کائنات و اصل
 جمیع موجودات است بر چه موجود است از نور ذات مبارک آنحضرت صلی
 علیه و سلم بوجود آمده است و از آن که ذات مبارک آن حضرت صلی
 علیه و سلم منبع علوم تکوینیه و تشریحیه است در حدیث صحیح آمده است
 که رحم کند بر موسی علیه السلام که مجتهد گردید و از حضرت سوالات داشتند و او
 گردید اگر من همراه حضرت علیه السلام می بودم صبر میکردم حتی که بر جمالی بود
 حضرت علیه السلام مطلع میگشتم چنانچه از او یاد است این حدیث صلی الله علیه و سلم
 همچنان ظهور و صدور علوم تکوینیه و تشریحیه الی یوم القیام جاری و بر مباحث
 حق قایم است اما فیضان علوم تشریحیه از امت مرحومه همچنان که از ائمه مجتهدین
 این امت مرحومه از بیضا و تفصیل احکام شرعیه فقهیه و اصولی چنانکه هست جاری
 بیان نیست و لیکن علوم تکوینیه آنهم از کرامات او یار است مرحومه ظاهر و باهر
 که کرامات او یار این امت مرحومه به بعض احوال اگر چه چشم مجربانیا بصورت
 حضرت می نمایند مگر به حقیقت آن خرق عادت و کرامت خالی از مصالح و منافع

و در حدیث صحیح آمده است که هر که از علم شریعی حاصل کند از راه علم خود
 بر آنحضرت علیه السلام در باب قتل نفس و شکستن کشتی معترف شود
 و ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنشاید جمیع کائنات و اصل
 جمیع موجودات است بر چه موجود است از نور ذات مبارک آنحضرت صلی
 علیه و سلم بوجود آمده است و از آن که ذات مبارک آن حضرت صلی
 علیه و سلم منبع علوم تکوینیه و تشریحیه است در حدیث صحیح آمده است
 که رحم کند بر موسی علیه السلام که مجتهد گردید و از حضرت سوالات داشتند و او
 گردید اگر من همراه حضرت علیه السلام می بودم صبر میکردم حتی که بر جمالی بود
 حضرت علیه السلام مطلع میگشتم چنانچه از او یاد است این حدیث صلی الله علیه و سلم
 همچنان ظهور و صدور علوم تکوینیه و تشریحیه الی یوم القیام جاری و بر مباحث
 حق قایم است اما فیضان علوم تشریحیه از امت مرحومه همچنان که از ائمه مجتهدین
 این امت مرحومه از بیضا و تفصیل احکام شرعیه فقهیه و اصولی چنانکه هست جاری
 بیان نیست و لیکن علوم تکوینیه آنهم از کرامات او یار است مرحومه ظاهر و باهر
 که کرامات او یار این امت مرحومه به بعض احوال اگر چه چشم مجربانیا بصورت
 حضرت می نمایند مگر به حقیقت آن خرق عادت و کرامت خالی از مصالح و منافع

این حدیث صحیح است
 در حدیث صحیح آمده است
 که هر که از علم شریعی
 حاصل کند از راه علم خود
 بر آنحضرت علیه السلام
 در باب قتل نفس و شکستن
 کشتی معترف شود
 و ذات مبارک آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم
 بنشاید جمیع کائنات
 و اصل جمیع موجودات
 است بر چه موجود است
 از نور ذات مبارک
 آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم بوجود
 آمده است و از آن که
 ذات مبارک آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم
 منبع علوم تکوینیه
 و تشریحیه است در
 حدیث صحیح آمده است
 که رحم کند بر موسی
 علیه السلام که مجتهد
 گردید و از حضرت
 سوالات داشتند و او
 گردید اگر من
 همراه حضرت علیه
 السلام می بودم
 صبر میکردم حتی
 که بر جمالی بود
 حضرت علیه السلام
 مطلع میگشتم
 چنانچه از او یاد
 است این حدیث
 صلی الله علیه و سلم
 همچنان ظهور و
 صدور علوم تکوینیه
 و تشریحیه الی یوم
 القیام جاری و بر
 مباحث حق قایم
 است اما فیضان
 علوم تشریحیه از
 امت مرحومه
 همچنان که از
 ائمه مجتهدین
 این امت
 مرحومه از بیضا
 و تفصیل احکام
 شرعیه فقهیه
 و اصولی
 چنانکه هست
 جاری بیان
 نیست و لیکن
 علوم تکوینیه
 آنهم از
 کرامات او یار
 است مرحومه
 ظاهر و باهر
 که کرامات او
 یار این امت
 مرحومه به
 بعض احوال
 اگر چه چشم
 مجربانیا
 بصورت
 حضرت می
 نمایند مگر
 به حقیقت
 آن خرق
 عادت و
 کرامت
 خالی از
 مصالح و
 منافع

حکمت است حق تعالی مستور است بحق تعالی که عالم خفی و علی است خوبی معلوم است
 که امر او لیا حق غیر حق تعالی نماید اندام با بلا هر آنچه نفی با قضا می آید آنهم
 گزارش کرده می آید اول آنکه نفس ظنور کرامت اولیا است در حرم که آن
 عین معجزه نبی کریم صلی الله علیه و آله وسلم است باعث هدایت مخلوق و روح
 خلق بسوسه خالق است دوم آنکه کرامت حضرت شاه عارف الله صلی
 رحمة الله علیه که بصفهت جلای حق ظاهر گردید موجب انزاج و مخلوق از ارکان
 عصیان مثل ظلم و تعدی بر مخلوق و دست درازی و تصرف بیال غیر شد چنانکه
 حاکم وقت راه برکت ظنور ارشاد هدایت حق دست داد که خدمت حضرت
 رحمة الله علیه حاضر آمده از حضور خود معذرت بخواست ظاهر آنکه چه معذرت
 حاکم وقت در دنیا نفعی نداشتید که حضور می خدمت اولیا و الله علی الخصوص
 بعد از خواهی حکم کسیر دارد که عذر خواه خدمت اولیا را الله گاهی محروم و سب
 خواهد رفت چنانچه گفته اند شکر هر کس که بدرگاه تو آید به نیاز محروم
 درگاه تو که گرد باز اولیا و الله در الله مخصوص حضرت و نفع دنیوی
 باسکه و پر دانه نمی باشد چنانچه در حدیث صحیح وارد است لو کان الدنيا عند
 جناح بعوض ما ساهه کافر معنی حدیث اگر می باشد دنیا نزد حق تعالی بمقدار
 پریش مطایمی که در حق تعالی آن دنیا را بپایز پس بعد نیست که حاکم وقت
 باعث عذر خواهی خدمت حضرت رحمة الله علیه به نفع اخروی فیض باب
 گردیده باشد و هم در حدیث وارد است که شخصی به بارگاه حق تعالی دعا کند
 و التماس بر وجهی از دست بر محروم خواهد شد یا آنکه حاصل مقصود او بدینا

اور بطور رسد یا ایک نواب بہ اعزت مجتمع شود یا آنکہ دفع بیاسے از گرد و
 والتجاہ و درگاہ اولیاء اللہ عین التماجد و درگاہ الہی است پس طہنجی درگاہ
 اولیاء اللہ اگر فایز بہ نفع و نیوی نشود بہ نفع اخروی کہ محروم گردد بلکہ
 نفع اخروی بہتر است از نفع دنیوی کہ حق تعالی فرمودہ است کہ ولدار
 الاخرۃ خیر و البقی حسنی امیت و ہر آئیہ دار آخرت بہتر و باقی تر است و دیدہ
 وارد است کہ کسی نیکہ مثرہ بعض دعائے شان بدنیاطاہر نہ شدہ نواب آن
 و عا در آخرت خوانند یافت آن کسان تناسے آن خوانند کہ دستا سفاند
 خوانند گفت کہ اگر کل شرہ ہا سے دعا بدنیافایز نہی شد بہتر ہی بود کہ از ان
 دعا درینجا حفظ وافر مے برداشتیم سو ہم آنکہ حال حاکم و شدت این واقعہ معلوم
 شد کہ ظالم و متصرف بمال مردم بود پس بطور این عماریت او از ظلم خود
 و مخلوق از دست ظلم او ربائی یافتند چنانچہ شیخ سعدی شیرازی علیہ الرحمہ
 در کتاب گلستان میفرماید بادشاہ سے ظالم بود پس سید کہ بہترین اعمال کتر
 من چیت صاحب دے گفتند کہ ترا خواب نیم روز کہ تو در عرضت این خواب
 از ظلم زد و مخلوق از ایند از ظلم تو نجات خواہند یافت سے ظالم
 گفتہ و یہم نیم روز گفتہ این فتنہ است خوابش برودہ بہ آنکہ خوابش
 بہتر از بیداری کات همچنان بد زندگانی مرده بہ چہارم بہ مخلوق تعلیم و
 ترتیب ادب خدمت اولیاء اللہ ازین کرامت حاصل گشت کہ کسی بخیر
 اولیاء گامہ براہ جہ اولی و پیش نیاید چہم آنکہ حضرت شاہ عارف اللہ
 صاحب رحمۃ اللہ علیہ ارشاد فرمودند کہ تا سہر حاکم و وقت قطع کردیم

حسب ارشاد مطهر آن گروید ازین معنی واضح شد و انشاء شد که ذوات
 اولیاء الله عین تجلی ذات حق اند و کلام اولیاء الله عین کلام حق است
 چنانچه مولانا روم می فرماید گرچه قرآن از لب پیغمبر است هر که گوید حق
 گفت او کافر است و تا این همه اسرار مجتبه کرانت حضرت شاه عارف
 الله صاحب رحمۃ الله علیه که از ان علم تکوینی حضرت رحمۃ الله علیه ظاهر شد
 قطع سر حاکم وقت خلافت شرع شریف هم نگذید زیرا که قطع رأس حاکم
 وقت خلافت شرع شریف در آن وقت مقبور بود که با آن قتل از دست
 حضرت رحمۃ الله علیه شد و اینجاست امر الهی بزبان حضرت رحمۃ الله علیه
 جاری گردید در حدیث مشکوٰۃ شریف وارد است عن عبد الله بن حبشی
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قطع سدرۃ صوب الله را سقی التاء
 رواه ابو داود و در ترجمه روایت از عبد بن حبشی رضی الله عنه گفت که عرض
 رسول الله صلی الله علیه وسلم بر کس که قطع کند درخت پیرا است خواهد
 کرد حق شمشیر او را در آتشش روایت کرد این حدیث را ابو داود و ابن
 ذر بن مبارک که حضرت شاه عارف الله صاحب قبه رحمۃ الله علیه جامع و
 منبع علم شریعی و تکوینی آمد و چون نشود که ذات مبارک جناب رسول الله
 صلی الله علیه وسلم که جامع و منبع علم شریعی و تکوینی است بطهر اولیاء
 امت موجود محلی بجا برده بود است باید دانست که گرویده از علمای اهل
 دین اشتباه واقع بوده اند که اگر غیر حق تعالی موجود نیست و غیر او را وجود
 نبوده است پس از حق تعالی نتوجه بگردانیم است و ما مورین کسیست که

امر خود بخود و معنی معقول نیست باید فهمید که بحقیقت بجز ذات حق تعالی موجودی
 و غیر او را وجودی نبوده است مگر چون جمله مظاهر حق تعالی بطور کمال است
 از شیوانات ذات حق تعالی بطور غیریت اعتباری بوجود آمدند پس امری
 که این هم شافی از شیوانات حق است مناسب آن مظاهر بوجود آمد و تشریح آنست
 ذات حق تعالی در مرتبه ذات واحدیت خود هویت محض است درین مرتبه نه
 امر است و نه نهی است و نه دیگر صفات پس همون ذات که هویت محض است
 بشان صفات و اسماء ظاهر گردد و در اینجا که ذات مطلق از نهان خانه هوالبیان
 بجایگاه هوالبیان ظهور خود با اسماء صفات نمود غیریت اعتباری ذات از
 پدید آمد و بدین معنی همین ذات که بجایگاه اسماء و صفات ظاهر شد غیریت اعتباری
 نیامین ذات و صفات مفهوم شد که ذات را صفات نمی گویند و صفات را
 ذات نمی خوانند پس نشان غیریت اعتباری مقتضی آن اسم هوالبیان شد
 و هر گاه ذات بشان صفات مثل تخلیق و تزئین و هم بشان اسماء مثل خالق
 و رزاق ظاهر گردد پس اسماء حق که خالق و رزاق است مقتضی است که
 مخلوق و مرزوق و رزق نیز ظاهر شود پس همین ذات بمرتبه تنزل بصورت
 مخلوق و مرزوق و رزق ظاهر شد و همین کمال اسماء حق تعالی است که
 حق تعالی ذات پاک خود را از مرتبه تشریح باقتناء اسماء و صفات تنزل
 فرموده و ظهورت غیره و بدین معنی کمال اسماء که بطور غیریت اعتباری
 شد موجب فرق میان عابد و معبود و ساجد و مسجود شد و در حقیقت ساجد
 و مسجود یکسند است که همین ذات مرتبه لطون با کسم هوالبیان مسجود است

همین بر تبه ظهور با اسم هو الظاهر سا جداست چون ذات واحد باقتضای اسم
 هو الظاهر غیریت اعتبار سے پیدا کرد و مظاہر ذات باقتضای اسم هو الظاهر تشکر
 شدند و در مظاہر ذات حق ظهور جمیع صفات حق گردید که بعضی صفات بنفسه
 مثل معنی و بعضی صفات باعزاده مثل العدل که از ان باعتبار تمنا و ظهور
 ظنم ناشی است موجب اختلاف در نظم عالم گردید پس ذات حق تعالی
 باقتضای اسم الہادی نشان امر و نہی کہ باعث نظم عالم باشد ظاہر شد
 پس همین شان حق تعالی کہ با اسم امر و نہی کہ باقتضای اسم هو الہادی ظاهر
 با اسم شرع مسمی گردید پس بنشاند او امر و نواہی شرع همین غیریت اعتباری
 است کہ حق تعالی ذات خود را بہ کمال اسمائی بصورت غیر ظاہر ساخت
 چنانچہ ہر گاہ کہ این غیریت اعتباریہ از مظهری بر خاستہ ظهور ذات بحت
 کرد و آن مظهر حقیقت خود مجذوب و متوجہ شود کہ آن حالت را بجا
 جذب و سکری نامند اندر ان حالت او امر و نواہی شرع شرایت از ان
 مظهر مرفوع گرد و اما در حقیقت غیریت در مظاہریت کہ حقیقت جملہ
 مظاہر ذات واحد است و نہ در او امر و شرع غیریت حقیقی فیما بین امر و
 ماور ضرورت کہ ذات واحد باعتبار مراتب مختلفہ حکم جداگانہ پیدا میکند
 چنانچہ در یا ما و اسم کہ متحرک نیست در یا آب است و طبیعت آب و حکم او
 است کہ تحمل کشتی با کند و کشتی با در ان قائم شوند چون آن در یا متحرک
 شد پس ہمین در یا موج شد و حکمی دیگر پیدا ساخت کہ متحرک یعنی حرکت
 و سد کشتی با گردید مگر بنور از طبیعت آب کہ سبب است است خارج نشد

چون آن موج در تحریک شدت افتاده با سیم ثالث مسمی گشت که آن گفت
 بوده است و هم حکم دیگر پیدا نمود که اکنون از طبیعت آب که سیدانیت است
 خارج شد و گرفتن کار آب از او دشوار آمد و پدید شود که همین یک ذات آب
 در هر مراتب اسمی و حکمی دیگر پیدا ساخت و حقیقت در یاد موج و گفت همین آب
 است نه غیر او باید دانست که ظهور بعضی مظالم از اعداد صفات حق تعالی است
 مثل ظالم از ظلم است که ظلم از عدل صفت است تا سبب نسبت قضا و ظالم گردید
 است و حکمت بظهور اعداد و صفات حق اینست که بغير ظهور اعداد و صفات حق
 اینست که بغير ظهور اعداد و انکشاف آن صفات نمی تواند چنانچه ما و امیکه ظهور ظلم
 نشود و حقیقت عدل منکشف نمیشود همچنان اگر ظهور جهل نباشد حقیقت علم معلوم
 نخواهد بود که گفته اند تعرف الاشیاء باعداد و ما یعینه اشیاء بصفات با سیم خود
 شناخته میشوند اللهم اهدنا صراطک المستقیم و استقمنا بحوارک و جوار اولیاک
 اجمعین بحرمت حبیبک و محبوبک صلی الله علیه و آله و سلم آمین ثم آمین که است
 طبایح سجده حضرت قدس سوره پنجم طعام می خورد و بوقت شومیدن مرغ
 سنگریزه از آن زور کردن خواست حضرت قدس سوره آخر اعلان فرموده از آن
 فرمودند که از دست دوست بادوست نمود و داخل بود نو آنرا دور نمائی
 پس حضرت قدس سوره بزارت مبارک خود زد و یکدیگر در سجده شکر نهی کردند
 برده آن سنگریزه که طبایح از مرغ غنچه ساخته بود در دست انداختند
 و نیز سنگریزه ها را بگیرد و در دست مبارک خود پرموده در مرغ
 داخل فرمودند پس معانته این حال طبایح را از پشت سجده طعام تا علی رود و ادعا

در سجده و طعام
 سینه حضرت شکر و در سجده
 سینه ما از آن حضرت

خدمت مبارک به طباخ گفتند که همین طور بخت طعام کن که بسرفرازی مبارک
حضرت قدس سره در طعام هر سبب بوقوع نخواهد رسید چون آن طعام تیار
شده به تناول درو مان آمد نام سنگریزه هم در آن طعام نبود حق تعالی در قرآن
مجید فرموده است و ان من شیئی الا لیج بجهه و لکن لا تفقهون لشیء
معنی آیت و نیست چیزی که تسبیح میکند که آمیخته شده است بجهت حق تعالی
و لیکن شما تسبیح بر شیئی نمی فهمید تسبیح معنی سبحان الله گفتن است و حمد
نزد علماء بمعنی ثنا کردن است بر خصیلت نیک که در اختیار محمود باشد مثلاً
بود و سخا که از اختیارها حرب بود و سخا است زیرا که همچنین افعال از اختیار
او بظهور می آید اگر شخصی بر وجود و سخا کسی ثنا کرد آنرا احمد گویند و ثناء و بر امر
نیک که در اختیار محمود باشد آنرا مدح گویند همچنان که حسن صورت که در اختیار
محمود نیست اگر کسی بر حسن صورت شخصی ثنا نمود آنرا مدح خوانند نه حمد و
فرق و امتیاز میان مدح و حمد در میان مخلوق و مظاهر حق بوده است اما در میان
حق تعالی جمله ثنا و حق تعالی حمد اوست زیرا که حمد و جمله افعال از حق تعالی
با اختیار اوست که بر ذات حق تعالی که اعمی از افعال واجب نیست و معنی
سبحان الله تنزیه بر حق تعالی است باید فهمید که حق تعالی در مرتبه ذات
منزه از سبب شیوات ذات یعنی صفات و مظاهر صفات است چون ذات
حق تعالی با مقتضای صفت علم محیط جمیع صور علییه که ظهور آن صور علییه حق تعالی
پراستگار است که در این مرتبه را عالم تنزیه گویند زیرا که ظهور جمیع صور
علییه حق تعالی در علم حق تعالی است که ظهور آن در عالم ملکات مگر و در

و این مرتبه منزله و برمی است در ظهور صور امکانیه و درین مرتبه آن صور علمیه
 معلومات نامیده اند و معلومات حق تقاسم عین ذات حق بوده اند فلذا این
 مرتبه را عالم تشریح می گویند پس صفات باقتضای ذاتی ایشان اسما و صفات
 و باقتضای هر استی ظهور هر یک از مسمیات گردید و این عالم را عالم تشبیه می نامند
 زیرا که ظهور این عالم مشابه و مماثل صور علمیه الهیه است یعنی آنچه در علم حق تعالی است
 به تشکلات ذاتی باقتضای اسما و صفات صور ممکنات گرفتند و همین صور
 ممکنات باعتبار حقیقت و مرتبه خروج صور علمیه حق در عالم تشریح بوده اند چنانچه
 بزرگترین حال ضروری دهنده من آنروز بودم که اسما و بتود نشان از
 وجود کسی نبود پس هر موجود که بعالم تشبیه موجود است باعتبار حقیقت
 و مرتبه خروج بعالم تشریح است اما ذات حق تعالی که باقتضای اسما و صفات
 ظهور مظاهر فرمود که عالم تشبیه که عبارت از عالم کون و فساد است از آن
 مظاهر است که این معنی بر ذات حق تقاسم لازم و واجب بوده است
 همچنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده است ان الله لغنی عن العالمین
 معنی آیت حق تقاسم بی پروا است از اظهار عالم یعنی ایجاد و اظهار عالم بر
 ذات حق تعالی واجب و لازم نیست نه همچنانکه حکما و فلاسفه گفته اند که نفس
 وجود ذات حق تعالی را وجود عالم ضروری است که ذات حق تعالی علت
 وجود عالم است و انما ک معلول از علت تامه محال است پس بذات حق
 سبب آن تقاسم تشریح بدو وجه است یکی آنکه ذات حق تعالی در عالم تشبیه
 و منحصر نیست یعنی این معنی نیست که وجود و ظهور ذات حق تعالی در عالم تشبیه

باین علم تشبیه

تفسیر آیت ان الله لغنی عن العالمین

کہ ظہور بہ تبتا تمیز ذاتی حق است منحصر باشد و ماورا آن بہ وجود ذات حق مرتبہ باشد
 معاذ اللہ عن ہذا بقول تعالی عن ذلک علوا کبیرا بلکہ ذات حق تقاسمہ برتبہ ذات
 و ہویت منحصر خود برابر ازین مظاهر است یعنی وراہین عالم ظہور ذات حق
 را در عالم بطون مرتبہ الیست کہ آن محض مرتبہ ذات بودہ است وومی آنکہ
 ظہور ذات حق تقاسمہ از او و ظہور خود در مظاهر منزہ و مہر است کہ کرامی امر
 باعث و موجب یعنی واجب کنندہ این ظہور ذاتی حق بر ذات حق تعالی بودہ
 است و تشریح ہا میں معنی است کہ حقیقت موجودات بعالم تشبیہ غیر ذات
 حق تعالی است و در جہد این موجودات غیر وجود حق تعالی است کہ این معنی
 تشریح حق تقاسمہ نشد بلکہ غیر شریک او در وجود گردید و وجود شریک
 حق ازین معنی پدید آید معاذ اللہ منہ و حالانکہ ذات حق تعالی وحدہ لا شریک
 است و ذات حق تعالی را از شریک تشریح ہست باید دانست کہ کلہ لا شریک
 لہ در نفس قرآنی ہسم وارو است چنانچہ حق تعالی فرمودہ است لا شریک
 لہ وذلک امرت وانا اول المسلمین یعنی نیت شریک اورا وہمین حکم کردہ
 شدہ ام و من اول المسلمین ہستم پس حرف لا در اینجا براسے نفی جنس بودہ است
 ہچنانکہ لا رجل فی الدار یعنی نیت جنس مردی در خانہ یعنی در خانہ از جنس مرد
 موجود نیست نہ طولی نہ قصیر نہ صبح نہ کدم نہ اسد و نہ ابیض ہچنانکہ
 معنی لا شریک لہ شریک حق نیست نہ در وجود و نہ در عبودیت و نہ در شہادت
 جنات اول پس بانکہ در لا شریک لہ لافعی جنس است تخصیص شریک لہ
 شریک فی المعبودیت نمودن تبدیل و تغییر معنی نفس قرآنی است ہچنانکہ در

واضح گردید که غیر او موجود نیست و نه غیر او را وجود است و آنچه
است حقیقه حجت افراد موجودات ذات حق تعالی است نه غیر او چون
ازین بیان واضح شد که جمیع موجودات که درین عالم موجود آمده اند همه
علیه حق بوده اند که همون صور علمیه حق به تنزلات باقیضاء اسماء و صفات بصورت
مطابق درین عالم ظاهر گردید پس حقیقت صور علمیه حق تعالی که بعالم تشبیه
و صور اشیا ممکنه که بعالم تشبیه اند همین یکدیگر بوده اند که صور علمیه حق تعالی
به تنزل صور ممکنات بوده اند و صور ممکنات به مقام ترقی صور علمیه حق اند
پس بر اشیا ارجوع بحقیقت خود تجلی است چنانچه موسی علیه السلام از
درخت آوازان انا الله سموع شد اما چون از باعث خودی خود دور افتاده
ایم و از حقیقت خود غافل و محو ایم لهذا ما را از تسبیح اشیا و عبارت
از ظنور تجلی اله است اطلاعی نبوده است پس معنی لایفقیون تسبیح همین شد
و الله اعلم چه دانسته شد که حقیقت حجت افراد موجودات ذات حق تعالی است
پس حجت افراد موجودات به حقیقت همین یکدیگر بوده اند پس چون حقیقت
سنگیزه و برج یکدیگر بوده است این سنگیزه و برج بنظر استحا و حقیقت برادر
حقیقی بوده اند و بنظر عینیت یکدیگر بنظر استحاد و عینیت اصل برادران عینی
هم خوانند بجاست پس این بر دو برادران عینی و حقیقی با استحا و حقیقت
هم استحا و یکسانند دارند زیاده ازین دوستی و محبت کجا تصور شود پس حضرت
قدس سره مشاهده ذات حق تعالی در هر اشیا و ظاهرو با هر بود مشاهده
ذات حق تعالی درین سنگیزه و برج هم حاصل بود و ذات حق تعالی باعتبار

این بیان معنی از حجت از در عالم تشبیه
حقیقت عین یکدیگر اند

حسب ذواتی خود انفصال سنگریزه از برج نخواستند احدی شرف قدس سره
 که تجلی ذات حق تعالی اند انفصال سنگریزه از برج گوارا فرمودند بلکه به
 وجهی با توجیها توجیها حضرت قدس سره ینجا بین سنگریزه و برج و حال حقیقی
 سر فرار گردید یعنی ذات سنگریزه در ذات برج غایب شد همچنانکه بوقت
 خوردن طعام معلوم شد که چیزی از سنگریزه در طعام باقی نمانده بود
 چنانچه از مضمون مذکور بالا مولا ناروم خبر می دهند مثنوی

از حدیثی با شکایت می کند
 وز لغیرم مردوزن نالیده اند
 تا بگویم حال درو اشتیاق

بشنو از سینه چون حکایت می کند
 کز نیست تا مرا شبریده اند
 سینه خوانم شره شره از فراق

باید دانست که انکشاف و مشاهده تجلی حق تعالی به درخت که بوسی علیہ السلام
 حاصل گردید و از درخت آوازه ای انا الله آمد این معنی باعث جذب حقیقت
 موسوی بود یعنی حقیقت موسوی که حق تعالی است به نسبت منظر موسوی
 بان درخت تجلی گردید که انکشاف و مشاهده آن تجلی بوسی علیہ السلام حاصل
 گردید اما این معنی که مشاهده آن تجلی حق تعالی بغیر موسی علیہ السلام حاصل گردید
 باشد غیر منکشف است و جذب حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم که به تئین
 خطبه گاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم گردیده است یعنی آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم با انفصال ستونی از ستون با سه مسجد نبوی نماز ادا می فرمودند چون
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن مفارقت فرموده بجایه او
 به انفصال ستون دیگر ادا می فرمودند آن ستون در غم بجز آن

آنحضرت صلی الله علیه وسلم گریه و بکا آمد و آواز سه بلند از آن ستون مجبور
 اولاد گریه طفلان آغاز شد که بساعت جمله حاضرین مسجد نبوی صلی الله علیه و آله
 و سلم رسید که دریا سے رحمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بچویش آمد و
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بذات شریف خود نزدیک آن ستون تشریف بردند
 و آن ستون را از دست مبارک مجبور بچویش طفلان فهاشش داخلینان نمودند حتی که
 رفته رفته مجبور و ارات طفلان در گریه و بکا آن ستون نشکیند رود او پس این کمال
 جذب مجبوری صلی الله علیه و آله و سلم بود که از غیر ذوی العقول انبار ذوالعقول ظاهر شد
 و همه حاضرین وقت ازان مطلع و بهره یاب گردیدند چنانچه مولانا روم قدس سره
 میفرمایند استن حنانه در بحر رسول ناله میزد مجبور بباب عقول اللهم
 اوصلنا الی حقیقتنا و لا تلکنا الی انفسنا طرفه عین و لا اقل من ذلک و امدنا الی
 صراطک المستقیم بحرمات حبیبک و محبوبک صلی الله علیه و آله و سلم آمین ثم آمین
 کرامت مقبول الدوله که از امر ارامن بلده بودند قریب مکان حضرت
 قدس سره که الحال در آن مزار مبارک حضرت قدس سره جلوه افروزست
 سکونت میداشتند و سرپا که گنبد و شان به دیوار رئیس وقت می شد از مجاورت
 باب عالی مکان مبارک گنبد و شان میگردد و اگر تشریف فرمائی حضرت قدس سره
 هم در دروازه میبود و شان بخدمت حضرت قدس سره ابواب عرض می نمودند
 روزی که گذشت مقبول الدوله سوار می پانگی از محاذی مکان مبارک حضرت
 قدس سره را دید و چون حضرت قدس سره که رونق افروز باب عالی مکان مبارک
 بودند مقبول الدوله بخدمت حضرت قدس سره آداب عرض نمودند پس حضرت

اینست حضرت قدس سره
 در این خطه جان می نمود

قدس سره تیغی که اندرون پاکلی بود طلب فرمودند و مقبول الدوله آن تیغ را
 از اندرون پاکلی بخدمت حضرت قدس سره گذراندند پس حضرت قدس سره
 آن تیغ را بدست مبارک خود گرفته عریان فرمودند بمجاوزه این حال همراهمان
 مقبول الدوله حایض شده اراده تعریف خدمت حضرت قدس سره کرده و ندانند
 مقبول الدوله همه همراهمان خود را ازین حرکت گستاخی منع بلیغ نمود و گفتند
 که دور شوید اگر حضرت قدس سره مرا ازین تیغ قتل فرماید سعادت من است
 پس حضرت قدس سره بعد عریانی شمشیر خید و از ازان شمشیر بر جسم مقبول الدوله
 فرزند فرمودند مگر چون دارم سخن سرفرازی حضرت قدس سره بود و اثر سے
 ازان جسم مقبول الدوله ظاهر نگردد بعد ازان ارشاد حضرت قدس سره مقبول الدوله
 کردید که اکنون بلا سے شما دور گردید بعد ازان چون مقبول الدوله در سخن مکان
 خود رسیدند همه مکان او شان از بنیاد منهدم گردید انکجا مقبول الدوله سخن
 خدمت گفتند که اخذ شمشیر و توقف در اثناسه راه همین سرفرازی حضرت قدس سره
 بود که اگر در اثناسه راه توقف نشدے وقت انهدام مکان زیر مکان پیغمبر
 عافانا اللہ من جمیع البلاء بحرمات اولیایه واجباء و اقامت اقا و استقامت
 علی محبتهم آمین ثم آمین حق تعالی در قرآن مجید فرموده است اقم الصلوة طرفی
 النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یدسرن السیئات ذلک ذکری للذاکرین
 معنی آیت قایم کنی نماز را بدو کنار هر روز و چیزی سے از قلوب شب تحقیق نیکو بها
 بدیها را میبرد این نصیحت است براسے نصیحت قبول کنندگان صلوة در لغت
 معنی دعا دار و در و شریف را نیز صلوة باعتبار معنی لغوی می گویند که آنهم

دعا از بارگاه الهی است براسے نازل کردن رحمت بر ذات آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم و در زبان شرح صلوة نام ارکان مخصوصه است یعنی سجده و قیام و
 رکوع و سجود و غیره و فیما بین معنی لغوی و اصطلاحی نیز مناسبتی بدو وجود
 حاصل است بکنه آنکه اداسے ارکان مخصوصه عین دعا و طلب مغفرت
 الهی است چنانکه شان نزول این آیه کریمه است که شخصی بکدامی زن اجنبه
 تقبیل نموده از فعل خود پشیمان گردید و سجد است آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 حاضر شده عرض نمود که از من همچو عصیان هماد شده است پس هرچیکه جزا
 این فعل در شرع شریف باشد بر من جاری اندر نمایند در آن وقت این آیه
 کریمه نازل گردید مضمون این آیه کریمه آنست که همچو حرکت از گناهان صغایر است
 و همچو گناهان از اداسے نماز پنجگانه عفو می شود پس آنشخص عرض نمود که یا
 رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا این حکم خاص براسے نیست پس حضرت صلی الله
 علیه وسلم ارشاد فرمودند که این حکم براسے جمیع امدت مرجمه است و در حدیث دیگر
 وارد است که اگر نهر سے بر خانه شخصی باشد و او در آن نهر هر روز پنجگانه غسل
 می نموده باشد در آن وقت بر جسم آنکس چرک باقی نخواهد ماند صحابه عرض نمودند
 یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باوجود غسل پنجگانه هر روزانه چرک بران
 جسم باقی نخواهد ماند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم ارشاد فرمودند که مثال آنکس
 است که هر روز چو قوت ادائی نماز مفروضه می کرده باشد پس گناهان او نیز
 باقی نخواهد ماند بلکه عفو خواهد شد پس بدینوجه نماز دعا و طلب رحمت
 و مغفرت گردید و وجود است که اندرون نماز هم دعا است چنانکه در

تقدیر اخیر و غیره پس بدین وجه صلوة نام تمام ارکان نهادن تسبیح الکل
 باسم انجرا بوده است و این ارکان مخصوصه که ظاهر از مصلیان ادا میشوند
 این صلوة ظاهری است که باعتبار شریعت ظاهری بر انسان فرض گردید است
 در ذوات حقیقیه نزد اولیا و الله تعالی نماز خود بقا و ذات حق است یعنی صلوة
 در ذوات اولیا و الله سبحانه است که بنده از خود فانی شود و تجلی ذات
 حق تعالی در ذات بنده نمودار باشد و او را صلوة دائمی نیز میگویند یعنی هرگاه
 که در ذوات اولیا کرام رحمه الله علیهم لقباً سزاوار است او شان تجلی حق نمودار
 گردید پس آن تجلی حق در ذوات اولیا و الله دائماً بر آن و بهر شان در ترستی
 میباشد و گاهی منفک میشود و چنانچه آیه کریمه و هم فی صلواتهم و المؤمن معنی آیت
 انگسان در نماز خود همیشه بوده مشیر بهمین صلوة حقیقه است و ذوات اولیا
 کرام را در بر آن و بهر شان مشاهده تجلی حق چه در عبادات و چه از غیر عبادت
 حتی که حیات و وفات خود را نیز شان رب العباد تصور و مشاهده میکنند
 چنانچه براسه اظهار این راز حق تعالی به حبیب خود صلی الله علیه و سلم
 ارشاد فرموده است لکل ان صلواتی و نسکی و محیای و ممتانی عند رب العالمین
 معنی آیت بگوای هر صلوة ای که من از من و جمیع عباداتم و موت و
 حیات من براسه حق تعالی است که پرورش کند یا بدمد است باید دانست
 که معنی پرورش نزد اولیا کرام ظهور شیونات ذات بناسبات هر یک
 مطهر است مضمون آیه کریمه چنان حاصل شد که چه نماز و چه دیگر عبادات ملک
 موت و زندگی من جمله شیونات ذات حق تعالی بوده اند پس این

در ذوات اولیا کرام
 صلوة حقیقه است

در ذوات اولیا کرام
 صلوة حقیقه است

شما این امور را غیر حق ندانند و نه فهمند که مراد شما بدیه حق در خاص نماز حاصل است
 و در غیر صلوة نیست بلکه ذات مبارک مراد جمیع احوال چه در نماز و دیگر عبادت
 و چه در موت و حیات جمیع امور و احوال مراد تجلی حق تعالی سرفراز است زیرا که
 ذات پاک من عین ظهور تجلی حق تعالی بلا پرده بوده است باید دانست که مرتبه
 توحید شیه بوده اند احدیت و وحدت و واحدیت یعنی ذات حق تعالی که مرتبه اطلاق
 است خواست که بظهور کثرت جلوه خود بذات خود بنشیند پس تعیین اول که وحدت
 و حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم عبارت از وسعت ظهور ذات خود بود و مگر هنوز
 بظهور وحدت ظهور مظاهر حق تفصیل نشده زیرا که مرتبه وحدت مرتبه احوالی
 است و درین مرتبه مظاهر حق تعالی محفل بوده اند لهذا در حدیث برآه تنزل برآ
 اظهار مظاهر متکثره بمرتبه دیگر ظاهر شد پس آن مرتبه به واسطه بی نام نهاد شد
 پس واحدیت مرتبه و مثلاً کثرت و تفصیل مراتب مظاهر مخلوق است و ظهور کمال
 اسمائے بهمین مرتبه بوده است پس در هر مظهر از مظاهر حق این بر سه مراتب توحید
 موجود بوده اند یعنی هر یک مظهر اگر از مرتبه عروجی خیال کرده شود آن مظهر
 باعتبار مرتبه عروجی خود اول مرتبه کثرت احدیت است پس از احدیت بجانب
 وحدت و از وحدت بجانب واحدیت متوجه کثرت و از واحدیت تنزل فرموده
 درین مظهر خاص ظهور فرموده و اگر از مرتبه نزولی خیال کرده شود پس رجوع این
 مظهر بواحدیت است و رجوع واحدیت بسبب کثرت و رجوع وحدت
 بسبب احدیت است هر گاه که در هر یک مظهر از مظاهر موجود بودن این
 سه مرتبه نسبت توحید واضح گردید این در وجه حق تعالی عبادت مفروضه که عبارت

بجانب مرتبه توحید

بجانب توحید و توحید
 در نماز

از نماز بوده است در آن نماز این مراتب ثلثه توحید برایت فرموده و درین صلوٰۃ
مفروضه انکشاف آن مراتب ثلثه توحید نمود اکنون خیال فرموده شود که حالت قیام
برای ذات انسانی حالت کمال ظهور ذات انسانی بوده است که اندرین مرتبه است
اعضای انسانی بر او استقامت و درستی بطور اتملیت ظاهر میشود که بکدامی وجه
اندرین حالت قیام تمام اعضا از اعضا انسانی نیست یعنی سینه و شکم و چهره و سر و دست
و سر و پا که اعضا و ظاهری انسان بوده است اندرین حالت بکدامی وجه خفا و
باقی نبوده است و مرتبه واحدیت که اول مراتب نزولی توحید است هم مرتبه
ظهور کمال اسمائی و کمال ظهور مظاهر حق و کثرت بوده است که ذات حق تعالی
درین مرتبه ظهور تام فرموده و بکدامی وجه کسری و خفا و اجال ظهور ذات خود
باقی نداشته است پس حالت قیام مرتبه واحدیت مناسب تر است و از حالت
قیام برایت و اشاره بدین مرتبه واحدیت است بآیدالنت که در حدیثی وارد
است که اقرب حالات عبودیت پروردگار خود و حالت قیام است و در دیگر
حدیث وارد است که اقرب حالات بنده برب حالت سجده است و مرتبه
واحدیت با مظاهر حق و کثرت با نسبت مسافت اقرب است که رجوع
و خروج جمله مظاهر اول مرتبه واحدیت است و از بیان بالا واضح گشت که
قیام اشاره بهمین مقام واحدیت است پس ارشاد بنویسند علی علیه السلام
به بودن حالت قیام اقرب حالات انسانیه برب العباد صحیح و درست آمد
و چون از حالت قیام اشاره و برایت مرتبه واحدیت است فلذا اندرین
حالت بقراءت سوره فاتحه که در آن حمد حق تعالی و ذکر اسماء رحمانه حق و

طلب هدایت و اعانت از حق و استعاذه از مظاهر مفضل مذکور است حکم گردید
 زیرا که مرتبه واحدیت اول مراتب قرب و ابتدا سلوک است پس حمد حق تعالی
 مناسب این مرتبه است که در سوره فاتحه مذکور است الحمد للرب العالمین
 یعنی جمیع افراد حمد بر اسع خدا سے رب العالمین است که ما را از ضلالت خودی
 و دومی بکطرف ساخته براه هدایت و یکتائی راه رومود الرحمن الرحیم که
 نام حق تعالی رحمن و رحیم است حق تعالی از رحمت کامله خود سلوک راه هدایت
 یکتائی نصیب سرفراز فرمود و از تاریکی ضلالت خودی دور نمود و این
 عین ظهور اسماء در حمانیه و ظهور کمال رحمت الهی است ایام غنبد و ایام شستین
 محض عبارت تو میکنم و محض از تو میجویم یعنی فنا وجود عبودیت و شهود
 تجلی ذات حق که عبادت حقیقی است و ادوار کان مخصوصه ظاهری که عبادت
 ظاهری است محض بذات تو سزاوار است زیرا که غیر تو موجود نیست که عبادت
 برائے غیر تو متصور و متخیل شود زیرا که دومی و غیرت و همی و اعتباری که بدین
 یا بصورت غیرت حقیقی ممکن بود همه از فضل و رحمت تو مرفع گردید و بتو
 ذات پاک تو اسے معبود در مشاهده با باقی نیست پس همه جامو هو و توئی و توئی
 مکان مشهود و توئی اکنون از تو میجویم که همچنان که راه روی این راه سرفراز
 و نبودی در سلوک این راه مدد و اعانت تو شامل حال ما باشد اهدانا الصراط
 المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین آمین
 کن مراره راست و ستوار که راه کسانی که انعام کرده بر او شان را چنان
 که غضب کرده بر او شان و گم راهی یا فگهان و درین آیت شریف تفسیر مدد و اعانت

تفسیر سوره فاتحه
 در این سوره

است یعنی در این معنی میخواهم که ما همیشه در روزه بدایت که راه راست
 و هموار است بدار و ما را بر آن قایم و استوار کن تا که از مالغرضش بعد بدایت
 واقع نشود و از ممالک دومی ما را محفوظ دار چنانچه در دیگر آیه کریمه همین
 دعا واقع است ربنا لا ترع فلوبنا بعد از بدیتنا اسے پروردگار ما دلها بی ما را
 کج کن بعد از آنکه بدایت کرده ما را ایستادت سوره فاتحه درین مقام منزله است
 همچنانکه نمکتب اول روز طفلان ابراهیم تعلیم میشانند و آن وقت بزرگ آسانی تمام
 و اقسام اول از حق تعالی دعا میخواهند و قبل شروع تعلیم لطفالن رب سیر و تمم بالخیر
 قرأت میکنند باید و نیست که در قرآن شریف دعا یا که بدگیر جانبدگور اند عالی از دو
 حال نیست که با خود حق تعالی بر بعضی کردن آن دعا به بندگان خود ارشاد فرموده
 است چنانچه بر اسے عرض دعا سے بحق والدین ببارگاہ خود ارشاد نمود و قل رب
 ارحمهم احکام ربیانی صغیرا یعنی بگو اسے محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ رحم کن بر اسے والدین
 چنانکه پرورش کرده اند او شان مراد آن جانیکه من صغیر بودم و بدگیر جانبدگور
 فرمود و قل رب اغفر وارحم و انت خیر الراحمین بگو اسے محمد صلی اللہ علیہ وسلم
 کہ اسے پروردگار من مغفرت کن و رحمت فرما که تو بهترین رحم کنندگان بودی
 و بدگیر جانبدگور فرمود است و قل انزلنی منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزلین یعنی
 بگو اسے محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نازل کن بر منزل مبارک و تو بهترین نازل
 کنندگان بودی و یا قول کدامی از انبیا علیہم السلام نقل فرموده است چنانچه
 باریک یاد در آیت مذکور است قال ربنا ظلمنا انفسنا و انتم تعظوننا و رحمنا
 انوار همین الحاسرین یعنی گفته آدم و حوا اینها السلام که اسے پروردگار ما

ظلم کردیم بذات خود با اگر مغفرت کنی برگنایان ما و رحم کنی بر حال ما پس بر ما
 خواهم شد از زبان کاران و دیگر جا درسته آن شریف مذکور است قال ابراهیم
 رب اجعل هذا بعدا ممتاحا یعنی گفت ابراهیم که ای رب کن تو این شهر کعبه
 را شهر صاحب امن و دیگر جا بر شاد حق است و اذیر فع ابراهیم القوا
 من البعیت و اسمعیل ربنا نقبل منا انک انت السبع العظیم یعنی انگاه که بلند
 می کردند بنیاد کعبه را ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام می گفتند که ای
 پروردگار بقول کن تو خدمت کعبه از ما که تو شنونده و داننده مگرد
 سوره فاحه ایک نعبه و ایک نستعین بر اے طلب مدد و اهدنا الصراط المستقیم
 و عاے طلب هدایت از بارگاه الهی است و رینجا خلافت عادت الهی که در
 قرآن مجید جاری است مذکور شد که نه این و عا نقل قول انبیا علیهم السلام
 است نه حو و ارشاد الهی بر اے عرض کردن این دعا است بلکه ذکر این
 و عا علی سبیل الاطلاق است ازین معنی واضح شد که حالت قیام صلوات
 قرب الهی است و رین مقام ذات عبد فانی در ذات حق است و عا
 حق تعالی مبطن عبد درین مقام ظاهر و متجلی است و این مقام ابتداء و عا
 الهی است زیرا که اول مرتبه قرب الهی تربیه و احدیت است و قیام صلوة
 انکشاف همین مرتبه و احدیت است و ازین معنی تربیت این معنی نیز حاصل
 شد که وصال عبد با حق تعالی بدان حال است که جداست و غیرت فیما بین
 رب و عبد است و قطع می گردد و باقی نمی ماند و از جانب حق تعالی
 باندگان خود تشویق وصال است بدین وجه که قرب پادشاهان ظاهری

بیان قرب و رینا قرب
 پادشاهان ظاهری
 با و حقیقی

بنمایند که باشد و اگر چه بدرجه کمال رسد که ما فوق از ان متصور نشود و هم
 بقرب پادشاهان ظاهری استحقاق حقیقی حاصل نیست که بقرب پادشاهان ظاهری
 همچنان نمی شود که بقرب پادشاه ظاهری غیریت و دومی از پادشاه ظاهری
 من بکل الوجوه بر خیزد و مرتفع گردد و بلکه خواه قرب پادشاهان ظاهری اگر چه
 بقدرت باس خود رسد تا هم غیریت و دومی باقی ماند مگر بوصول و قرب پادشاه
 حقیقی که حق تعالی است این معنی حاصل است که در حالت قرب الهی
 غیریت بعد با حق بالکلیه مرتفع می شود و تبلی ذات حق تعالی بمظهر عبد متجلی
 می باشد پس سماعت و بصارت این جمله صفات او صفات حق می باشد
 چنانچه ذکر آن که در حدیث بی لیمع و بی یهر که در کرامت ما فوق مذکور شد
 واضح گردید پس براسه ایضاح این مقام قرب و اظهار رحمت و تربیت
 و هدایت راه سلوک حق تعالی و عاشره فاطمه مطلق ارشاد فرمود
 و چیزیست فرق میان ارشاد خود و کلام عبد نداشت یعنی اگر میفرمودی
 به بندگان خود که شما همچنان بگوئید و از حق تعالی چنان طلبند و دعا کنند
 پس این دعا ارشاد الهی می بود و اگر این دعا نقل کلام کدامی از بندگان
 نمودند می آند عا از کلام آن بنده می بود پس مطلق داشتند و عا
 سوره فاطمه بیان مقام وصال عبد با حق تعالی و تربیت عبد از جانب حق تعالی
 است و الله اعلم با سرار کلام دهم صوره با سوره فاطمه واقع شد ازین معنی
 واضح گردید که هرگاه مصلی و رقرات سوره فاطمه حمد حق تعالی او نمود و از
 حق سبحانه تعالی مدد و هدایت خواست پس عا می آن بنده مصلی مقبول گردید

و مصلی استقامت بمقام واحدیت از بارگاه حق تعالی سرفراز گردید و وصول
 بمقام واحدیت بآن بنده مصلی بخوبی حاصل شد زیرا که بحمدیست صحیح وارد
 است که ارشاد حق تعالی مصلی بعد قرات دعا باشد مندرجه سوره فاتحه ارشاد
 و بعد ای بسال شیو یعنی براس بنده مصلی تا آنچه است که از ما سوال نمود یعنی
 بنده مصلی چیزی که سوال کرده است و خورسته است آنچه او را بدادیم
 هرگاه که مصلی استقامت و وصول کامل بمقام واحدیت و مدد و عون از جانب
 حق تعالی حسب و عاے او سرفراز گردید پس بتباید و بدایت الهی این بنده
 مصلی اراده پیش قدمی در راه سلوک و طی منازل و مراحل او و عروج بمقام
 اعلی میدارد زیرا که در حدیث صحیح وارد است الصلوة معراج المؤمنین یعنی
 صلوة باعدت و سبب ترقی و عروج مؤمنین است بمقام اعلی پس قرات سوره
 ثانیه که عبارت از ضم سوره است همین سلوک راه و طی نمودن منازل عروجی بوده
 است پس بعد ضم سوره هرگاه مصلی داخل رکوع شد ثمره پیش قدمی و سلوک
 راه مصلی حاصل شد یعنی مصلی اکنون بعد طی منازل و مراحل از مرتبه بمقام
 واحدیت بمقام وحدت و اصل گردید باید دانست که مرتبه وحدت از احدیت
 نوعی و ضوح می دارد زیرا که مرتبه احدیت من کل الوجوه اطلاق است و
 یکدایم وجه تعیین و تقید نه بوده است و بغیر تشدید و تعیین طنور مطلق بخارج
 ناممکن چنانچه مطلق حیوان در خارج که وجود انسان یافته نمیشود و همچنان
 مطلق انسان را بے وجود زید و عمر در خارج وجودی نیست پس ذات
 مطلقه احدیت درین مقام وحدت تعیین و تقدیر گرفت لهذا مقام وحدت

ذات احدیت را چیزیست ظهور و وضوح شد مگر نه چندان و وضوح و ظهور که بر تبه
 و احدیت و کثرت است پس مقام وحدت بین بین از مقام و احدیت است
 و مقام احدیت است که وحدت به نسبت احدیت واضح است و به نسبت
 و احدیت ثقل است همچنان رکوع باعتبار سجود که اعضاء الساقی درین حالت
 سجود با همی و مستور می مانند واضح است و باعتبار حالت قیام که اعضاء
 الساقی درین حالت قیام سجوبی واضح و ظاهر می ماند فی الحقیقه مستور اند پس همین
 حالت رکوع و وصول بر تبه وحدت است فلذا در رکوع گفتن سبحان ربی اعظم
 ارشاد کرده دید یعنی پاک است پروردگار من که بزرگ است یعنی چون
 بنده درین مرتبه وحدت تا مقام تنزه بر عروج نمود زیرا که اکنون بذات
 تنزهیه کد امی برده و حجاب باقی نیست که وحدت خود ظهور ذات تنزهیه بلا
 پرده و حجاب واقع است و فیضان نور الهی جمیع مظاهر بوسیله همین وحدت
 است و تعریف حق تعالی درین حال بصفت عظمت شد زیرا که عظمت
 شان الهی باطنها کثرت است و منشا رومبدا کثرت وحدت و حقیقت محمد
 صلی الله علیه و آله وسلم واقع است که در حدیث قدسی وارد است
 لولاک لما اظهرت الربوبیه یعنی حق تعالی می فرماید که اگر وجود شریف
 تو از محمد نبود می هرگز من نشان ربوبیت خود که عبارت از ظهور کثرت
 است ظاهر نمی کردم و پیدایش ظهور حجاب او را موجود است از نور محمدی
 صلی الله علیه و سلم است که اگر نور محمدی صلی الله علیه و سلم ظاهر و پیدایی
 بود می از آسمانها و زمین باطنها و پیدایی شدند ازین جا بعد رکوع

سبحان ربی اعظم
 مکتوبه

لولاک لما اظهرت الربوبیه
 مکتوبه

حکم تو مگر دید یعنی چیرے قیام براسے اطلاع این معنی که بسالک عروج و نزول
 بر حال لاحق میشود اگر چه السلاک بغایت مقام قرب رسیده باشد همچنان
 شیخ سعدی علیه الرحمه مقوله یعقوب علی بنیما و علییه السلام نقل میکنند
 یکے پرسید از ان گم کرده مشرزد که اسے روشن گهر سپهر خردمند
 ز مصرش بوسے پیر این شهید سے چرا در چاه کفانش ندیدی
 گفت احوال ما برق جهان است در حیرت او دیگر دم نهان است
 گه بر طارم اعلى نشینم * گه بر پشت پای خود نه بینم
 یعنی تو مگر بعد کوع براسے اطلاع این معنی است که سالک را بعد حصول
 حالت عروجی توجه او بمقام نزولی مرتبه جامعیت و کمال است که فقط
 بحالت عروجی مرتبه جامعیت نیست و نیز براسے اطلاع و تعلم این معنی حکم
 تو مگر بعد کوع گردید که مرتبه واحدیت مرتبه کثرت و نشاء واحدیت
 و کثرت همین وحدت است که وحدت هر گاه متوجه بتنزل بجانب واحدیت
 شد انگاه ظهور کثرت گردید پس کثرت و واحدیت بحویت فنا و طی کردن
 سیر عروجی بر مرتبه وحدت است و این تعلیم از رکوع بعد قیام است که از بیان
 بالا معلوم گردید که حالت قیام عبارت است از مقام واحدیت و حالت کوع
 عبارت است بوحدهت و وحدت بتنزل و توجه ظهور کثرت است و این
 اشاره از قومه بعد رکوع است و چون از بیان بالا واضح گردید که حالت قیام
 حالت رجوع بر مرتبه و مقام واحدیت است و حمد حق تعالی نیز مشیر بجانب کثرت
 است که آن مقام واحدیت است لهذا بگفتن حمد حق تعالی بمجوزات سوره

باین حکم تو مگر دید

باین سخن من از این
 که در کتاب الحمد و شکر

در صورتی که

فاتحه و در حالت قوی نیز حکم گردید که در حالت قوی مصلی سمع افند لمن حمده ربنا
 لک الحمد میگوید یعنی شنید حق تعالی حمد آن کس که حمد کرد و حق تعالی را اسے
 پروگار ما بر اسے ذات پاک تو حمد نما و از سبب هر نگاه که مرتبه وحدت با تکلف
 موصل بجانب احدیت هست فلینذا اکنون بسبب که راه قرب حق حاجت چیز
 از مشقت و سختی باقی نماند ازین وجه درین حالت محض برقراردت تسبیح
 سبحان ربی العظیم اکتفا نموده شد و حکم زیاده قرائت سوره و غیره مثل قیام
 نگزید بعد از آن مصلی عبده او نمود و اکثر اعضاء مصلی درین حالت مستور
 و مخفی شدند یعنی لطن و صدر و پاره و سر که اشرف الاعضاء مصلی بوده اند
 بزمین متصل گشتند و مخفی شدند و شکل انسانی مصلی درین حالت بالکل محو
 گردیده شکل مصلی همچو مفعول گوشت نمودار گشت پس این حالت اشیانه است
 بدین جانب که مصلی اندرین حالت بجانب مرتبه احدیت که آن مرتبه اطلاق است
 و ذات عبدر اندرین حالت مرتبه فنا و محویت مطلقه حاصل است متوجه
 گردید و نفی مطلق ذات عبدر اندرین حالت حاصل گشت زیرا که شکل سجود
 براس مصلی شکل نهایت عجز مصلی است و معنی عجز حقیقی همین است که عاجز و
 خود بالکل نیست و نابود کند پس اکنون بنده مصلی از جاسے که آمده بود همان
 جاسے یعنی اصل مصلی نیست و نابودی است و بقا وجود بر اسے
 ذات حق تعالی حاصل است و حق تعالی سبحانه بطهور ذات خود به کمال
 اسمائے ظهور این بنده مصلی نموده بود پس خودی آن بنده که باقتضای
 کمال اسمائی پیدا شده تمام مرتفع گردید و منفی گشت اکنون محض ذات حق باقی

مانند و بنده که عبارت از خودی است بالکل فانی گردید و قرب حقیقی به بنده حاصل
گشت پس در حدیثیکه دارد است که اقرب حالات عبد با پروردگار خود است
سجود است درینجا صادق آمد باید دانست که از بیان بالا واضح گردید که در حدیث
اول مراتب قرب حق است براسه ذات انسانی و احدیت آنها و مراتب
قرب انسانی است با پروردگار و احدیت را اقرب حالات انسانی با پروردگار
حق گفتن هم جایز است زیرا که وحدت و احدیت بعد مرتبه و احدیت است
و باعتبار این معنی که واحدیت متبایه بر مرتبه قرب انسانی با حق تعالی است
و وصول بر مرتبه احدیت را اقرب حالات قرب انسانی با حق تعالی نیز گفتن میتوان
زیرا که درینجا انسان را اقرب و وصال حق تعالی بر وجه کمال حاصل شد پس در وصول
بر مرتبه و احدیت نیز یک وجه اقرب حالات انسانی با حق تعالی شد که آن اول
مراتب قرب انسانی با حق تعالی بوده است و وصول بر مرتبه احدیت نیز یک وجه
اقرب حالات قرب انسانی با حق تعالی شد که آن منتهای مقام قرب حق تعالی
بوده است و بالا عرض نموده شد که حالت قیام اشاره از مرتبه و احدیت و احدیت
سجود اشاره از مرتبه احدیت است پس معنی هر دو حدیث درست و صحیح بوده
که اقرب حالات عبد با پروردگار خود حالت قیام است و اقرب حالات عبد
با رب حالت سجود است بدین وجه گفتن سبحان ربی الاعلی در حالت سجود
ارشا و گمردید یعنی درینجا حق تعالی حضرت «او خود را یاد فرمود یعنی حق سبحان
تعالی باعتبار ذات خود بنده و جلی پر و استه از اظهار کثرت و مستغنی است
از ظهور مقام و ذات پاک او از همه عالمیت و درینجا سینه بر مرتبه ذات حق تعالی

این حدیث را در حدیث
در حدیث کبری در حدیث
در حدیث کبری در حدیث
در حدیث کبری در حدیث
در حدیث کبری در حدیث

این حدیث را در حدیث
در حدیث کبری در حدیث
در حدیث کبری در حدیث
در حدیث کبری در حدیث
در حدیث کبری در حدیث

جميع مطا بر منفي و محروق اند ثبات و بقا محض ذات پاک حق تعالی راست و پنا
 همین مرتبه است که در حدیث شریف وارد است کان الله و لم یکن معه شیء
 یعنی هست خداست تعالی و نیست با حق تعالی کدامی شیء یعنی حق تعالی باعتبار ذات
 نه جمیع مخلوقات غنی و بیروا است و بر مرتبه ذات جمیع اشیا منفي و محو اند باید دانست
 که حق سبحان تعالی را باعتبار ذات دوم مرتبه بوده اند یکی ذات من حیث
 هو یعنی درین مرتبه اعتبار محض ذات حق است و درینجا نفی اعتبار جمیع صفات
 حق حتی که نفی اعتبار صفت اطلاق نیز واقع است دوم اعتبار ذات من
 حیث الاطلاق پس همین مرتبه ذات حق با حدیث مسمی گردید و ذات حق
 با تقیاس همین صفت اطلاق مقتضی تعیین گشت و از آن ظهور وحدت و
 تعیین اول گردید پس بر مرتبه احدیت که مرتبه اطلاق است نفی جمیع مطا بر تعیین
 است لیکن نفی صفت اطلاق درین مرتبه نیست اما بر مرتبه ذات من حیث
 نفی صفت اطلاق نیز واقع است چون مرتبه ذات دوم بوده اند همچنان که
 مذکور گشتند حکم او نمودن دو سجده بمصلی گردید بخلاف مرتبه وحدت که آن
 یکس بوده است و رکوع اشاره از مرتبه وحدت است فلیندازه او اسے
 یک رکوع در هر رکعت حکم شد و در آوا اسے هر رکعت صلواتیه ارشاد تکبیر گشت
 بر اسے این معنی که مصلی وقت طمی نمودن هر منزل و مقامات سلوک راه
 حق از ظهور ذات حق غافل نشود و در محض سیر صفاتی مشغول نگردد بلکه
 در هر منزل و مقامات مشاهده ظهور ذات می نموده باشد و بعد اتمام صلوة
 حکم حلب و قعدہ گردید ازین واضح شد که سالک بعد طم نمودن منازل سلوک

این مرتبه است که در حدیث شریف وارد است کان الله و لم یکن معه شیء
 یعنی هست خداست تعالی و نیست با حق تعالی کدامی شیء یعنی حق تعالی باعتبار ذات
 نه جمیع مخلوقات غنی و بیروا است و بر مرتبه ذات جمیع اشیا منفي و محو اند باید دانست
 که حق سبحان تعالی را باعتبار ذات دوم مرتبه بوده اند یکی ذات من حیث
 هو یعنی درین مرتبه اعتبار محض ذات حق است و درینجا نفی اعتبار جمیع صفات
 حق حتی که نفی اعتبار صفت اطلاق نیز واقع است دوم اعتبار ذات من
 حیث الاطلاق پس همین مرتبه ذات حق با حدیث مسمی گردید و ذات حق
 با تقیاس همین صفت اطلاق مقتضی تعیین گشت و از آن ظهور وحدت و
 تعیین اول گردید پس بر مرتبه احدیت که مرتبه اطلاق است نفی جمیع مطا بر تعیین
 است لیکن نفی صفت اطلاق درین مرتبه نیست اما بر مرتبه ذات من حیث
 نفی صفت اطلاق نیز واقع است چون مرتبه ذات دوم بوده اند همچنان که
 مذکور گشتند حکم او نمودن دو سجده بمصلی گردید بخلاف مرتبه وحدت که آن
 یکس بوده است و رکوع اشاره از مرتبه وحدت است فلیندازه او اسے
 یک رکوع در هر رکعت حکم شد و در آوا اسے هر رکعت صلواتیه ارشاد تکبیر گشت
 بر اسے این معنی که مصلی وقت طمی نمودن هر منزل و مقامات سلوک راه
 حق از ظهور ذات حق غافل نشود و در محض سیر صفاتی مشغول نگردد بلکه
 در هر منزل و مقامات مشاهده ظهور ذات می نموده باشد و بعد اتمام صلوة
 حکم حلب و قعدہ گردید ازین واضح شد که سالک بعد طم نمودن منازل سلوک

بمزل مقصود رسید و او را اطمینان و راحت درین حاصل گردید زیرا
 که هرگاه مسافر از راه روی وطن مسافت فارغ شده بمزل مقصود میرسد پس
 آنجا فریاطمینان خاطر و راحت تمام می نشیند و آرام گیرد و اکنون در حالت
 جلسه بقرائت التعمات ارشاد گردد و بدو بجهان که در اول سلوک که حالت قیام
 است درین بقرائت سوره فاتحه ارشاد گردد دیده بود چون قیام مرتبه و مقام
 واحدیت و کثرت بود او را حمد مناسب بوده که او اسے حمد موقوف بکثرت
 است زیرا که بر اسے او اسے حمد وجود حمد عز و ربیت که معنی حمد ثنا گفتن است
 و ثنا گفتن بغير ثنا گویندگان کے مستحق باشد و دیگر آنکه سلوک بمقام واحدیت
 ابتدا در مقام سلوک است در ان مقام دعائے هدایت و استقامت از بارگاه
 حق نیز ضرور بود و این جمله در سوره فاتحه موجود است ازین وجه بقرائت سوره
 فاتحه بحالت قیام حکم گردیده بود و اکنون سالک بمقام احدیت که مقام تنزیه است
 و اصل گردید بدین وجه بقرائت التعمات علیه حکم گردید که در التعمات او اسے
 شکر حق تعالی باعث رسانیدن او بتهایه سے مقام سلوک و تنزیه حق تعالی
 مبین است التعمات لله یعنی بحسب وجه تنزیه بر اسے حق تعالی است
 که ما را بدین مقام تنزیه که احدیت است رسانید و انکشاف این معنی ما را سرفراز
 فرمود که اصل و مرجع ما همین مقام تنزیه است و ما را عنایت حقیقی از مرتبه تنزیه
 حاصل است و رنده ما در خیال غیرت باطله افتاده بودیم پس حق تعالی ما را از
 اصل خود و اصل فرمود و رجوع بطرف مرجع و اصل خود عنایت و سرفراز
 نمود الصلوات و الطیبات صلوات جمع صلوة یعنی رحمت یا ارحم
 الراحمین

باین سرفراز
 جلسه بقرائت
 التعمات

باین وجه
 بقرائت

باین معنی
 التعمات

مخصوصه از حق تعالی است تمام حجت نیز بر استحقاق تعالی است که حق تعالی ظهور رحمت
کامله در احوال خود بر از خود و در پادشاه خود عنایت کرد و انوار عنایت
در حجت چه ظهور شود از احوال حق تعالی بر سر فرزند باشد یا صلوة بمعنی نماز
و ارکان مخصوصه بر استحقاق تعالی است یعنی حق تعالی عنایت خود
پدید آورد و عزت این معنی بر فرزند فرمود که در نماز و ارکان او در جمیع ظهورش
قرب الی است و پیرایه جمع شیب معنی چیزیست ظاهر است یعنی جمیع چیزها
ما که بر استحقاق تعالی است یعنی حق سبحانه تعالی بر گناه و سوال بد است خود
فرمود و در شان او است خود و اعطاء نمود ما را بصیرت این معنی هائل
گرچه که در هزار و هزار بدیدیم و از این بدیدیم که شایسته ظهور و استحقاق تعالی است
و تجلی حق تعالی است و در این معنی است هر چه در پیشگاهش که شایسته احوال
بار حق تعالی است پس بر گناه که با جمیع احوال تعالی است و شایسته و شایسته
سطح بر استحقاق تعالی است و در این معنی است و پاک بر نظر آید باید فهمید که گناه
را بعد و سوا بر سر هر چه بر سر است یعنی و شایسته و استحقاق جمیع احوال
تفرقه و شایسته بر غیره و این معنی است از احوال ما که که هر چه در حق
عروج او است و در این معنی است بر سر ما و الهیه است و هر چه در است جمیع
است و حق تعالی است و در این معنی است بر سر ما و الهیه است و هر چه در است جمیع
ما است و حق تعالی است که هر چه در است و استحقاق تعالی است بمیان آید
و این معنی است از احوال ما که که این معنی است و شایسته که در
که بر استحقاق تعالی است و در این معنی است و باید فهمید که بر استحقاق

مرتبہ عروجی مرتبہ نزولی لاحق حال عروج و تخمین عروج و نزول لاحق حال و
 گر دیده باشد و این حالند ^{عین کمال سالک است} که مرتبہ جامعیت
 سالک در این حالند ^{که اگر فقط مرتبہ عروجی مشغول باشد و بجانب مرتبہ}
 نزولی متوجه نشود ^{باید که این مقام مقام سکر و استغراق}
 نامرئی پس مصلی ^{باید که از پیام که مرتبہ واحدیت است بحالت رکوع که}
 مرتبہ وحدت است ^{باید که از نزول که مرتبہ وحدت است بجانب}
 که مرتبہ احدیت است ^{باید که پس حالت نزولی مصلی از احدیت مرتبہ وحدت}
 و از وحدت ^{باید که مصلی شکر حق تعالی مذکور صفات شریف}
 و در این سبب ^{باید که از شروع قرأت التجلیات تا والقیات}
 و در این سبب ^{باید که تمام وحدت کرد که بواسطه این وحدت عروج}
 مصلی بجانب احدی ^{باید که مصلی میگوید السلام علیک ایها}
 النبوی ورحمة الله وبرکاته ^{باید که مصلی میگوید السلام علیک ایها}
 بر ذات مبارک حضرت و بر کلمات حق بر ذات مبارک فایز ^{باید که مصلی میگوید السلام علیک ایها}
 یعنی مصلی بجانب تمام وحدت ^{باید که مصلی میگوید السلام علیک ایها}
 نماید ^{باید که مصلی میگوید السلام علیک ایها}
 سلم که عین ذات من بوده سلام و رحمت خدا و برکت حق تعالی بر ذات آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم فایز ^{باید که مصلی میگوید السلام علیک ایها}
 من است و ذات من عین ذات مبارک و حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم ^{باید که مصلی میگوید السلام علیک ایها}
 من هنوز طالب معرفت و سرگردان میبودم و هر جا بطلاکش ^{باید که مصلی میگوید السلام علیک ایها}

میگشتم مگر بابت عدم بصیرت وصال ذات مبارک صلی الله علیه و سلم حاصل
 کردم اگر چه قطع مسافت و طومنازل کردم و بسرفرازی حضرت از زبانت
 خانبری حضرت فیضیاب و مشرف شدم که عدم بصیرت و نابینائی خود را چه کنم
 که از آن بوالعین حقیقی حضرت محبوب و محروم ماندم و عالم تشابه شخصی گردید که کسی را
 پادشاهی عنایت و سرفرازی خود به بارگاه خویش یاد فرمود پس آنکس بخت
 عصا به بر چشم مستور العین بود همچون طور پیش پادشاه وقت حاضر گردید
 پس اگر چه در سرفرازی و عنایت پادشاهی هیچ فرقی و شک نیست که همچو
 شخص ادنی را به همچو مقام اعلی بارگاه خود یاد فرمود و بجنوری خدمت و
 قرب خود سرفراز نمود لیکن تصور و نا اطمینان این کس است که این شخص
 حصول بینائی و بصیرت خود سعی و کوشش نمود بلکه همین حالت نابینائی رو بر روی
 سلطان حاضر شد پس ذات مبارک حضرت از من نزدیک بلکه عین ذات مبارک
 بود که حضور جمیع عوالم از نور مبارک ذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم گزینم از
 نابینائی خود اقرب حضرت دور بودم و کلام شیخ سعدی علیه الرحمه مقول است
 چه کنم با که توان گفت که او در کنار من و من به جو بر من
 اکنون بغفیل شیخ کامل سرفرازی کامل حضرت شامل حال من گشت و
 حضرت را اکنون در ذات خود یافته ام پس سبب نبی کریم صلی الله علیه و سلم
 سلام من و حرمت حق و برکات خدا بر ذات حضرت فایز باد اکنون از اقدام
 پاک حضرت جدائی کجا ممکن است زیرا که هرگاه این معنی مرا مشکف گردید که
 ذات مبارک حضرت عین ذات من است اکنون از ذات مبارک حضرت جدا

کی ممکن است که جدای از ذات آنحضرت جدای خود از خود و انفکاک است ذات از ذات
 است چنانچه شمر امیر خسرو علیه الرحمه است ششم من تو شدم تو من شدی
 من تن شدم تو جان شدی و تا کس نکوید بعد ازین من دیگرم تو دیگر سے بی
 چون ذات مصلی عین نور محمدی است و خود حقیقت محمدی از مظهر مصلی متجلی است
 و چون این معنی در حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم و دومی و بهی و اعتباری واقع
 و استواء و تحقیق متحقق است لهذا از و عدت بکمال سرفرازی بزبان مصلی جواما
 ارشاد مصلی سرفرازی شود و السلام علينا و علی عباد الله الصالحین
 یعنی سلام بر ما و بر جمیع نیکوگان صالحین باد در اینجا لفظ علیا ارشاد کرد و دیده
 جمیع هدایت نه لفظ علی که میفرمود است ازین منکشف گردید که اسما مصلی سرگاه
 تو از من و اصل شده و حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم بر تو منکشف گردید که
 آن عین ذات است پس سلامی که تو بر ما عرض کرده فی الحقیقت آن سلام بر ذات
 است زیرا که غیریت و دومی اعتباری فیما بین من و تو اصلا مرتفع است و عینیت
 محققه متحقق است پس در لفظ السلام علینا که لفظ جمع است ذات مصلی را نیز
 بکمال سرفرازی و عنایت خود شریک فرمودند چنانکه ارشاد حق در آیه کریمه
 است فا ذکره فی اذکر کلهم یعنی شما یا من کنید من یاد شما خواهم نمود پس
 بهقام وصال یا محبوب عین یا خود است زیرا که درین مقام غیریت مرتفع است
 و عینیت در میان ذاکر و مذکور متحقق است شخصی در خواب و عالم رویا از روتبه
 ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم شرف گشت و عرض نمود که حضرت
 مانگه گاران را در شب معراج فراموش فرمودند که حضرت ما را بسلام خود شریک

بیان سرفرازی که در اینجا
 السلام علینا یعنی جمع است
 و در بیان السلام علینا

فرمودند بلکه حضرت سلام بگروه صالحین ارشاد فرمودند که السلام علینا
 وعلی عباد الله الصالحین پس مانند گان گنه گار از سلام حضرت محروم مانند
 حضرت صلی الله علیه وسلم سچوالبش ارشاد فرمودند السلام علی ارشاد نکردم
 بلکه علینا ارشاد فرمودیم یعنی گنه گاران است را بذات مبارک خود در سلام
 جمع نمودیم پس حاصل مضمون ارشاد و السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
 این معنی گردید که اے مصلی هرگاه حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم
 بر تو منکشف گردید که در ذات تو و جمیع مظاہر و افراد موجودات ظنور حقیقت
 محمدیه صلی الله علیه و سلم است پس عرض سلام بر ذات مبارک من حقیقت سلام
 بر ذات تو و جمیع مظاہر حق که استحقاق و صلاحیت سلام می دارند بجزو است
 که از ان صالحین عبارت است در آن وقت مصلی عرض میکند اَشْهَدُ اَنْ
 لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ معنی آن گواهی
 میدهم بر این معنی که نیست معبودی و موجودی مگر ذات حق تعالی و گواهی
 میدهم که محمد صلی الله علیه و سلم بنده خدا و نشان رب العالمین و رسول او بوده
 اند که در تمام مظاہر ظنور حقیقت محمدیه است صلی الله علیه و سلم پس ارشاد
 مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم فی الواقع و نفس الامر است که عرض سلام
 بر ذات مبارک حضرت باعث سلامت نفس خود است که حقیقت شریعت
 حضرت بهمیر جاتجلی است اگر کدام خدمت گذاری حضرت نمود آن خدمت
 گذاری بر نفس خود نمود که ذات مبارک حضرت از خدمت گذاری مایه
 من عمل صالحی فلنفسه و من اساء فعلیها یعنی کسی که عمل نیک کرد بر نفس خود

پس ازین کلام مصلی و اتمح گردید که مصلی را شایده احدیت بوجدت و شایده
 و عدت به احدیت حاصل گشت و به طفیل و عدت و حقیقت محمدیه مصلی الله علیه و
 سلم تا به احدیت عروج عنایت شد پس براسه ثبات و استقامت بمقام
 احدیت مناسب شد که مصلی بر ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم که باعث
 این عطیة کبری و نعمت عظمی بوده اند و درود شریف عرض کند پس مصلی عرض
 درود شریف اللهم صلی علی محمد انم شروع نمود هر گاه که مصلی درود شریف نماید
 بار عرض نمود استقامت و ثبوت او را بمقام و مرتبه ولایت حاصل گشت ^{یکبار}
 مصلی قابل اصغی شد که قرب حق تعالی بدیگران سرفراز کند پس مصلی متوجه بمقام
 واحدیت و کثرت گردید که از آن مقام بدینجا رسیده بود تا که بگشت ازین کثرت
 کسانیکه خود را بغیرت افتاده اند لهذا مصلی درینجا دعای اللهم اغفر لی ولوالدی
 الی آخره نمود یعنی اے حق تعالی مرا و والدین مرا و جمیع مسلمین را مغفرت کن
 یعنی سخنانیکه تو از رحمت کامله خود مرادایت سرفراز فرموده و انکشاف
 حقیقت من عنایت نموده و وصول از حقیقت عطا کرده پس دیدم که در ذات
 من و جمیع موجودات توئی مستحلی بوده و غیر تو در عالم موجود نیست این دیگر
 مسلمین را همچنان کشش بجانب خود عنایت فرما و ظهور ذات خود بجهت
 او شان سرفراز کن علی الخصوص آن مسلمین که نشاء ظهور من بعالم ناسوت
 بوده اند که عبارت از والدین است او شان را نیز از رحمت خود سرفراز
 کن و غیرت و دوئی و همی باطله از او شان مرتفع کن و انکشاف حقیقت
 او شان که ذات تست باو شان عنایت کن و همین معنی شفاعت است

باین سرافرازی کردن در
 شریعت و انجیل

باین طریق صاحب عالم
 الی آخره در انجیل

که در حدیث شریف وارد است که هر چه مومن موافق مرتبه خود شفاعت است
 مرحومه خواهند نمود علی الخصوص نسبت ولایت را تعلق خاص شفاعت است که
 در حدیث وارد است که هر کس را نزد فرزند صغیر انتقال کند بر اوست او جنت است
 و بدیگر حدیث ارشاد گردید که هر کس دو فرزند او انتقال کند بر اوست او جنت است
 و بدیگری وارد است که هر کس فرزند صغیر از وی بپارعت کند روز حشر بر او
 جنت خوانند ایستاد و در باب شفاعت والدین خود که با خود بموانعده حق است
 خواهند بود و خصوصیت و طول کلامی در بارگاه حق تعالی خواهد بود و پس ارشاد
 الهی بان گوید که آن خواهد شد که اسمی که در کان حضور است کند گان شفاعت
 شما والدین شمار اعظم و بجز همیشه وارد است من اینلی با لیبات فدا الجنة
 یعنی شخصی که خدمت و پرورش بنات مشغول و مصروف گردید و در پرورش
 محنت و مشقت برداشت پس بر اوست او جنت است و بدیگری وارد است
 که شخصی که قرآن مجید یاد نمود و بر والدین آنکس حاجی باشد جنت پس بر گاه و در
 این مصلحت ختم گردید و حق تعالی شفاعت این مصلحت حسب اراده و مشیت خود
 بجانب خویش مرفراز ساخت پس این مصلحت را عهده و خلافت حق تعالی که ظهور
 انسان بر اوست آن بود تمام مرفراز گشت زیرا که معنی خلافت حق تعالی
 همین است که سیکه آنکه ذات خلیفه خود مظهر تجلیات الهی بشود که ذات حق تعالی
 با ارتفاع غیریت و همی مظهر این خلیفه متجلی می باشد و دیگر آن که توسط او جمیع مظاهر
 بجانب حق متجذب شود این سر و معانی در ذات این مصلحت موجود و حاصل
 بود اندک مصلحتی اولاد را و اسمی که ارکان صلواتیه که عبارت از قیام و رکوع و سجود

سجود و غیره بوده است به طوری که در منازل سلوک و ارتفاع غیرت و همی فانی
 از خود و باقی بحق گردید پس شفاعت او حسب منظور الهی بحق و دیگر مطالب مقبول گردید
 آنرا گشتن بجانب حق سرفراز گشت پس هنوز خلافت در ذات مصطفی تمام و کمال
 حاصل گردید پس بر گاه که مصطفی از عهد خلافت خود فارغ گردیده وقت
 آن رسید که کسانی که از شفاعت آن مصطفی داخل جنت و داخل حق گردیده اند او
 خوشخبری سلامت حال او شان رساند و بر او شان عرض سلام کند زیرا که بعد
 دخول جنت برای اهل جنت نیز عرض سلام کرده خواهد شد همچنان که در قرآن مجید
 وارد است سلام علیکم طیبتم فنعیم عقبی الذاری یعنی برای اهل جنت بعد دخول جنت
 گفته خواهد شد که سلام باد بر شما که خوشحالی باد بر اهل جنت و اهل جنت شما
 بسیار درست است و دیگر جا وارد است دعواهم فیها بسی انک اللهم
 و تخیرتیم فیها سلام و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین یعنی آواز
 نمودن اهل جنت سبحانک اللهم خواهد شد و اول ملاقات با اهل جنت سلام خواهد شد
 و آخر آواز اهل جنت الحمد لله رب العالمین خواهد شد بدین وجه مصطفی به هدایت باقی
 شفاعت خود السلام علیکم ورحمة الله میگوید زیرا که حکم است که مصطفی نیت از
 علیکم یومنین و ملائکه کند و این سنت سنیه آنحضرت صلی علیه و سلم است که حضرت
 صلی الله علیه و سلم کمال سرفرازی و عنایت خود بر امت مرحومه تقدیم سلام میفرمودند
 حتی که بوقت رحلت شریف ارشاد گردید که کسانی که حاضر خدمت هستند و کسانی که
 تا یوم القيمة در امت مرحومه پیدا خواهند شد بر او شان سلام من باد ازین وجه بر
 مصطفی صلوة حقیقی که اولیا کرام امت مرحومه هستند نیز حکم گردید که همین

این روایت از صحیحین است
 اقتباس شده از کتاب السلام علیکم
 در رحمة الله میگوید

طور رفرازی و عنایت خود شامل حال غارمین و غلامان که بدایت او شان است
 بداند این حال صلوة حقیقی است که او کنندگان آن اولیا کرام بوده اند و رنه
 صلوة نام مومنین صلوة صوری و تقلیدی است حق تعالی لطیف اولیا کرام خود
 از تقیید تحقیق رساند آئین ثم آئین بعد حق تعالی میفرماید ان احسنات یدخلن السیئات
 یعنی نیکیه با بدیها را میبرد پس مراد از نیکیه با تجلیات حق تعالی است و مراد از
 بدیها خیال غیرت و دوی است یعنی برگایه صلوة حقیقی که عبارت از ظهور تجلی
 حق تعالی است قائم شود و مشابهه حق مبصلی صلوة حقیقی حاصل باشد از ان
 خیال و وهم غیرت مرتفع و منفی گردد و محض ذات حق تعالی مشابهه مبصلی باشد
 اگر چه اولیا را الله تعالی همیشه در صلوة حقیقی که عبارت از مشابهه ذات حق تعالی
 است می مانند و محبب نیست بلکه اقرب البقین است که با اولیا کرام و رادای
 صلوة مفروضه و گذرانیدن ارکان صلوة مشابهه حق تعالی تخصیص حاصل باشد چنانچه
 از تصریح بالا دانسته شد باید دانست که آنچه مصائب و آفات که بر ذات انسان
 لاحق و عارض میشود همه از شامت اعمال اوست که جزا بعضی از اعمال سبیه
 انسان بذات او میرسد و اکثری در اعمال سبیه انسان از رحمت و کرم حق تعالی
 معاف شود چنانچه ارشاد حق تعالی است ما اصحابکم من مصیبتة فيما کسبت ایدکم
 و لیغفر عنکم کثیرا لیسئیرکم که میرسد شما از مصیبتی بسبب آنست که کرده اید و
 شما معفو میکنم حق تعالی اکثری که از سیئات شما عیبیان عبارت است بعد و
 اعمال عیب حسب اقتضا و عنایت بلکه لیه خلاف تقصیرات صفات رحمانیه او در تجلی
 بندگان خدا ظهور مبصلی کرم حق تعالی است و در جمیع عبارات حق ظهور اسم الهاد

در اولیا کرام

در اولیا کرام

است و مصیبت عبارت است از ظهور اسما و الهیه غیر مناسبات ذات خاص انسانی و ظهور
 جمیع مصائب تجلی و اقصا و اسم المنتقم است چون منکالت را با مقام مناسبت است
 لهذا در پس عصیان بر ذات انسان مصائب وارد میشوند چنانچه در حدیث صحیح وارد است
 که بکثرت نماز مطهر باشد و بیع زکوة برکت مال میرود و چنانچه در آیت قرآنی نیز
 این مضمون وارد است بقره الله الربو یعنی بکثرت می کند حق تعالی مال را
 بماعت ربوا عا و نماندند و سر عموگنا بان کثیره بندگان آنست که ملانور رحمت
 حق تعالی بطهور ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدرجه اکل است که
 حق تعالی در شان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود و ما ارسلناک
 الا رحمة للعالمین یعنی نفرستادیم ذات مبارک تو اسکندریه صلی الله علیه و سلم
 مگر در حالیکه رحمت بوده برای همه عالمیان و نیز بدیگر جا ارشاد الهی است ما کان
 الله ليعذبهم و انت فيهم منبت حق تعالی که عذاب کند بر امت مرحومه و حالیکه ذات
 مبارک تو اسکندریه صلی الله علیه و سلم آنست که در ذات حق تعالی صفات
 رحمانیه غالب است بر صفات جلایه چنانچه ارشاد الهی در حدیث قدسی وارد
 است سبقت رحمتی علی غضبی یعنی حق تعالی میفرماید یعنی رحمت من بر غضب من
 سبقت نمود و در دیگر حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم وارد است که حق را
 یکصد حصه رحمت است و یک حصه رحمت از آن حصه در دنیا و آخرت
 و جمیع عوالم تقسیم یافته است و نود و نه حصه رحمت حق تعالی بر و رحمت خدا
 خواهند نمود پس رحمت والدین و جمیع اقربا و اهل بیت و افراد انسانی و چه در
 دیگر موجودات و عوالم از آن یک حصه رحمت الهیه است چون تقسیم آن یک

رحمت الهی هزار بار عوالم که افرا و بر فراع و عوالم لا تقد و لا تحصى بوده اند که شمار
 نمی آیند چندین شور و شغب درین عالم افتاده است که به نسبت والدین
 بر ولد خود و جان نثاری کنند و چیزهای ریخ و لدگوار الهی مبارک و در ریخ ذات
 خود بمبار و مذومقاید ریخ و لدگوار الهی شمارند و نیز عشق مجازی هم ازین
 نسبت خب درین عالم پیدا است که باب پنجم کلستان از ان معلوم و شگون است
 پس بطور حمد و مدح رحمت حق تعالی که بر و زحمتش خواهد بود و چه حالت بطور
 خواهد شد پس چنانچه از بیان ظهور صفات رحمانیه حق تعالی که بر و زحمتش خواهد شد
 که بطور رحمت حق تعالی ظهور نماید پس بعد و انتهای که از او نشان گاهی
 کار خیر بطور نیاید باشد بیک ذره ایمان خواهد گردید آیات قرآنی و احادیث نبویه
 صلی الله علیه و سلم از ان ظهور و معلوم است و ازین حال حضرت شیخ سعدی
 علیه الرحمه خبر داده اند چه بر می زند یک صلاسه کرم با غزازیل گوید
 نصیب برم با چون ظهور ذات حق تعالی در ذات آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 بلا پرده و حجاب است و ذات حق تعالی بلا واسطه بدات آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم تجلی است چنانچه واضح شد که فیما بین احدیت که مرتبه اطلاق ذات حق تعالی
 است و وحدت که حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم و واسطه و حجابی نبوده است
 و وحدت که حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم است شان ذات حق تعالی است
 که ذات احدیت بلا واسطه بوحده تجلی است زیرا که فیما بین ذات احدیت
 و وحدت و واسطه و حجابی نیست چنانچه در بالا واضح گردید بخلاف دیگر مقامات
 که فیضان و بود دیگر توسط ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده است

علمها همچنان که صفات حق یعنی غلبه صفات رحمانیه و جمالیه بر صفات جلالیه بود
 است بعینه بذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر شد که ذات مبارک آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم رحمة للعالمین گردید پس ظهور صفات رحمانیه جمالیه حق تعالی شد
 و غلبه از ذات مبارک آن حضرت صلی الله علیه و سلم و بودن ذات مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم رحمة للعالمین همین است که تجلی حق تعالی بمنظر خاص
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بظاهر و متجلی است و صفات رحمانیه حق تعالی غالب
 بر صفات جلالیه اوست و ذات مبارک اولیا کرام که فانی در ذات آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم است و ذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ذات مبارک
 اولیا کرام است مرحوم متجلی است پس اولیا را است مرحوم نیز آید رحمت
 حق تعالی بر اوست است مرحوم شد و حاضرین خدمت و مطعین بارگاه او شان
 همچنان رحمتهاست و نبوی و اخروی سده و از میثود چنانکه حال مقبول الدوله
 مذکور شد که بجهت خدمت حضرت قدس سره رفع همچنان بلائ عظیم که انهدام
 مکان بر او شان بود که جان بری از چو پلاد محال و مشکل خواهد بود که و پدید آمد
 بر اثر روح و جان فدای اقدام اولیا حق بود که عنایات حقیقی عنایات اولیا
 است و سرفرازی و محبت حقیقی سرفرازی و محبت او شان است که بمقابله
 و سرفرازی اولیا را آنکه محبت والدین که اعلی ترین محبتها است هیچ و نه خیر
 است بچند وجه اولاً آنکه محبت والدین محض بدینا که این دار فانی گذشتنی
 و گذشتنی است و اثره از محبت والدین بدار الاخره که آن دار قایمی است
 و مصائب آن دار سنگین تر از مصائب دنیوی است ظاهر نخواهد شد چنانکه

بیان این که حضرت
 و صفات جلالیه بر صفات
 رحمانیه جمالیه حق تعالی
 در ذات آنحضرت
 ظهور یافته است

حق تعالی در قرآن مجید فرموده است یوم یفر المرء من اخیه و امره و ابیه و صاهبه
 و بنیه یعنی روز حشر خواهد گریخت مرد از برادر و مادر و اب و زوجه و اولاد خود
 دوم آنکه محبت والدین با اولاد خود درین دار فانی نیز خالص از غرض او شان
 نیست زیرا که والدین از اولاد خود غرض بقا و نام و نشان خود و امیدند
 گذری خود می دارند سوم آنکه والدین از اولاد نمودن جمیع مراتب که بحق اولاد
 خود نافع باشند عاجز و قاصر بوده اند و دفع معزم و طلب معتم بحق اولاد خود
 چنانکه باید کردن نمی توانستند که بدفع جمیع مضار و جلب جمیع منافع با اولاد
 قدرتی حاصل نموده است چهارم آنکه والدین بر اولاد مال امور و انجام کارها
 اولاد خود آگاهی و اطلاع نمی باشد ازین وجه از نفع حقیقی و مضرت حقیقی
 فرزند خود مطلع نبوده اند پس امور است که فی الحال بصورت نفع میمانند و
 باعتبار مال مضرت میکنند و بسبب کارها است که الحال ضرر می نمایند و عاقبت
 الامر نفع می باشد که حق تعالی در قرآن مجید فرموده است عسی ان تکرهوا
 شیئا و یوخرکم و عسی ان یحبب شیئا و یوسدکم یعنی قریب است آنکه
 مکروه دانند شما شیئی را و حالیکه این شیئی بهتر است بر اسی شما و قریب است
 که دوست دارند شما چیزه را و آن بد خواهد بود بر اسی شما و الله اعلم و انتم لا
 تعلمون و خدامی و اندانجام کار و شما نمی دانند پس علم انجام کار بحق تعالی و
 اولیاد اوست و والدین در و انتم لا تعلمون شمار کرده شده اند چنانچه این
 باعث در بعضی جا ولد باعث والدین خود راه ضلالت و گمراهی احتیاج
 می کند چنانچه در حدیث شریف وارد است که هر طفلی که پیدامی شود بر فطرت

اسلام پیدا می شود پس والدین آن طفل بصحبت خود یا یهودی و نصرانی و مجوسی
 می سازند و معنی پیدا شدن طفل بر فطرت اسلام آنست که اگر طفل را بر حال و
 گذشته شود و بوقت پرورش و تعلیم و تربیت دینی از او پان نباشد خواه دین
 اسلام باشد یا غیر آن و بعد رسیدن طفل بس عقل و تمیز اگر پیش طفل بجا
 جمیع ادیان بآدمین اسلام عرض نموده شود در حین آن طفل بجانب دین اسلام
 خواهد گردید نه بجانب دیگر ادیان چنانچه بعضی از پادشاهان ظاهری تجربه نموده
 نموده اند پس ارشاد مبارک بخر صادق را صادق یافته اند و چون نشود که ارشاد
 نبی کریم صلی الله علیه و سلم عین ارشاد الهی است که در قرآن شریف وارد است
 و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و کلام منی فرمایند آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم از خویش طبعیت مبارک خود مگر وحی است که حضرت وحی کرده میشوند
 از ارشاد الهی کدام قول صادق تر باشد چنانچه در قرآن شریف وارد است
 و من اصدق من الله حدیثا یعنی و کدام کس است صادق تر از حق تعالی و من
 الحاصل سر فراری و عنایت با اولیاء الله بر حال غلامان و خادمان ایشان
 خالی از غرض است و بهر امور دنیوی و اخروی شامل حال غلامان است که اولیاء
 از حفاظت غلامان خود دلجو عاقل نمیشوند بلکه بصحبت اولیاء الله بحال غلامان ایشان
 بهر حال و هر زمان چنانکه غلامان اولیاء الله بصحبت و سر فراری ایشان از
 پرستم بلیات دنیوی و اخروی محفوظ میباشند و بهر نفع منافع دنیوی و اخروی
 مظفر و منصور میشوند که از بارگاه الهی اولیاء کرام را بهر قسم قدرت و اقتدار
 حاصل است چنانچه مولانا روم میفرماید شعر اولیاء را همیشه قدرت

از آن تیر حسیته باز دارند از بی نیکی پس همه بزرگوار والدین خداست اقدام اولیا و همه
با و که این چنین کسوف فراری و قدرت باو شان یعنی والدین کجا است چنانچه گفته اند
که مرتبه اوستاد از مرتبه والد بالاتر است زیرا که پدر باعث ظهور ولد بر مرتبه
ناسوت است که آن مرتبه نزولی و جاسسه ظهور کمال اسماء حق تعالی است
انسان که بر مرتبه ذات و صفات حق تعالی بود چنانچه در بیان بالا واضح گردید که
بواسطه پدر مرتبه ظهور کمال اسماء که عبارت ازین عالم ناسوت است به تنزل
ظهور نمود پس از آن انسان بواسطه اوستاد و بتعلیم و تربیت علوم دینی مظهر
اسم الهادی گردیده آن انسان باز غیر مرتبه صفات و اسماء حق ترقی نمود پس
انسان بواسطه والد در عالم ناسوت که مرتبه نزولی است از مرتبه اسماء و صفات
حق ظهور نموده بود باز بزرگوار و بیستاد بر مرتبه صفات حق تعالی ترقی نمود پس احسان
اوستاد زیاده از احسان پدر شد که بواسطه اوستاد ترقی و عروج مرتبه صفات
حق نصیب گردید و مرتبه بزرگی بر کس تقدیر احسان اوستاد فلا جرم مرتبه و فضیلت
اوستاد زیاده از مرتبه و فضیلت والد شد و فضیلت مرشدین از همه برتر است
زیرا که چنین اوستاد موصول به صفات حق تعالی بود و ذات مرشدین موصول
بذات حق اند چون موصول بذات حق تعالی افضل تر است بوصول صفات
حق تعالی فلذا فضیلت مرشدین بر اوستاد هم ظاهر و واضح شد الحاصل اینست
اوستاد مظهر هدایت یعنی اراکوة الطریق است و ذات مبارک مرشد مظهر هدایت
یعنی ایصال الی المطلوب است واضح شد چون فضیلت مرشدین بر آباء و
امهات و حمله موجودات ثابت است فلذا صحابا جان و مال و اولاد و آباء

وامهات خود بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم فدا می نمودند و بر ذات مبارک آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که ایمی شفی بر افضل بنی دانستند و همین حکم نبوی صلی الله علیه وسلم
است که در حدیث شریف وارد است که مومن نخواهد شد از شناختی که باران از
جان و مال و اولاد و امهات خود دوست و برتر نداند و همین وجهی با بوقت عرض
باقی ابی می گفت یعنی فدا باد بر ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما در و در
دست دوست تر و برتر داشتن از جان و مال و اولاد و والدین خود آن حضرت
صلی الله علیه وسلم آنست که ذات حق تعالی بلا پرده و منظر خاص آنحضرت صلی الله
علیه وسلم تجلی است که ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظهور تجلی ذات
حق تعالی بلا پرده است چنانچه از بیان سابق دانسته شد که فیما بین ذات احدیت
و وحدت که حقیقت محمدی صلی الله علیه وسلم حاجبی و واسطه نیست بلکه ظهور ذات
احدیت بر تبه وحدت بلا حجاب و بی واسطه است پس دوست تر و برتر شدن و
برتر داشتن ذات آن حضرت صلی الله علیه وسلم حقیقت دوست تر و برتر
دانستن ذات رب العالمین است که خالق جمیع آباء و امهات و اولاد و غیره است
و چون اولیاد است مرحوم و مرشدین عین تجلی وحدت و حقیقت محمدیه صلی الله
علیه وسلم اند بلکه ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصورت اولیاد است
مرحوم و مرشدین مجلی است که اولیاد است مرحوم و مرشدین فانی بذات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اند و ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصورت اولیاد
است مرحوم و مرشدین باقی است پس احوال و اوصاف اولیاد است مرحوم همین
احوال و اوصاف آنحضرت صلی الله علیه وسلم است پس جان شاری و برتر

منش
این بر اولاد و اولاد
صلى الله عليه وسلم فدا می نمودند و بر ذات مبارک آنحضرت

منش
این بر اولاد و اولاد
صلى الله عليه وسلم فدا می نمودند و بر ذات مبارک آنحضرت

منش
این بر اولاد و اولاد
صلى الله عليه وسلم فدا می نمودند و بر ذات مبارک آنحضرت

والتن ذوات شیوخ و مرشدین را در جمیع افراد موجودات حتی که از جان و مال
 و اولاد و آباء و اہبات خود ضروریست که بغیر آن راه بوصول حق نیست چنانکہ این
 کمترین غلامان وقتے بخدمت شریف حضرت قبلہ و کعبہ سعیدی و سعیدی جناب
 پیر و مرشد مدالتد اطلاق نعالہم علی روسنا چند اشعار عرض نموده گذرانیدہ ہوں
 حق تعالی بہرکت نعال مبارک حضرت قبلہ و کعبہ حال موافق قال نصیب فرماید
 آمین ثم آمین و
 مثنوی

بہر آیت

لعنت تو سے کہ شو و از من بیان
 باسگان کوسے تو نسبت کنم
 شد ز گستاخی خدمت جبرم من
 زیر نعلین تو چون سبتر کنم
 گشتہ باشم افضل از جن شب
 من چه باشم گر شوم بر تو خدا
 بچم جلد را حمان در کائنات
 از عنایات تو باشد ذرہ
 شد خدا پر ذات تو آبا و من
 رحم ما در عیش و عیشیں مگر
 در خداست عیش و عیشیں ما
 عیش و عیشیں ما در عیشیں
 عیشیں ما در عیشیں ما

بہر مویم اگر باشد زبان
 من چه باشم در سخن جبرت کنم
 گر کنم نعل خدمت جبرم من
 گر تم از مشک و از عنبر کنم
 گر خاک قدم کحل بصر
 جسم و جانم بوبہ است از تو عطا
 رحمت آباد و جملہ اہبات
 از مجید رحمت تو قطب سمرہ
 و چه رحم بوبہ آقا و من
 قطرہ من آید از صلب پدر
 چون بر تم ما در عیشیں ما
 در عیشیں ما در عیشیں ما
 عیشیں ما در عیشیں ما

شیر باشد و در غذایش تا طعام
 چون گرسنگی تمام نشد تمام
 چون در آن اكمال جسمش تمام
 شد با انواع غذا چون خلق او
 قطره صلب پدر را بالیقین
 گرسنگی نسبت و میگردد و شمار
 جسم انسان مثل دریا شد کنون
 بلکه صورت لطف چون باقی ماند
 چون وجود لطف هم مویوم شد
 جزئیت مویومی جسمی بود
 روح انسان محض امر خالق است
 پس چنین جزئیت مویوم را
 یعنی جزئیت پدر را با پدر
 شد پدر ممتاز از زمین از دیگران
 در جهان مشهور می باشد چنان
 در حق شان بالیقین گفت خدا
 حق و محبت کرده است ایشانرا
 از هر چیز نسبت مویوم را
 را که در دنیا و آخرت است

زان نحو جسم باشد لا کلام
 پس غذا سبب شیبه می باشد طعام
 هم نحو جسم او شد اختتام
 پس وجود لطف که ماند بگو
 خود چه نسبت باشد از جسم زمین
 نسبت یکسره هم نباشد از زنگار
 لطف بی شک مثل قطره شد کنون
 پس باید جزو انباشش شود اند
 جزئیت از جسم چون معدوم شد
 روح از جزئیتش فارغ بود
 خلق او از امر خود کرده در دست
 شهره آفاق باشد در و را
 در همه مخلوق بوده مشهور
 پس محبت دوست در عالم عیان
 چون پدر که می شود اندر جهان
 در وعاسه رحمت از همه
 پاکیزه از والدین احسان را
 همچو این از هر نسبت مویوم
 گوید محبت خود کرده اند ما را

تو که عین هستی من بودی -
 جسم من عین وجود جسم تو
 روح من عین وجود روح تو
 فاش میگردد ازین معنی مگر
 پیش لطف شفقت مادرید
 برده اند او را لطیفم در کشف
 من که قدسی بوده ام قبل ظهور
 چون درین عالم مرا بوده ظهور
 بوده ام در حضرت پاک خدا
 کرده اند ما را جد از قرب حق
 پرورش کرده اند ما را از کثیف
 داشتند محبوس در قید جهان
 یا منم زو شان حیات مستعار
 میدهی ما را شراب بخوردی
 داشتند آن از تقایم در فنا
 هر که آید در جهان بیجان هست
 چون که وجه پاک خود کردی جهان
 فهم کردم معنی قتر آن را
 بلکه این معنی بر اے فهم است

هم وجود پاک خود بخشیده
 اسم من عین وجود اسم تو
 من تو هستم بوده من موی بود
 نسبت حب تو با لطف پدر
 نسبت قطره نثار دیشی بحر
 میبری تو از کثیفم در لطیف
 در مقام قدس بودم بالفرد
 لوث جسم گشت لائق بالفرد
 والدیم کرده ما را زان جدا
 تو بقرب حق بر سه ما را بحق
 تو غذایم میدهی نور لطیف
 می بر سه تو در مکان لا مکان
 می بری ما را تو در دار القرار
 می و هی ما را حیات سردی
 می بر سه تو از تقایم در بقا
 دال کل من علیها فان هست
 رمز حق و جبر یک شد بیان
 هست از واج نبی ام مرا
 واقف اسرار مخفیست خدا هست

حضرت پیغمبر کہ گرتو مو سے
 ان زمان ایمان ترا حاصل شود
 جان و مال خود گنم بر تو فدای
 راحت جان مرا این ست و بس
 چون صحابی با نبی کردی خطاب
 گشتہ ارشاد جناب معظّم
 ہر کہ بر فعل صحابی تقدی است
 کردہ ام آبا و اہمات من
 در حدیث حضرت خیر الورا
 گشتہ است حد حد حد حد حد
 از زمین حد بشر جن و ملک
 بودہ اند را ہم یکے برویگر
 می گنم در عالم انسان گنم
 پس شمارش زاید از حد با کرد
 عالم انسان با این کثرت مگر
 عالم ملکوت زان بالاتر است
 عالم جن و بشر یک جا شوند
 ماوراء این است عالم بالیقین
 عالمی از عالم مجرد و حشر

جان و مال خود فدای من کنی
 ختم از حسب ولد او سے بود
 ہم فدایت می گنم اولاد را
 دین و ایمان مرا این ست و بس
 پس فدای سے ام و اب کردی صحابی
 بودہ اند اصحاب من بجمہ سے
 بی شبہ او در رہ حق بہت
 ہم فدای بر ذات تو شاہ زمین
 شد بدین رحمت پاک خدا
 بودہ شایع در میان این جہان
 جہد عالم از آزار اسف تا فلک
 رحم فیما بین می باشد از ان
 حصر افرادش نمی باشد مگر
 بہت انسان از شمارش در قیوم
 بودہ عشر عالم جن سبے خبر
 درک انسان از رسانخی قاصر است
 کے شمار و حصر آن عالم گنند
 عالم مجرد ہزار اند این
 در حد و سبے شبہ باشد بی شمار

پر یک از سجده هزار عالم سجده
 رحم مادر رسم از آن حصه بود
 والدینم رحم از آن برداشتمند
 کشت ظاہر نسبت رسم پدر
 نود و نه حصه چون ذات کشت
 رحمت عالم چه یک حصه بود
 رحمت ذات تو بالاتر از آن
 چون که آن یک حصه رحم خدا
 منظر حق ذات پاک تو بود
 رحم عالم کشته عین رسم تو
 جلا اسما و جماسے الہ
 عین اسما و جماسے بود
 رسم شکل والدینم بود
 و حقیقت شکل جبار رحمان
 چون نبوده راسے غیر ترا
 دارم امید از تو ای بنده تو
 تا حصول مقصد خود مضطرب
 زود کن حاصل مراد دل مرا
 از من بنده چه آید سیتدا

یافت از یک حصه رحم خدا
 شفقت والد از آن حصه شود
 گو سے سبقت از زمین جابستند
 از میان کثرت عن عالم مگر
 کے بیان رحم تو آید درست
 کے بیان رحم تو از من شود
 از زبان قیل من باشد بیان
 از جناب حق بعالم شد عطا
 پس صفات حق صفات تو بود
 رحمت حق بودہ سبے گفت گو
 در تو تابان است مثل مہر و ماہ
 منظر آن ہم تو می و رسم تو می
 شفقت و لطف کرم فرمودہ
 بودہ تو لطف فرما مہربان
 پس کند گو رحم بر حال مرا
 از قبول عرض کردی سرفراز
 تا ظنور مطلب خود بے پر م
 شا و گردان این دل ناشادرا
 تا کنم از شکر تو چیز سے ادا

از همه اعلی است این نعمت مرا	نعمت هستی مرا کردی عطا
در قطار بنده گمان کردی شمار	در شستی بر آستانت بنده وار
هم به خلقینت گرفتد بان شوم	بان گریذر تو هستیم کنسوم
نذر هستی مرا صورت عیبت	چون وجودم نیز از وجود تو است
پس من بنده ز هستی مفلس است	هستیم چون عین هستی تو هست
حال خود ظاهر کنیم پیشیت حضور	جز ازین راه نیست کز عجز و تقصیر
هم ز جو و تو بود و شاه زمین	هستی اخبار حال غیب من
بجوئی از حال و هم در شوی هستی	اندین عالم راه خاموشی است

پس کلام ختم بر شعری که کنم
 من نیم و الله یاران من نسیم

اللهم ارزقنا حبک وحب من یحبک وحب عمل یقرئنا الی حبک و استقمنا و نبشاک
 حبک وحب اجابک و استنا علیہ آمین ثم امین کرامت شاه معین الدین صاحب
 قدس سره بانی مسجد اورد و شریف که از اصحاب دعوت و عامل بودند
 بدعوت بعضی از اعمال در حجره بستن در حجره مشغولی میداشتند و سقته
 حضرت شاه علامت محراب صاحب قادر قدس سره یکایک اندرون حجره او شلن که
 دروازه اش برود بود شریف فرما شد در شاه فرمودند که بهتر است
 از دعوت و مشغولی این عمل باز آیند ورنه بهتر نخواهد بود پس در حجره شاه صاحب
 موصوف همو بطور مسدود بود که حضرت قدس سره از اندرون در بیرون
 شریف فرما شد پس شاه معین الدین صاحب میگویند که من از این وقت

در دروازه حجره
 صاحب بلوچ و دیگر
 حجره شاه معین الدین
 حضرت قدس سره
 در این حجره مشغول
 بودند و شریف

دانستم که حضرت قدس سره از افراد اولیاء الله و کل مقررین بارگاه الهی
 بوده اند حق تعالی در قرآن مجید فرموده است و الله المشرق والمغرب
 فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع عليم یعنی مشرق و مغرب هر
 حق تعالی و ملک اوست پس هر جا بیکه رو میکرد ایند بخا وجه خداست تعالی موجود
 است تحقیق که فعل حق تعالی واسع است و او بخلق خود و انا است یعنی
 مشرق و مغرب همه از مظاهر ذات حق تعالی و شیوانات اوست و هر فرد
 از او و موجودات ذات حق تعالی متجلی است که بنزل ذاتی حق تعالی ظهور
 جمله افراد عالم گردید پس مشرق و مغرب نیز از جمله افراد عالم است و مقصود
 ذکر مشرق و مغرب آنست که کل موجودات مملوک حق تعالی اند و متجلی ذات
 حق تعالی در کل افراد عالم است زیرا که از ذکر مشرق و مغرب تصریح این معنی
 است که هر گاه دو عدد عالم مملوک حق تعالی گشتند پس آنچه با س که میان این
 دو عدد واقع شد مملوک حق تعالی اند و کداسه فرد مخلوق از عالم ناسوت
 بیرون این دو عدد نبوده اند پس هر گاه که جمیع افراد عالم ذات حق تعالی متجلی است
 و همه افراد عالم از شیوانات ذات حق تعالی اند پس هر فردی از افراد عالم
 نظر انداخته شود غیر او پیدا و موجود نیست چنانچه گفته اند شعر پروردگار
 بسقوری مدار و یو بهر نامی که خوانی سر بر او و او لبای حق تعالی که فانی بدست
 حق تعالی اند ذات الهی متجلی ایشان اولیاء کرام حق است و شان اولیاء کرام
 نیز شان حق تعالی است پس ظهور اولیاء الله تعالی نیز بهم جا است چنانچه
 تأییدات و عنایات اولیاء الله که از خدا نازل بعلمان و طحیان بارگاه

هر روز میشود بجهنم معنی است چنانچه ارشاد مبارک سلطان اولیا حضرت
 جناب محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه است من ما وانی من المشرق
 اجدیه من المغرب یعنی پرس که مرا از مشرق نذاخواهد چنان من بلتحمی گردد
 و من مغرب خواهم بود از مغرب جواب نداد و استغاثه او خواهم داد و فرمود
 او خواهم رسید چنانچه حسب ارشاد جناب محبوب سبحانی تائیدات و عنایات
 جناب حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه درین عالم فایز و مبدول است که
 با وانی ارشاد قلبی و التجاری بارگاه محبوبیه از بعد بعید شامل حال متجربان و غلامان
 میباشند پس هر چند که ذوات کرام اولیا را الله صورت ایشان تقیید ظاهر اند اما چون
 ذوات اولیا کرام بذات مطلقه حق فانی بوده اند حالت اطلاق با اولیا
 حق حاصل است که بمکانی و سیر زمانه که خواهند ظهور خود می فرمایند خواه
 از مظهر حق را بصورت خود جلوه دهند چنانچه در کرامت آئینه حضرت
 قدس سره مذکور خواهد شد که بهنگی از علماء و ظاهرات او شان بلکه درخت
 کونین مع هر برگ با سه اول بصورت حضرت قدس سره مشاهده گردید و
 هم بشاب سیدی سندی حضرت پیر و مرشد تبتیه و کعبه مد الله اطلاق تعالیم
 علی او کسنا مستفاد گردید که بزرگوار از اولیا کامل که از اسم مبارک او شان
 باین نلام کمترین فرموده شایسته است بیکان راجه از قوم بت پرست که تعصب
 بود تشریف فرما شدند بعد از آنکه از او بخدمت شریف آن ولی کامل عرض
 نمود که مرا این وقت چشام و تمام است اگر چه باشد درون آن
 که در آن بت نباده اند میر و هم چون آن ولی کامل را بدایت انشخص منظور

بیان آنکه ارشاد مبارک حضرت
 محبوب سبحانی رضی الله عنه
 من ما وانی من المشرق
 اجدیه من المغرب

بیان آنکه بعضی از ابدال که
 ارشاد بعضی از اولیا
 بت پرست اسلام آری

بود پیشانت تمام ارشاد فرمودند که بهتر است که براس پرستش است
 خود بروند و تعطیل نمایند خاومان همسرا بیان آن ولی کامل در تحیر ماندند
 که این چه ارشاد است پس آنکس براس پرستش اصنام در خانه خود رفت
 و آن ولی سمون جایگانش تشریف داشتند بعد ساعتی آنرا جہ از اندرون
 مکان بخدمت آن ولی کامل حاضر شد و عرض نمود که هر گاه قریب است رفتن یا
 بصورت حضرت یافتم اکنون بدایت اسلام ببرکت خدمت حضرت بدل من
 راه یافت است پس از اسلام مرا شرف فرمائید پس توجه مبارک آن ولی
 کامل آنرا جہت پرست که متعصب اللہ است بود از قبول اسلام شرف
 گردید پس ظهور مظہر آن ولی کامل بنظر است بعین باعث است که سجدہ مظاہر
 ظهور ذوات اولیا و کرام است و اولیا و حق پر مظہر سے کہ خوانند شاید
 خود نمایند و ہم حصول مرتبہ اطلاق با اولیا داشتند بہر جائیکہ خوانند ظهور مظہر خود
 کنند سچا کہ کدامی مشئی مانع و حایل بہ ظهور ذوات اولیا داشتند کرام نمیشود زیرا کہ
 موانع و حایلات بطور مظاہر تقنی می اندک ہنوز بہ مرتبہ نزولی و کمال اسما
 افتادہ بہ مرتبہ ذات نرسیدہ باشد و ذوات اولیا و کرام فانی بذات
 مطلق حق تعالی اند و حیلہ قیود است کہ بنشاند کمال احقائی عارض شدہ
 از او شان مرتفع است ازین وجہ موانع و حایلات بہ ظهور ذوات اولیا
 کرام متجمل و تصور نیست کہ ظهور ذوات اولیا و کرام ہمین ظهور ذوات
 مطلق حق تعالی است و ازینجا است سمیت شیوخ و مرشدین با غلامان
 و خادمان خود کہ شیوخ را ہامریدین و غلامان خود ہناسے یا مہکانے جدائی

حاصل نیست بلکه شیوخ را با بدین و علما مان خود معیت حقیقی بهر مکان و بهر لحظه
 و لمح حاصل است که معیت شیوخ عین معیت حق است و همین معنی است
 که در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم دعا کرده و اراد شده است *ولا تکلمنی
 الی نفسی طرفه عین و لا اقل من ذلک یعنی اسے حق تعالی مرا بگذار تو بجانب
 نفس من یک طرفه العین یعنی بمقدار یک چشم زدن و نه کمتر از آن مگر آنکه
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم را معیت حق تعالی بلا واسطه است و است
 مرحوم را معیت حق تعالی بواسطه کشیج و بواسطه ذات آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم است چون معیت شیوخ با علما مان خود بهر زمان حاصل است بهر
 اوقات مظاہر شیوخ مریدین و علما مان مشاهده دیگر و در پانچ حکایت مشهور
 است که شخصی عادت سکر داشت بعد از آنکه از بیست شیخ کامل
 اراده توبه و معیت بخدمت آن شیخ عرض نمود پس آن شیخ توبه از جمیع
 معاصی از آنکس خواستند آنکس در خدمت شیخ عرض نمود که از جمیع معاصی
 تا من خواهم شد الا از سکر که توبه از آن غیر ممکن است و بعد از آنکه آن
 مراجع و تربیت شیوخ با که ارشاد شیخ بانگس کردید که بهتر است توبه با
 خویش باشی یعنی استعمال سکر بگذار مگر مروت نمود که هر گاه که در این
 استعمال سکر غائی پس آنخادم عرض نمود که حضرت زبیده در آنست و در
 شیخ استعمال سکر چگونه خواهم نمود پس بعد مفارقت قدری شیخ مرگاد آنکس
 اراده سکر نمود و صورت شیخ رو بر او سکه آنخادم ظاهر شد و بجز و ظهور
 صورت شیخ رعب در قلب مرید واقع شده از آن کار باز می آمد چون بارها*

بدین معنی دعا را در هر وقت و مکان
 الی نفسی طرفه عین و لا اقل
 من ذلک

باین حکایت شیخ حکایت عادت سکر
 و تربیت معیت از او یاد و در آن مقام مشهور
 است که توبه از سکر غیر ممکن است
 جز از آن چون اراده توبه
 استعمال سکر می شود تا بعد از آن
 تا آنکس بگوید توبه از سکر
 خوشتر از آنکه

ان را بر این وجه تفسیر

همچون طور بطور رسید آخر الامر آن مرد از استعمال سکر باز آمد و اصلا تا رک
 عادت استعمال سکر کرد و بدو توبه لفظی با و نصیب شد آیه که می‌است و تقدیمت
 به و هم به اولان را برهان و به ترجمه آیه تحقیق که قصد نمود زینجا بجانب یوسف
 و قصد نمود یوسف بجانب زینجا اگر نبود که در پی یوسف دلیل پروردگار
 خود را بر آئینه ارتکاب می‌نموده بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه نوشته اند
 که روجه بادشاه مصر هرگاه با بهائی در جاست اکنه خود بند نمود و با یوسف علیه السلام
 خلوت و تنهایی ساخت او شان را بجانب لفظ خود و براسه همبستی طلبید
 چنانچه این معنی از آیه کریمه و علققت الالبواب و قالت هیئت لک ظنراست
 یعنی بند نمود زینجا با بهاسه اکنه خود را و گفتت به یوسف علیه السلام که بکار خود
 مشغول شو در آن وقت یعقوب علیه السلام نزدیک یوسف علیه السلام اندران
 مکان خلوت با وجود مسدود بودن در راه اکنه و بودن یعقوب علیه السلام
 مسافت بعیده ظاهر گردیده دست خود را بر سینه یوسف علیه السلام نهادند و
 با کفیه از اطراف انگاشتت بهاسه یوسف علیه السلام خارج گردید پس دیدن یوسف
 علیه السلام دلیل پروردگار را و از همین ظهور صورت یعقوبیه بوده است
 پس حق تعالی میفرماید ان الله واسع علیهم خلاصه و لب لباب مضمون آیه تا قبل
 واقع است یعنی بهر جا و بهر زمان و مکان بجمع اسناد موجودات ظهور ذات
 و تجلی حق تعالی هویدا و نمودار است براسه همین است که اسم حق تعالی
 انواع است یعنی ظهور زمان و مکان و جمیع مظایر چه علویات و چه سفلیات
 بهت شان حق تعالی است که بطور شذرات ذاتی ظهور چندین مظایر شگفته

و تفسیر

که چندین افراد موجودات که حدی و نهایتی نمیدارند از ظهور ذاتی حق بوده اند پس
 مگر موجودات و ظهور ذات حق تعالی بچندین مظاهر اقتضای اسم الواسع
 است و چون ظهور جمیع مظاهر حق حسب علم قدیم اوست و این مظاهر ذات
 معلومات حق بوده اند پس بطور کثرت مظاهر نیز اقتضای اسم العظیم از اسما و
 الهیه بوده است که وسعت شان ذات او و نیز علم او جمیع مظاهر و افراد عالم
 محیط است که از آیات الله قدس احتاط بکل شیئی علیها ظاهر است یعنی تحقیق
 که حق تعالی محیط است بهر شیئی از روسته علم ازلی خود چون اولیا حق ذاتی بذات
 حق تعالی بوده اند علم اولیا حق علم حق است چنانچه مولانا رومی فرماید شعرا
 علم حق در علم صوفی گم شود این سخن سکه باور مردم شود
 یعنی شان علم حق تعالی که علم او مطلق است در علم صوفی ظاهر میشود و علم صوفی این
 علم حق میشود که تمیز نمایان علم حق و علم صوفی بر خیزد و لیکن اینصافی همان کسار است
 که بد استیجاب سیده اند باور کنند و میداند فهم من فهم و آنانی که بدان عباد سیده
 که فهم و قیاس شان در آید و نیز وسعت شان اولیا کرام و وسعت شان
 الهی است دیده باید که حضرت قدس سره را از علم مطلق الهی اطلاع حاصل مشغولی شاه
 سعید الدین صاحب شد پس شریف فرمای حضرت قدس سره اندر در حجره او
 با وجود سردی در ماه جماد از وسعت ذات شان حق تعالی است که
 شان حق تعالی را نامی و حاجی نبی اللهم لا تحرهما فضل اولیا کرام الکرام
 ولا تخفنا الی الله طرفه عین ولا اقل من ذلك و ادنا الی الله المستقیم
 استقامت علی در نماز اجرت چسبک محب علی علیه السلام آمین ثم آمین

این سخن سکه باور مردم شود
 علم حق در علم صوفی گم شود
 این سخن سکه باور مردم شود

میر محمد علی شخصی که معتقدین حضرت قدس سره بودند بفاصله چند کرده از بلده اهل
 عیال و اطفال خود و پشتند روزی او شان سجدت مبارک حضرت قدس سره
 حاضر بودند ارشاد شد که شما به اهل عیال خود پروند بچرخد ارشاد مبارک حضرت
 قدس سره او شان نزدیک اهل و عیال رفتند و بچرخد طاقات از اهل و عیال
 انتقال او شان گردید پس همان وقت ارشاد مبارک حضرت قدس سره
 بحضرت کمیلین مهاجر که دید که بچرخد انتقال میر محمد علی در وقت بعد طاقات از
 اهل عیال خود که دیده و زمین سسرخ براسه و دفن او شان می کند و خاک
 براسه و دفن از دفن او شان می بر آرد شما معاينه انتقال بوده باشد بچرخد
 مودود فراموش بود که واقعی موانع معاينه انتقال حاصل است حق تعالی
 در قرآن مجید فرموده است *لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه
 ما عنتم يحقق که آیه است اسے امت رحومند و شما رسول که از ذات شما
 شما است و این معنی قراد است انفسکم یعنی ما است و علماء و مفسرین مضمون این آیه
 که هر چه چنان بیان می فرماید که از لفظ کم خطاب خصوصاً بجانب قریش است یا عموماً
 بجانب قوم عرب است پس بر تقدیر اول حق تعالی احسان نمود بر قوم قریش
 بیان می فرماید که اسے قوم قریش شما اشراف قوم عرب بوده اند پس ما رسول
 خود را از قوم شما فرستادیم تا که شما را متابعت آن رسول شاق و ناگوار نشود
 زیرا که دیگر اقوام به بجزت و عظمت شان شما نمی رسند اگر من رسول خود
 را از دیگر اقوام عرب می فرستادیم بر آید متابعت آن رسول بر شما شاق و
 ناگوار می بود و پیش حق تعالی احسان خود را بر چنگی قوم عرب بیان می فرماید که*

این حدیث در کتاب
 مناقب اهل بیت
 علیهم السلام
 در باب اول
 از صفحه ۱۰۰
 در حدیث ۱۰۰
 آمده است

این حدیث در کتاب
 مناقب اهل بیت
 علیهم السلام
 در باب اول
 از صفحه ۱۰۰
 در حدیث ۱۰۰
 آمده است

این حدیث در کتاب
 مناقب اهل بیت
 علیهم السلام
 در باب اول
 از صفحه ۱۰۰
 در حدیث ۱۰۰
 آمده است

اسے قوم عرب ماہر شہما احسان شہر بودیم کہ رسول خود را عربی و از قوم شما قرار
 کہ قوم عرب را از ذات مبارک آن رسول مغز و مغزگر دانیدیم ورنہ اسے قوم
 بیاعت تہیدستی و خشک سالی و قلفت نذراعت کہ بملک شما است بظن حکمان حقیر و
 ناتوان میبودند پس باعث بعثت ذات پاک رسول ما در قوم شما شرف دینی و دنیوی
 حاصل گشت اما شرف دنیوی انکہ بدست شما با فتوحات دنیوی آمدہ اند و خواہند
 آمد و بشما استخیرا قالیم کبار خواهند بود کہ سلاطین عظام از دست شما ذلیل و حقیر
 خواهند شد و شرف دینی بشما از آنست کہ در حدیث شریف وارد است کہ
 حب عرب از ایمان است بویگر حدیث وارد است کہ حب عرب باحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم خواهد شد یعنی قوم عرب را خصوصیتہ و رباب محبت آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم بہ نسبت دیگر اقوام حاصل خواهد کرد پس این عزت و شرف کہ بشما
 حاصل است ازینجا است کہ ذات مبارک رسول خود از قوم شما بصورت است
 پس اگر بار رسول خود را از دیگر اقوام بصورت می کہ دیم فہمیدن کلام آن رسول
 بشما و شوار میبود و همچنان عزت و شرف بشما از کجا حاصل میشد و بقرائتی انکم
 بفتح فاست و معنی آن باعتبار این قرأت این است یعنی حق تعالی میفرماید
 کہ بسے قوم عرب بہ تحقیق کہ ما فرستادیم نزد شما رسول کہ نفیس ترین ذاتہائی
 شما است و نفاست ذات مبارک و صفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را کرا
 مجال است کہ ادا کند کہ بیرون از حیرانگان و طاقت بشری است کہ حق تعالی خود
 و احدی حبیب خود است اما بصول شرف خود چیزے از ان بجز تحریر آورد
 میشود آنست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از قوم قریش اند کہ قوم قریش شرف

قوم عرب است که شکر افغانی بالآخر از قوم قریش منقور نیست پس ذات مبارک آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم باعتبار نسب و قوم از همه نفیس تر شد و قطع نظر از این ذات مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمیع محامد جمیله و منیع صفایل حمیده است که مثل آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم معدوم بلکه محال است زیرا که ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 خاتم النبیین است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عهد خاتمیت و رسالت از باطن
 حق سرفراز و ممتاز نماند و معنی خاتمیت همین است که ظهور رسول بعد ظهور خاتم منبوت
 باشد پس بصورت امکان مثل آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجتماع نقیضین است
 و سلب الشئی من نفسه واقع است که درینصورت خاتم خاتم نخواهد شد و این محال
 عقلی است و چون امکان مثل آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گنجاشی نیست پس
 وجود مثل آنحضرت صلی الله علیه وسلم را چه تصور است که مرتبه وجودشنی بزرگتر
 آن مشئی است پس زبان از مدح شریف و قلم از تحریر و مدق شریف آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم قاصر و عاجز است و این شعر جامع لغت مبارک آنحضرت است
 صلی الله علیه وسلم لا یکن الناد کما کان حقاً بعد از خدا بزرگ تویی فقد مختصراً
 و نزوا و لیا کرام معنی قرأت من انکم نعیم فانت یعنی حق تعالی میفرماید که فرستایم
 رسول خدا را و حالیکه آن رسول عین ذوات شما است یعنی منشار و مبداء و اصل
 جمیع موجودات ذات مبارک آن رسول است و حقیقت ذات آن رسول جمیع
 افراد کائنات و موجودات متجلی است پس پس از ما همین مومنین شما از شما بوده
 حقیقت آن رسول در ذوات خود یا فاعل و فراسوش نباشند که غفلت از حقیقت
 ذات آن رسول نهانند از مشاهده است که ذات آن رسول ظهور عین تجلی است که

در این کتاب
 در بیان آنکه
 در حق تعالی
 در صورت
 در این کتاب

در این کتاب
 در بیان آنکه
 در حق تعالی
 در صورت
 در این کتاب